

۲۸۱۳۷



1112











بنا گرفتن و کفنی **الهی** من بنویسم بیکسیر کم از شر دنیا پس ای غافل  
دنیا را به از روی طلب میکنی و بدین دنیا فانی خوش و خرم باش

**نکته** کفنی کف و کس عجب آید یکی جویند دنیا و ندانند  
که حرکت او را جویان است البته بوی خواهد **دوم** آنکه از غافل عروج خواهد  
ونداند که **کرامت** از من غافل نه اند و می نویسند آنکس که

از دستان خود فتنه بچند و نداند که از روی **خشنود** هست یا نه و  
فرموده که دنیا ملعون است و جویند دنیا نیز ملعون است که  
**الدُّنْيَا جُفَاءٌ وَطَالِبُهَا كَلَابٌ** یعنی دنیا مردار است و طالب کننده  
و نیز رسول **هر که بدگر** و یا بعلم معرفت و بندگی مشغول  
نباشد او نیز ملعون است و نیز فرمود

که دنیا سرای بی سر است و دنیا را آنکس جمع کند که سبقتل باشد  
و مردار دنیا کسیست جوید که او را شرم و فهم نباشد و از بهر دنیا دشمنی و دشمنی  
کسی کند که تقشیر نباشد روا است

که در روز قیامت دنیا را حاضر کنند بصورت پیر زن روی سیاه  
و چشم ازرق و دندانها از دهن بیرون کشیده و لب نه برین از گریه  
از وحشت ناهر که ویران بیند بترسد بعد از آن نداند که ای خلق هرگاه  
می شناسید که این را دنیا گویند نفوذ **منها پس فرمایند** شود



که ای بچاره کان آن دنیا است که مجموعش سما بود که سما با وی فرمودید  
به آن روی مسکنان را برنجانید و بدو دین را فروختید و فرمان از

**حضرت** در رسد که این دنیا را بدو فروخ برید و گویند **آلی** کجا آند  
دوستان من و اتباع من ندانید که ای فرشتگان دوستان دنیا را نیز

با دنیا در دوزخ اندازید **پیامبر صلی الله علیه و آله** **الدنيا زور لا یحصلها**

**الا بالزور** معنی جهان باشد فرمود که دنیا در دوزخ است در دوزخ حاصلی

نمیست و الا بدو دوزخ پس آئینه در دوزخ و در دوزخ همه در دوزخ باشد نعوذ

منها **حکایت** **پیامبر صلی الله علیه و آله** روزی در پیش هارون رفت

و دید که قصرها و ایوانها بلند و معلی کشید اند گفت ای هارون رشید

خانه های تو در دنیا سخت بزرگ و بلند می باشد گاشکی که بعد از مرگ

تو چنین فراخ باشد هارون رشید گفت که ای ستم بنده ده گفت ای

اگر در بیابان باشی و آب نیابی و ترا تشنگی غلبه کند

و کسی باشد که شربت آب بفروشد آن آب را بچند بخری گفتیم بنیم **گفت**

مال که در ملک دارم بخرم گفت چون بخوری و بول تو بیرون نیاید و تراد **تصرف**

بخ و زحمت اندازد و کسی باشد که بول ترا بیرون آورد و در وی به بیرون **بند خوری**

آمدن آنکس بفروشد آن بچند بخری گفت آن بنیم مال که در ملک دارم **درا**

بخرم **سلم** گفت ای پس لعنت بر دنیا باد که او را به بیرون **امان**



آمدن آب بول بفروشد مارون رشید بسیار بکرست و گفت

ای بزرگ رحمت <sup>میرد رشید</sup> **خدا**ی بر تو باد **حیات** چنین آورده اند که روا

**ع** گفت ای مؤمنان با سه تن در راه میرفت ناگاه بر

دوخت ز رسیدی **ک** گفت این دنیا رست که شما را <sup>دنیا</sup> **ک**

خواهد کرد این و خود را **ک** گذشت و ایشان دوخت از **ک**

را برسد گرفتند و رفتند چون نزد یک شهر رسیدن <sup>نوا</sup> یکمیرا بهر طعام

فرستند چون آمد بهر طعام برفت ایشان بر خود اندیشه کردند

و گفتند که درین باشد که این دوخت باوی قست کنم چون

وی طعام بیاورد او را بکشم تا این هر دوخت ما را باشد یکی

بهر طعام رفته بود و نیز با خود اندیشه کرد که من این هر دو یا زهر

بد هم نا بخورند بمیرند و هر دوخت ز من را باشد چون از هر کس

بیان خود فکر کردند چون او طعام بیاورد پیش از آنکه نخوردند

او را بکشتند بعد از آن چون طعام ز هر آلوده خوردند و هر دو نیز

میردند و این هر دوخت <sup>همچنان</sup> ز میانجا ماندند بعد از آن چون

باز آمد و بر ایشان برسد هر سه حروید و گفت هر آینه هر که به

اهل خود چنان کند خود بجای ماند <sup>دنیا</sup> **ک** که روز آدینه

که من معلم شایم کوش خود بمن آرید که در خاطر خود اندیشه کنید

که آنچه عمر گذشت چه عمل کردید و آنچه باقی رست که در پیش آید پس



درین دنیا توشه برگیرید که شما را بهار اید در آخرت **بفرموده**

که **الدُّنْيَا مَرَزَعَةٌ الْآخِرَةُ** که بعد از حرکت تو هیچ فریاد نرسد مگر

در نیک که در دنیا کرده باشید **کسب اللّٰه بآثاره** **عنه** میگوید که من

در توریت نبشته دیده ام که ای فرزند آدم بدانید که کردار شما

در ترازو اندک نماید و گناه اندک در ترازو بسیار نماید پس

خیرات جهد بسیار کنید و از بدی دور باشید دیگر ای فرزند آدم

آخرت را طلب کنید و دنیا را ترک دهید که دنیا مقام فانی است

و آخرت جای باقی است دیگر ای فرزند آدم که حرکت را چیست در

راه باید و نشاید **بفرموده** است که همه این شریعت خواهد نوشتید و

که درین دنیا شادی و خوشی میکنی این شادی دنیا است

درخت است بر آمدن آفتاب درین طرف و فرو شود در آن طرف

و شادی و خوشی تو این باشد که زوال نیابد یعنی عمل نیک و

کردار صالح دیگر اندیشه و فکر باید کرد **که کما کاتبین یفعلون** **ما**

**تفعلون** مینویسند چنانچه مورچه در راه رفتن بفرزد و اینهمه

فرشتگان مینویسند اگر عمر تو صد سال باشد و درین مدت خوشی

و شادی میکنی رانی چون وقت حرکت آید **شادی** مدت

در یک عت فراموشی کرد و اگر کسی را ملک از مشرق تا مغرب

و درین ملک چون بادشاه کرد چون وقت موت آید کوئی بگوید

ملک نه



جیات نبوده

حکایت چنین آورده اند که روزی **حضرت خضر علیهم السلام** در پیش پادشاه شهریه

دادند و پادشاه را بیداد و گفت ای پادشاه شاید آنکه من در روزگار پیشتر در

این شهر گذر کرده بودم این شهر را خوش و آبادان دیدم بعد از آنکه

سال درین شهر غائب شدم و باز آمدم اینجا دریای سخت بزرگ دیدم

در وی که گشتیبان ها گشته مارانند و باز رکان دیدم بی و شکر باد

شد دیدم با یک لک با قلاوه زرین در شکار میرفتی و خیمه ها نصب

کردندی در سینه های آفرینشی بودند ای آنچه دید و گاهی این شهر گشت

و گاه زعفران بودند و گاه اوان میچیدین و زمین این شهر زر و نقره بودند

و بر هر آدمی پاره مشک بر سر انداختند پاره بلیها میمالیدند و درختان

دیدم میوه دار هر که آن میوه میخورد ثواب و زیادت فراموش نکردنت

و مزه از خلق دور نشود و پانصد سال دیگر غائب شدم اکنون باز آمدم

که تو پادشاه این شهر و این زمان و این شهر و سراسر از آن چه خبر است

پیش یک چیز نیست اما چند چیز مانده که بخور خود دیدم ولی تو هم درین

شهر نخواهی ماند که اینها راحت نیست اما ای پادشاه دل ترسان و لر

زان دار و کار سازی قیامت کن که روز قیامت سخت و بهیبت

خواهد بود و شمار آن روز پنجاه هزار سال است که در آن روز کسی را جنت نیست

و عذرت نیست که کار دین آراسته باید کرد که خرد دین است **آورده اند**

و در این شهر غائب شدم و باز آمدم اینجا دریای سخت بزرگ دیدم در وی که گشتیبان ها گشته مارانند و باز رکان دیدم بی و شکر باد

حکایت



مردی غنی بود یعنی چون او آن نزع رسید جان او بیرون نمی آمد **ملک الموت**

از کشیدن جان او عاجز ماند و پیش **حضرت حاجت** کرد و میگوید **خداوند**

جان این بند برون نمی آید فرمان آید که جان این بند برون آید

تا مال و زر و آنچه متاع خانه پیش نظر این بند حاضر آید و در آتش نریزد

**ملک الموت** تمام مال و متاع این را بسوخت چون این بدید و آه ز جگر

و دوستداری دنیا چنان آه زد که جان بجای تسلیم کرد **الله** مارا و جمله مؤمنان

را از شر دنیا ایمن دار بحمت **باب** **الحمد لله** در بیان

خوف قیامت قوله تعالی یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلت

السماحت شیء عظیم ما در مؤمنان **عاشق** **رفی** **الله** گفت که پیر

از **سلطان** **و خاتم النبیین** که دوست مردوست بیا دکن در روز قیامت

فرمود **یا عیسی** در سه جایی که کس را یاد نمیکند اول وقت ترازوگاه

که در آنجا نیک و بد میسنجند دوم وقت نامه اعمال نامها بستن و ایند

بعده از دست راست و بعده از دست چپ پس ثبت کشید و سوم

چون دوزخ زبانه برون آرد باز **عاشق** **رفی** **الله** پرسید **رسول**

که **یا رسول الله** **صلوات** چیست **رسول** فرمود **یا عیسی** بصر اطاعت

دوزخ کشیده است بار یکتر از سوئی و تیزتر از تیغ و کرم تر از آتش

دست هزار ساله راه است یکتر از سال بالا و بلند و یکتر از سال بنشیند

یکتر از سال



و یکزار سال برابر چون مردمان بروی بگذرند بعضی چون برق بعضی چون باد  
و بعضی چون رسیپ میدوند و بعضی چون افتان و خیزان در دوزخ افتند و  
اول کسی که از صراط بگذرد من **باشم** و بعد از آن **امنت من** **پیغمبر اکرم** فرمود  
هر که از صراط افتد و صراط از عصبهاست سخت عظیم چنانکه هزار سال سر بالا و  
پای نشیب و پهنائی نبرده فرسنگ است و در آری آخوین خود صاب  
نباید و بر پل صراط هفت جای پرسیده شود و فوجهای فرشتگان **مهیمن** صاب  
استاده اند در منزل اول از ایمان پرسند اگر صاب ایمان خلاص باید فصحا  
واللانه در دوزخ افتد و در منزل دوم نماز پرسند و اگر از صاب نماز خلاص  
یابد فصحا واللانه در دوزخ افتد و در منزل سیم از روزه پرسند اگر از صاب  
او بیرون آید **بجسته** واللانه در دوزخ افتد و در منزل چهارم از زکات  
پرسند اگر از زکات قبول افتد فصحا واللانه در دوزخ افتد و در منزل پنجم از  
حج پرسند چون از صاب او بیرون آید فصحا واللانه در دوزخ افتد و در منزل  
ششم از غسل جنابت پرسند اگر شرط آورده باشد خلاص باید واللانه در  
دوزخ افتد و در منزل هفتم از حق همی پرسند اگر از حق همی بیرون آید  
خلاص باید و اگر نه در دوزخ افتد بدانکه ای برادر این چیزها همه حق است  
و راست است و ایمان آوردن بر اینها واجب است چون **منه** **پیغمبر اکرم**  
را فرمان شود که صور بد جمع مخلوقات سر از گور می آرند و هر یک بر هفته بگردند  
تا هفتاد سال بمانند و خلق اولین و آخرین جمع شود و زمین همچو پیش



تیغ باشد و آن زمین سرپوش و وزخ کشیده اند و گرمی آن زمین چنان باشد  
 که اگر غلّه بر زمین افتد خلق جمع استاده کنند و آفتاب برابر نیزه برارند و ا  
 یں آفتاب بر آسمان چهارم است و او را مقابله دارند و هفتاد هزار سال بگذرد  
 که مخلوقات بر این زمین استاده بمانند و گرمی چنان شود که هر یک خویا  
 پیید آید که آب از اندامها روان کرد و بعضی تا زانو غرق شود و بعضی تا  
 زانو هر کدام بر اندازد علی خویش و جمع جمیع و اس غرق شوند **آه آنروز**  
 عول قیامت چنان باشد که انگشتان دست همه مردمان فراموش کنند  
 که چند است مردمان عورات ندانند که این عورات است یا مرد است  
 باز اسرافیل فرمان آید که صور را باده بدمید و **اسرافیل** چون صور را  
 بدمید که آسمان اول بشکافد و زره زره کرد و فرشتگان که در آسمان  
 اول است بر زمین آیند **فرشتگان** در زمین چپین آیند چون باران  
 می بارند و هفت آسمان را هفت بار صور بدمد و چند آن **فرشتگان**  
 فرود آیند که بزره در زمین خالی نباشد **انفوس** **الْمَاءُ عَصْدَ الْيَوْمِ**  
**يَا بَنِي آدَمَ اِنَّ لَّاتَّعْبُدُ الشُّيَاطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ مِّبَيْنٌ وَاِنَّ**  
**عَجْبَهُ وَاِنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ** پس از درگاه **رب العزت** فرمان آید  
 که ای مخلوقات بنده کائنات من کس را مجال باشد که جواب گوید از اکابر  
 و بزرگان عاجز و سزگونی افتاده مانند باز فرمان آید از **جبرائیل** که  
 که ای مخلوقات جواب نمیکو باز فرمان آید که **بهر بنده که بگوید**



**و عَزَائِلُ** کجا اند پس **جبرئیل** جواب گوید خداوند اقدارت و مجال کرامت  
که از هحول قیامت جواب گوید جواب از دهن بیرون نمی آید تمام **فرشتگان**  
فرمان آید که بروید و دوزخ را بپارید **فرشتگان** طرف دوزخ روان شوند  
چون نزدیک دوزخ شوند دوزخ چنان موج زند و زبانها و خود در درون  
بیرون آرد که تمام **فرشتگان** از هیبت و زلزله دوزخ پس بای شوند  
و بزبانها لرزان و غلطان و گریان برافتند و دم برنیارند که سخن  
گویند باز فرمان آید که ای **فرشتگان** از کرمی دوزخ نتوانید دید و چند  
**فرشته** را پیر سوخته که برائی آوردن دوزخ رفتند باز فرمان آید **جبرئیل**  
تو چرا دوزخ را نمی آری **جبرئیل** شرمند سرنگون کند باز فرمان آید که  
**میکائیل و اسرافیل و عزائیل** کجا اند **جبرئیل** گوید شتم با الله من **فرشته**  
را از هحول قیامت فراموش کرده ام و جز اندام خود را یاد نیارم که  
چند است که **میکائیل و اسرافیل و عزائیل** چه دانم که کجا اند باز فرمان  
آید که ای **جبرئیل** برو دوزخ را **جبرئیل** از هیبت دوزخ نتواند کرد اما  
رت چند بار فرمان آید چون **جبرئیل** چون سوی دوزخ روان شد  
چون نزدیک دوزخ رسید و زبانه دوزخ را بدید **جبرئیل** از دور بگوید  
السلام علیکم یا دوزخ دوزخ بربان فصیح جواب گوید علیکم السلام  
یا **جبرئیل** گفت **کول الله لک** دوزخ گفت صدق است یا امان **فرشته**



فرمان برداریم **چون** اگر تو فرمان برداری **خدا** می کنی بیا که **خدا** <sup>گوید</sup>  
تر می طلبد و فرخ حکم **رب الغت** قبول کند و روان شود و ای عزیز بیا که از این  
روز که **خدا** قاضی باشد و رشوت نگیرد و عذرت نپذیرد و جای گیر  
نباشد و جمع مخلوقات احسا بشود پس ای برادر عهول قیامت سخت ترین  
هتقا و بار جانکندن دنیا باشد و از هتقا و حرک دنیا پس این چیز آموخا و  
صدقنا رواست از **کتاب اخبار صراط** که **خدا** **فرشتگان** <sup>افریده است</sup>  
از آن روز که پیدا شده اند سرخو در بالا نکرده اند و بعضی در رکوع بعضی در سجود  
و بعضی در قیام و بعضی در قعود و در عبادت **خدا** غرق اند و از عهول  
و فراق قیامت نغمه نمیکنند و میگویند **سبی ناک حق عباد**  
یعنی بنده نمیکنیم ترا آنچه حق بندها که است و شب و روز از عجب و فرخ  
لرزان و حیران اند اما ای برادر در آن روز محشر سبب عهول و عیب است  
بیش **پنجاه** و شهید و صدیقی نباشد که بخود کسی را رها نشود  
هند هر یکی نفسی کوبند آن پیش آید که تمام اندام از بپا ره جان  
بپا ر شوند و کواهی دهند چنانچه ناخنها کواهی دهند هر چه کوبند **آلی** از  
تو هیچ چیز نمیخواهم مگر آنکه مرا فریاد رس تا بجد که مرا **پس** <sup>پس خود</sup>  
اسحاق را فراموش کند و گوید که من خلیل تو ام مرا فریاد رس و با اسحاق  
چیز خواهی کن **و** من بر در مارون را فراموش کند و گوید **و**



خلاص کن و برادر عارون هر چه خواهی بکن هر کی برای نفس خودی کنند

مکر پنا **محمد رسول الله** و مشفق و مهربان تر از مادر است بر آ

امثال خودی کند **عبد الله بن عباس** و روایت میکند **ابن عباس**

فرمود که جمله خلایق را روز قیامت چهار کرده گردانند کرده بچهار دست

روند و ایشان **پنا میران** و کرده بچهار در دوزخ روند ایشان دیوان

باشند و کرده سید ایشان نیست شوند که ایشان بهایم اند و کرده

که با ایشان حساب کنند و بیکه و بدی باشد ایشان آدمی و بری باشند

و بهایم چون روز قیامت آن فصاحت و عقوبت بیند که بر سر آدمیان

چنان میشود گویند **الحمد لله الذی کونک جعل ناسن بنی آدم** یعنی

**خدا شراست** که نکرد اند ما را از آدمیان نبودیم که نه از بهشت امید

داریم و نه از دوزخ **مشر سیم** چهاره آدمی و بنی آدم که بدین بلا مبتلا

رست **امیر المؤمنین علی** گفت در روز قیامت شخصی را برهنه

بیارند و طاعت او را بسنجند بگذره بیکه او کم آید فرمان شود که ای بنده

من برو بگذره بیا تا ترا میزان برابر شود و ترا خلاص کنم او گوید که

خدا دستور داده تا عرصت روم مکرر از قرا بستان بیا بم از ایشان

بخوانم تا بدان خلاص شوم **مکرر** او را دستور می دهد که برو بیا ران

شخص اول طلب از پدر کند و گوید که ای پدر مشفق و مهربان آن فرزند



و دلبنده تو ام و در دنیا از همه خیرا دوست داشته و پیوسته بر این شایسته  
در احتیاط طلب میکردی و از جمله بلاها میباید داشته اکنون یکذره  
بیکه محتاجیم اگر بمن دهی که بدان خلاصی یابم و از دوزخ خلاصی شوم پدر  
گوید که من ترا نشناسم و من هم از تو محتاج تریم و بحال خود در مانده ام  
و بار دیگر نمیتوانم برداشتم بعد از پیش پدر بگریزد و نامید شد  
مادر آمد و گفت ای مادر در میان ده مادر شکم را بارز و نیمه **از پدر**  
طلبیدی و بر این دو نیم سال محنت کشیدی اکنون یکذره بیکه محتاجیم  
اگر عطا کنی از دوزخ خلاصی شوم مادر گوید که من ترا نمیشناسم و نفیس خود  
که قمارم ترا چکنم چنین از او نمیداشد بر خواهر آمد گفت ای مادر از  
ده من هیچکس از زره نیکی خود بمن بدهد که بدان خلاصی من باشد او  
هم ندید بعد از پیش زن آمد و گفت این زن آن تو ام که در دنیا روز  
کار عمر خود بر تو گذرانیده ام و از مادر و پدر ترا دوست داشتم و آنچه  
نعمت دنیا بود ترا میدادم اکنون یکذره بیکه محتاجیم اگر بدهی من را  
برابر آید و از دوزخ خلاصی شوم زن گوید زهی بیشترم شنیدی که ترا در  
دنیا کجا دیده ام خصم من در دنیا و گیر بود از نیجا و در شو آن مرد کباب  
و خراب حکم در تفکر بماند و در دل اندیشه کند در دنیا شنیده بودم که  
اینجا دوست باید کرد که در دین کار آید باید که پیش او رویم شاید



که او کار اید **الغرض** در عفت نمی آید و دوست اطلبند که آندوست را  
رایافت و گفت که ایدوست که من ترا از مادر و پدر و زن و فرزند دوست  
تر میداشتم ازین وقت که حال کار اید اکنون بگذره نیکی حتی جیم از همه کس  
تومید شد پیش تو ایم اگر عطا کنی از دوزخ خلاص شوم آندوست گفت  
زهی سعادت من گفت ای برادر من آنکه یک نیکی در دنیا کرده ام بتو  
بخشیدیم و بر من هر چه خواهند میکنند آن شخص در خاطر شکسته پیش **خدا**  
بیاید فرمان شود بپارای بند من آنچه نیکی آوردی بعدا بندا از روی  
شکسته که گفت ای **بار خدا** از که بیارم هر یکی منکر شدند چنانچه مادر  
و پدر و خواهر و زن و فراتان آنکه بودند هر یکی از در خود براند **خدا**  
بادش تا اگر از خود تو میراندی از در که برویم و کی رفته ام اما در دنیا بگذر  
بود آن بلند همت در دنیا یک نیکی کرده بود آن نیکی را بر این داد  
و خود دوزخ اختیار کرد فرمان آید که ای بند من اگر ترا یک نیکی  
باشد او هم نیز از خود دور کردی ترا چه باید کرد **الغرض** هر روز بدار از  
ضعیف خود گویند **بار خدا** ای هم حاکی و رحیمی و کریمی و دوستکاری  
کن و اگر نه ما پیاره چه ام و چکیم فرمان آمد که ای بند کاه من اگر تو  
و ارحیمی و کریمی دانستی چرا در دنیا رفاه من طلب کردی و غافل  
باشی اگر تو در دنیا رفاه من طلب کردی منکر **خدا** فریاد ترا رسم



در دنیا که بودی همه در رفائی زل و فرزندان و فراتیان خود صرف کردی  
امروز بگذره بیکه تر اندهند و نشناختند برو من که خداوندم ترا بخشیدم  
و بیا حرزیدیم **الله** ما را و فرزندان ما را و عاصیان را و عزیز کار توئی بگردار

ما را نگیری بخرمت **النیر والجمعین باب یکم** در بیان صفت

دوزخ و اهل آن قال الله لعنوا این جهنم لمودی عظم اجمعین

لها سبعة ابواب لكل باب جزء مقسوم **ابو هریره** سوره

میکنند از **رسول الله** فرمود که دوزخ را هزار سال تا فتنه تا سرخ شود

و هزار سال دیگر تا فتنه تا سفید شود و هزار سال دیگر تا فتنه تا سیاه شود

اکنون تا عایت سیاه تا قیامت از شب یکجور شب دیگر آتش را که

بند که در تمام سال یکشب چنان تا یک سبت که هیچ سیاه بر دوزخ

از سیاه سیاه تر است **رسول الله** بر سید ز **حیر بن** ای اخی **حیر بن**

صفت دوزخ چگونه است **حیر بن** گفت از آن روز که **خدا** دوزخ را آفرید

نمکه **حیر بن** و برادر من **اسیر بن** را هیچ وقت خندان ندیده ام و همه

**فرشتگان** مقرب از ترس جباری و قهاری چشمهای ایشان خشک نشد

اند و نمیشود و بیچاره بنی آدم غافل اند از این احوال خبر ندارند حقیقت

دوزخ و اهل دوزخ هزار سال در دوزخ بنالند هیچکس نبردند و هزار

سال دیگر بنالند عذاب کم نکرد و گویند سوا **علینا** اجر **عنا** ام صبرنا



مَالِكًا مِّنْ تَحِيصٍ لِّعَنِي اَكْرَامًا وَمَا نَالُمُ عَذَابَ كَمْ يُمْشِرُونَ هِجْرَتِكُمُ رِيَاءٌ  
هزار سال دیگر در عذاب بگذرد و ابر سید پیدا شود و ایشان بایستد اند  
مگر باران بارند فرمان آید که ایشان چه میخواهند **فرشتگان** گویند باران میخواهند  
**فرشتگان** فرمان دهد باران که در میان میبارند مقدار شتر بختی چون کسی  
بگذرد هزار سال در عذاب بماند بعد ابر سید آید شود که از آن ابر را  
ران بارند هر یک را در آری صد کز و ستمناک و زهر آلوده هر عمره را  
بگذرد و هزار سال در عذاب بگذرد **قوله** لَقَدْ ذَرَأْنَا عَذَابًا  
**قَوْلُ الْعَذَابِ** بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ طایبی بکفرون پس هر آنکس که  
ویرایا و یحیی درست باشد بعد از دوزخ و قیامت و حشر و  
دانند که حال برین خواهد بود و برضای **خدا** جهد کند و دل در دنیا  
نخندد شب و روز از **خدا** بهتر و در محنت دنیا صبر کند و از معاصی خود  
را دور دارد و در خیر است که **رسول** آمد فرمود چون **مهر آید** در دنیا آمد  
آرد خمیر کرد **جبرئیل** را فرمان شد که **آدم** را آتش بدنه تانان بپزد و **جبرئیل**  
یک قطره آتش از دوزخ آورد پیش آدم بر زمین نهاد و همون ساعت  
زمین را سوخته درخانی خورد **جبرئیل** آتش را باز آورد باز میرفت  
عافرت شد بدرگاه **حضرت** مناجات کرد و گفت که ای **بار خدا** آتش بر زمین  
دنیا قرار نگیرد پس فرمان در شد که ای **جبرئیل** برای کار سازی بنده گاه



آتش دیگر آفریدم در آسمان و چوب و سنگ نهادم اینهارا در خود بسلاطین  
 همچنان کردن آتش پیدا کرد و در دنیا کار بندند آفرین آتش دوزخ بدین  
 صفت است بعد از آن **رسول خدا** از **جبرئیل** <sup>برسید</sup> آید فی **جبرئیل** که صفت دوزخ بگو  
 چگونه است گفت **رسول خدا** بدان **خدا** که مرا بر خلق برآست فرستاده  
 است اگر مقدار سوزن از آتش دوزخ در دنیا بکشد بند هر چه در دنیا باشد  
 بسوزد و اگر بکند جامه دوزخی را در میان زمین و آسمان پیاویند و از بوی  
 ناخوش کند کی <sup>اهل</sup> همه دنیا بپزند و بگردان که **خدا تعالی** چنان آتش در دوزخ  
 نهاده اگر کرمی آن بقدر سوزان سوزن پیدا آید هر چه در دنیا کوهها و  
 یابها و آدمیان و چهارپایان است همه سوخته شوند **یا محمد** اگر یکرا بمشرق غذا  
 کنند آنکس که بمغرب باشد سوخته کرد **یا محمد** گرمی دوزخ عظیم است و فقرش و  
 اگر کسی را در دوزخ در اندازند هزار سال فرود رود تا پایان او نرسد و غیر  
 دوزخ سنگ است و علف و آدمیان و شراب او و قوم چنانچه در کلام <sup>محمد</sup> است  
 قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّ شَجَرَةَ التَّرْقُومِ طَعَامُ الْإِنْسَانِ كَمَا الْمُهْلُ لِنُفْلِ فِي  
 الْبُطُونِ كَفَلَهُ الْحَمِيمِ دوزخیان سیاه است و دوزخ هفت در است و هفت  
 هر در تا در دیگر پانصد سال و کرفایه هر در فرد تر زیاده است که بالا است  
 عفتا و بار کرم تر و دشمنان **خدا** را سوای آن درها برانند و زبانهها  
 بیرون آید و غلها و طوقها در دست و کردن ایشان کرده بیازند و دست



راست دست چپ ایشان را بشت پاشید و زنجیر را در گلو انداخته بگردانند  
**پیغامبر ۴۴** این سخن بشنید و گریستن گرفت و گفت **یا جبرئیل** در اول دو  
نخ بپاشند گفت کافران و منافقان با قوم خود باشند و آن طبقه را جهم  
خوانند و در طبقه دوم مشرکان باشند و او را جیم خوانند و در طبقه سیم یاران  
و آنکه از شریعت منکر اند آنرا سقر خوانند و در طبقه چهارم اهل عیس و متا  
بع او آنرا لظی خوانند و در طبقه پنجم پسرستان بودند و نام آن طبقه  
ستاره پسرستان و فرعونیا باشند آنرا سعیر خوانند **رسول ۴۵** پرسید  
**جبرئیل** را در طبقه هفتم بپاشند و نام آن درخ چیست **جبرئیل** سزگون کرد  
گفت پسرش که شرمند شوم و خاموش ماند باز **رسول ۴۶** در نظر ماند باز **جبرئیل**  
را گفت یا اخی بگو در طبقه هفتم بپاشند و نام آن درخ چیست **جبرئیل** گفت  
آنرا سقر گویند جای امتان تو که کنا کاران و بد کرداران و اهل کبایر که  
از امتان تو بویژه مرده اند **پیغمبر ۴۷** آن سخن بشنید غمگین شد و از هوش رفت  
**جبرئیل ۴۸** **یا مبارک انکسرت** را در کنار گرفت چون بهوش باز آمد گفت  
حراست عظیم هیت داری و اندوه قوی و می **پیغمبر ۴۹** در حجره میرفت تا سه روز  
بیمار بکس سخن نگفت هیچ اصحاب و یاران را بر خود نکذاشت و چشم مبارک خشک  
بسی **فاصله ۵۰** در آمد و در حجره کث ده دید که **رسول ۵۱** سر برهنه و پشت دو تا  
کرده مناجازت و نوحه میزد و **بقرت ۵۲** نبالید و بلالی را فرمود پیش



چو هستی در آمدن ندی **الفصل هفتم** روز یکذشت **پیغمبر** درین هفت روز  
 نه طعام و نه آب خورده و یاران و خلایق در تفکر ماندند که **پیغمبر** در سجده  
 نیاید چون **بی بی فاطمه** اینحال بدید او هم بگریست و بانگه وزاری مشغول  
 شد همه یاران جمع شدند و در حجره **رسول** آمدند و مشاهده بکمال رای رسیدند  
 که احوال **رسول** بود و در حجره باز کن بلال گفت مرا منع کرده اند که در حکم  
 نیست که در حجره بکشد و بدست یکذشت که **حسن** و **حسین** بیامدند و خواستند  
 که درون حجره در آیند بلال نکذاشت **حسن** و **حسین** نفه کردند و گفتند که چه  
 ماری بلال نمیکند ارد درون هیچ جواب نرسید **بی بی فاطمه** بر بلال غصه  
 آمد که چرا نمیکند اری در حجره بلال گفت چرا چه حال است **پیغمبر** فرمان **رسول**  
 بکند ارم **فاطمه** بر خداوند **تعالی** و گفت ای بار **خدا** یا بلال فرزندان مرا راه  
 نمیدهد و تو وقت **حیرت** آمد بلال را گفت در بکند از مادر و در آمد  
 چون **رسول** در پنج سخت دیدند و هر دو چشم از بسیاری گریستن  
 سفید شده چون اینحال دیدند که سر بر بخت و کمر بسته و پشت و دها کرده است  
 و آه و اه بر آورده **بی بی فاطمه** نیز باید پر خود موافقت کرد و روی سگ  
**حضرت زینب** آورد و بگریستن بنالیدن بدرگاه **خدا** **تعالی** گفت  
**ای خدایا** این مصیبت کجا آمد **پیغمبر** **بی بی فاطمه** را منع کرد و فرمود  
 که ای **فاطمه** مرا هفت روز است که **حیرت** خبر داده و ترسیده که در



هستم طبقه دوزخ است تو باشی پس از شنیدن این خبر من خود را در رنج آوردم  
تا البته **خدا شایسته** بکرم و لطف خویش بختاید **فاطمه** گفت یا بابا تو خود را را تا کی بین  
**بخدا است** بنالم تا آنکه بی **فاطمه** هر دو دست پس شست بستر **حضرت**  
بنالید و خود را در رنج آورد چنانچه باید موافقت کرد **القرص** **خبر میرزا**  
**بر میرزا آدم** رفت و گفت ای **آدم** پی **الله** تو ضیف رحمانی فرزندان  
و ادلا تو در دوزخ مانده است **حضرت** در گاه مناجات کن تا خلاص شوی **آدم**  
گفت که ای **میرزا** تو راست میگوئی اما من از **خدا شایسته** شرمندم ام آنروز  
که دانه کندم خوردم در جنت بفرمانی کرده ام روی نتوانم آورد اما تو بر  
**نوح** برو که او سالار انبیاء است **میرزا** بر نوح رفت و گفت انوش  
تو سالار انبیائی و فرزندان تو در دوزخ افتادند و فریاد رس و بدرگاه **صمد**  
خوش کن تا فرزندان تو خلاص شوند **نوح** گفت ای **میرزا** تو راست گفتی  
اما من از **خدا شایسته** شرمندم ام آنراور که **نوح** در عالم طوفان سپید گردانید  
و هیچ جایی خشک نماند من بکلم او گشتم راست گفتم ازین حمله خود را  
خلاص یابیم و آنچه عالم است همه غرق شدند آنروز شرمندم ام روی سوی  
**حضرت** **محدث** نمیتوانم آورد اما تو بر **ابرهیم** **خلیل** **الله** برو که او **خلیل** **رحمن**  
**میرزا** **بر خلیل** رفت و گفت ای **ابرهیم** تو ضیف رحمانی کنایه کاران  
از آسمان در دوزخ اند **حضرت** **الهی** کن و شفیع شو تا خلاص



گفت **بیر** تو راست میگوئی اما من شرمندۀ آنروزم که با نمرود بیعت نمودم

افتاده بود از آن واسطه **خداوند** بر من عتاب مکتوری فرمود و من را

نتوانم کرد اما تو بر **موسی** **کلام الله** رو **بیر** **موسی** هم و گفت ای **موسی**

**تو کلام خدا** **موسی** کلام کنی آستان کنایه کاران در دوزخ اند بر کافران حضرت

مناجات کن تا **خداوند** آنها را خلاص کند **موسی** هم گفت **ای** **بیر** تو راست

میگوئی اما من شرمندۀ آنروزم که با فرعون عداوت شد و او را در رود نیل

غرق کرد ایندم مار و یخود پیش در کافک نتوانم آورد اما تو بر **عیسی** رو که او

نزدیک **خداوند** است **بیر** **عیسی** رفت و گفت ای **عیسی** روح الله آستان

کنایه کاران بر دوزخ باشند بحضرت حق مناجات کن تا عاصیان خلاص شوند

**عیسی** گفت تو راست گفتی اما من شرمندۀ آنروزم که مرا در دنیا بی بدخوا

خلق مرا طعنه زدند که پسر خدای ازین شرمندۀ کی روی نتوانم آورد اما ای

**بیر** تو راست میگویم که **خداوند** یک لک بیست چهار هزار و پیران را آفریده

که هیچکس بجز حضرت اما نخواهد و هر که روی بمقابل خداوند نخواهد آورد اما تو بر **خداوند**

برو که او پیغمبر آخر زمان است و از همه پیغمبران بهتر و افضل است و ختم پیغمبران است

و قادر و کامل همه چیزهاست و جبربان تر است از پدر و مادر و شفیع است اوین

شفاعت آستان کند **بیر** **موسی** **موسی** آمد دید که در جبهه بسته است

جلال بر در نشسته **بیر** گفت ای بلال پیغمبر خدای کجاست بلال گفت



**پیغمبر آفاط** هر دو اندرون حجره خود را در پنج و مشقت **در شتر** بجهت **سینه**  
**جبرئیل** در حجره آمد و دید که هر دو از کسریه کی و تشنگی خشک شده اند بحدی که

**جبرئیل** نمیشناختند و نعره میکردند و میگویند **محمد وفاط** هر دو خود در دوزخ

کنند اما بکرم خود امتنان و عافیت را خلاص کن **جبرئیل** چون این **جبرئیل**

رحم جنید و گفت **رسول الله** امروز چند روز است من بجهت پیغمبران از

جهت خلاصی کردیدیم همچو کس پیغمبر هست نکردند که اختیار شفاعت کنند و

از عیب خود شرمند اند روی بجهت محمد است نمکنند اما بغیر تو کسی شفاعت

**پیغمبر** از شنیدن این سخن در ماند و اندیشمند گشت **انور** **جبرئیل**

گفت **رسول خدا** بکرم خویش و شفاعت تو **وفاط** کنایه کاران را

بیا مرید **رسول** فرمود که ای **جبرئیل** خبر کن مرا کنایه کاران چگونه اند **جبرئیل**

گوید **یا محمد** فرشتگان ایشان قرار دارند تا بدو دوزخ رساند و لیکن روی

ایشان سیاه نشود و غل و زنجیر نباشد بدین طریق امتنان تو میدهند

پس دانرا از کیس گرفته بروند و ایشان فریاد میکنند چون امت

**محمد** در دوزخ بروند مالک دوزخ ایشان را پسند گویند ما را چنان

فرموده اند مالک ایشان را گوید که ای بد بختان شای قوسید و ایشان

نام **محمد** فراموش کردند گویند که ما از ان قوم هستیم که کتاب قرآن

بود و روزه ماه رمضان را گوید که ای بد بختان که قرآن **بر محمد** فرستاده



آتش

و چون ایشان نام محمد **ع** را بشنوند فریاد برارند و با لگن کنند و گویند <sup>امّت</sup> **محمد** بودیم **الغرض** مالک گوید که امروز کرسی من شش سووندارد و پس مالک  
گویند و فرخ ایشان را بگیرد و ایشان بگویند **لا اله الا الله محمد رسول الله**  
پس آتش و فرخ از ایشان بگیرند و مالک باز گوید بگیرای ایشان که فرما  
چنین است باز آتش حمله کرد و ایشان را بگیرد و کتے را بگردن کتے را از سر  
کتے را از سینه و کتے را از پای بقدر کشتن ایشان بگیرد آنکجا مالک گوید که  
ای آتش که رویهای ایشان مسوز که سجد کرده اند خدا آید **را غل**  
پس در آتش بماند چندانکه **خدا آید** خواهد چون وعده بآید که ای  
برو عاصیا **امّت محمد** حال چگونه است برو حال ایشان دریا **چون**  
**جبرئیل** نمرود یک و فرخ آید مالک را ببیند که بر تخت نشسته است **مالک**  
**چون جبرئیل** را ببیند بر پای برخیزد و بگوید **یا جبرئیل** چه کار آمدی **جبرئیل**  
گوید آمدیم تا حال عاصیا **امّت محمد** را بنیم مالک گوید **یا جبرئیل** کوست و تو  
ایشان را خورده اند و سوز خسته و دلکها ایشان مانده پس **جبرئیل** گوید  
ای مالک سر پوش بردار از و فرخ چون مالک سر پوش و فرخ بردارد **اهل**  
و فرخ اهل و فرخ **جبرئیل** را بنیاید بصورتی که پاکیزه و خوشبوی بگویند  
مالک ایشان چه کند که هرگز چنان صورت ندید ایم مالک گوید که این **جبرئیل**  
ست که از پیش **رسول** آمد است چون ایشان نام **محمد** شنوند بانگ و فریاد



بر دارند گویند یا **جبرئیل** عا دو عای مارا بر **ع ۱۴** برک و احوال مارا خبر کن و گو  
نبد که مارا شفاعت و عذ کرده مای چاره کانرا جو افراموش کنوی چون **ع ۱۵**  
باقام خود آیدند آید که ای **جبرئیل** پیغام پیچاره کان **ع ۱۶** برک **جبرئیل**  
**ع ۱۷** پیش **ع ۱۸** پیچید که در خیمه حروارید نشسته است که یکدانه از دُر سفید و یکدانه از  
باقوت سرخ و آن خیمه را چهار در است از در تادرد دیگر هر دو راه است چون **ع ۱۹**  
**جبرئیل** را پیچید پرسد که یا **جبرئیل** از کجا آمدی **ع ۲۰** گوید از دوزخ از پیش  
عاصی امت تو که در عذاب است و میگویند که مارا طاقت نمائده است مارا فریاد  
**ع ۲۱** رس **ع ۲۲** چون از **جبرئیل** این خبر شنید زار زار میگریست و تاج از خود  
فرو داد و فرمان در رسد که **ع ۲۳** و عده عذاب امت تو آفر رسیده است و برو  
تو شفاعت کن تا بخشیم امت ترا چون **ع ۲۴** رس **ع ۲۵** بطرف دوزخ برآ  
خلاصی امت و رهانیدن کنه کاران روان شد بجه **ع ۲۶** جاعلها  
**ع ۲۷** **ع ۲۸** **ع ۲۹** **ع ۳۰** **ع ۳۱** **ع ۳۲** **ع ۳۳** **ع ۳۴** **ع ۳۵** **ع ۳۶** **ع ۳۷** **ع ۳۸** **ع ۳۹** **ع ۴۰** **ع ۴۱** **ع ۴۲** **ع ۴۳** **ع ۴۴** **ع ۴۵** **ع ۴۶** **ع ۴۷** **ع ۴۸** **ع ۴۹** **ع ۵۰** **ع ۵۱** **ع ۵۲** **ع ۵۳** **ع ۵۴** **ع ۵۵** **ع ۵۶** **ع ۵۷** **ع ۵۸** **ع ۵۹** **ع ۶۰** **ع ۶۱** **ع ۶۲** **ع ۶۳** **ع ۶۴** **ع ۶۵** **ع ۶۶** **ع ۶۷** **ع ۶۸** **ع ۶۹** **ع ۷۰** **ع ۷۱** **ع ۷۲** **ع ۷۳** **ع ۷۴** **ع ۷۵** **ع ۷۶** **ع ۷۷** **ع ۷۸** **ع ۷۹** **ع ۸۰** **ع ۸۱** **ع ۸۲** **ع ۸۳** **ع ۸۴** **ع ۸۵** **ع ۸۶** **ع ۸۷** **ع ۸۸** **ع ۸۹** **ع ۹۰** **ع ۹۱** **ع ۹۲** **ع ۹۳** **ع ۹۴** **ع ۹۵** **ع ۹۶** **ع ۹۷** **ع ۹۸** **ع ۹۹** **ع ۱۰۰**  
**ع ۱۰۱** **ع ۱۰۲** **ع ۱۰۳** **ع ۱۰۴** **ع ۱۰۵** **ع ۱۰۶** **ع ۱۰۷** **ع ۱۰۸** **ع ۱۰۹** **ع ۱۱۰** **ع ۱۱۱** **ع ۱۱۲** **ع ۱۱۳** **ع ۱۱۴** **ع ۱۱۵** **ع ۱۱۶** **ع ۱۱۷** **ع ۱۱۸** **ع ۱۱۹** **ع ۱۲۰** **ع ۱۲۱** **ع ۱۲۲** **ع ۱۲۳** **ع ۱۲۴** **ع ۱۲۵** **ع ۱۲۶** **ع ۱۲۷** **ع ۱۲۸** **ع ۱۲۹** **ع ۱۳۰** **ع ۱۳۱** **ع ۱۳۲** **ع ۱۳۳** **ع ۱۳۴** **ع ۱۳۵** **ع ۱۳۶** **ع ۱۳۷** **ع ۱۳۸** **ع ۱۳۹** **ع ۱۴۰** **ع ۱۴۱** **ع ۱۴۲** **ع ۱۴۳** **ع ۱۴۴** **ع ۱۴۵** **ع ۱۴۶** **ع ۱۴۷** **ع ۱۴۸** **ع ۱۴۹** **ع ۱۵۰** **ع ۱۵۱** **ع ۱۵۲** **ع ۱۵۳** **ع ۱۵۴** **ع ۱۵۵** **ع ۱۵۶** **ع ۱۵۷** **ع ۱۵۸** **ع ۱۵۹** **ع ۱۶۰** **ع ۱۶۱** **ع ۱۶۲** **ع ۱۶۳** **ع ۱۶۴** **ع ۱۶۵** **ع ۱۶۶** **ع ۱۶۷** **ع ۱۶۸** **ع ۱۶۹** **ع ۱۷۰** **ع ۱۷۱** **ع ۱۷۲** **ع ۱۷۳** **ع ۱۷۴** **ع ۱۷۵** **ع ۱۷۶** **ع ۱۷۷** **ع ۱۷۸** **ع ۱۷۹** **ع ۱۸۰** **ع ۱۸۱** **ع ۱۸۲** **ع ۱۸۳** **ع ۱۸۴** **ع ۱۸۵** **ع ۱۸۶** **ع ۱۸۷** **ع ۱۸۸** **ع ۱۸۹** **ع ۱۹۰** **ع ۱۹۱** **ع ۱۹۲** **ع ۱۹۳** **ع ۱۹۴** **ع ۱۹۵** **ع ۱۹۶** **ع ۱۹۷** **ع ۱۹۸** **ع ۱۹۹** **ع ۲۰۰**



پدر تو از دوزخ خلاص چون انجمن ز صفای **تو** بر فغان **خدا** را می شنود  
 و دم نزنند و خون فرزندان فرو گذارد بر امت پدر خود را از دوزخ بر می خیزد  
**التوفی** پیغمبر **ع** جانب دوزخ روان شد برای خلاص کردن امت رسید و در باب  
 دوزخ را پرسید امت عاصیان کجا اند مالک گفت که تو کیستی و نام تو چیست **رسول**  
 فرمود که بر عرش چه بنشسته است مالک گفت که من بر عرش بنشسته که بنشیند  
**لا اله الا الله محمد رسول الله** پس نام من **محمد** رست پس مالک گفت ز چه  
 شایسته که **خدا** **تعالی** نام ظم بنام خود کرده است که ای سعادت عالیه  
 از من خوشنود شو چون بر دوزخ رسید و اهل دوزخ چنان چون **رسول** **آیه**  
 جمله بانگ فریاد آوردند که **ای خدا** **تعالی** چرا فریاد رس که این آتش خست  
 و جگرهای ما را پاره پاره کرده است تا بحکم **حضرت محمد** **پیغمبر** **از عاصیان**  
 امت بیرون کشید و در بهشت رسانید که جوشت در بهشت که آنرا **جور**  
 گویند در آنقلد نمایند و گویند که جمله علتها و چه کتها دور شوند و جوان  
 داند اهل بهشت این خوب پاکیزه و درختان درویشان این چون ما شیب  
 نماند و نورانی تر و برپشت نهان این بنشیند که این از آمد کرده  
 کان **خدا** **تعالی** **ای** ما را و جمیع مسلمانی را از آتش دوزخ در پناه خود خجهدار  
 عمره التوفی طاعت که من خود روزی کردان بمنته و کرمه و کماله **باب**  
 چهارم در بیان قصیدت و اهل آن **قال الله تعالی** ان الله یدخل  
 الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار



رُجُلُونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَتُؤْتَوْنَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ  
**ابو حمزه**

**روایت میکند از رسول خدا** که بنا بهشت خشت از زر است خشت

از نقره و خطاطش از مشک و کپاشش از زعفران و سنگریزه از مروارید

**پیغمبر فرمود صلوات** منادی در بهشت اندک با اهل بهشت شمار ازنده گان

رست بی ترک و نعمتی است بیروال چنانچه **خداست** میفرماید وَتُؤْتَوْنَ

تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ و حرکت بیافرید

بصورت کوسفند سیاه در میان بهشت و دوزخ بکشند و ندانند که ای اهل بهشت

حرکت بکشیم از حرکت نترسید و این باشید که چنانچه جاودانست و ای اهل

دوزخ شما نیز مردن ببرید که چنانچه جاودانست **روایت عمر** که در بهشت

درختی است که است تازی صد ساله در سایه آن درخت بد و دهنوز باختر رسد

و در قرآن یاد کرده است وَظِلٌّ مُمْدَدٌ و در بهشت از بهر پیشانی چیزها

آفریده است که هیچ چشم ندیده و هیچ گوش نشنیده و در خاطر کسی نگذشته چنانچه

**خداست** میفرماید فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مِمَّا أُخْفِيَ لَهُمُ قُرَّةُ أَعْيُنٍ جَزَاءُ مَا

كَانُوا يَعْمَلُونَ آنجا گفت مقدار نازیان بهشت بهتر است از همه دنیا **پیغمبر**

بدان **خدا** که قرآن بر من فرستاده است جمال و حسن اهل بهشت چنان

باشد که در وهم و فهم هیچکس نیاید و میوهها بهشت کوناگون و در نیاه و خست

باشد و از هر میوه علف در رنگ و بختابوی باشد و اهل بهشت هر نوع که خواهد خورد

خواه نشسته خواه افتاده چنانچه **خداست** میفرماید ذَلَّلْتُ قُلُوبَهُمْ لِيَتَذَكَّرُوا



و اهل بهشت آنه بول و نه عیاب و نه بلفم بود و جمیع له جوان و ابرو باشند  
یعنی بپیش و زناں مؤمنان چنان جمال باشد اگر زن اهل بهشت است  
بیرون کند از مشرق تا مغرب همه پر نور گردد و جامه ها اهل بهشت کهنه نشود  
و رکنی نشود و کمترین کسی از اهل بهشت هفت قصر است قصر از در و قصر از  
یا قوت و قصر از عروارید و قصر از نور عرش **بنمبر چهارم** فرمود بدان **خدا**  
**جامع** در قبضه وی است هر مؤمن را در بهشت قوت صد مرد باشد و  
و آتش آمدن و صحبت با زنان کردن و قضا و حاجت نبود از بهر آنکه بهشت  
جای پاکان است و هر طعام که بهشت بخورد همه عرق شده از تن او بیرون آید  
و بر اندام و بر تن ایشان میبارد مگر بر سر و ابرو سفید باشد و جامه ها  
ایشان سبز باشد و چون ایشان را حاجت خوردن گوشت باشد مرغها  
بیایند و گویند که آید دست بخور که ما از چشمه سلسیل آب خورده آمد  
ام از زیر عرش و میوه ها، خورده خوشتر از مؤمن را حاجت خوردن باشد  
از وی بخورد و یکطرف او بریان و یکطرف او پخته چون مؤمن از خوردن  
سیر شود آن مرغ را بگوید که برو در حال آن مرغ زنده شد بر خیز و پرواز کند و  
بهشت بهشت هفتاد و حد باشد و بصفت حضرت استخوان در زیر آن حد  
حاجات او بنماید و هر یک پیر او از کشتی باشد که قیمت آن تمام دنیا باشد  
در خبر است چون مؤمن را در بهشت بند خادما بهشت شتران بخیت کرده  
به استقبال بیایند بالا نهادن از یاقوت سرخ و چهار تا از زرد و صمغ کرده بند و جواهر



چون مؤمن بنشینند خداوندی سلام کنند و گویند سلام علیکم ربکم فادخلوها  
خالد بن و این بیرون بهشت است چون در بهشت در آیند و مؤکلمان که در دنیا  
بوصد و اعمال وی بنویسند در رکابی بروند و در جهنمی در بهشت و پیرانی  
و درازی هر قصری و پهنائی یکماه راه است و در هر قصر بقا خانه و در هر خانه  
هزار در است و در هر در حور نشسته و صفت آن حور چنان باشد چون مرد خواهد که  
رو بخوابد حور را گوید که سینه خود باز کن چون سینه باز کند مانند آئینه رو بخوابد  
بیند و بخریب که سوار شود آنرا دو پیر باشد و هر کدام که بجهت چند آنکه چشم مردم کار  
کند چون آن قصر رسد که آن قصر را از نور عرش آفرید اگر آن قصر در دنیا بودی  
از نور آن چشم مردم خیر شود و خداوند و قهرمان باده هزار صیفه با استقبال و پی  
داند و فرشته که بادی باشند بگویند بپایند که اینجا توست وی فرود آید در قصر  
خوابد و در قصر بقا خانه و درازی هر خانه فرسنگ و پهنائی هم بقدر فرسنگ چون  
در آن خانه نظر کند و بخرد بالا بکند نور او نتواند دید نه نتواند کرد و چون نظر بدو  
نگذرد نه کار نکند کونا کون بیند و چیز بپند که هیچ چشم ندید باشد و پیش  
دی گریست نهاده چنانچه **خدا تعالی میفرماید فیها سور مرفوعة** و آن تخت  
بالا بلند تر باشد تا چون بهشت خواهد که پای بر تخت نهد شیب کرد و چنانچه  
نشسته بنشیند غلامان و دلان در پیش او صف زنند و بخدمت بپایند و گویند **الله**  
**الله الذی صدقنا وعده** و در بهشت جایگاه است که مردم آنجا بنشینند و بایکدی  
سخن گویند و آنچه تا که در دنیا بهر ایش که نشسته باشد پس مؤمنان را باید که اندیش کنند



بدانکه چگونه کار باید کرد و حیف باشد که چنین نعمت جاودان را بر آدنیا فانی فراموش  
 کند و عمر روزگار خود بر باد دهد پس ای برادر اگر طمع بهشت و امید رحمت **خدا**  
 داری پیوسته در رضا او باش و بطاعت و بندگی بکوش که بهشت را از **خدا** باز  
 و بتضرع و زاری مشغول باش **پیغمبر** هر که هر روز را با خلاص از **خدا** بهشت خواهد  
 بهشت گوید **آبی** مرا آنکس روزی کن که با خلاص از تو خواسته است و هر که هر روز بسیار  
 بگوید که **الله** از دوزخ پناه و دوزخ هم بگوید **الله** او را از سیرین بجا هدایت که از من پناه  
 تو میخواهد و دیگر چون او را محبت دیدار **خدا** باشد فرمان آید که بنید ای بنده  
 دیدار من و می بنید هر روز و کس شبانه و بعضی بعد از سه روز و بعضی در هفته و بعضی  
 در ماه و بعضی در سال و بعضی در اندازه عمل بنید و بعضی هر وقت که خوش آید **الله** ما را  
 جمیع مسلمانان را بر طاعت و عبادت خود ثابت قدم داد و خیرات مشغول کردن  
 و از نعمت بهشت محروم نکردان بحرمت النبی و اله اجمعین **باب در فضیلت**  
 مادر و پدر قول **الله** **فَلَا تَقُلْ لِهَآءِ اُفٍّ وَلَا تَقْرَحْ هَآءِ وَ قُلْ لِهَآءِ قَوْلٌ كَرِيمٌ**  
 روایت میکنند **عبدالله بن عباس** از **رسول صلیم** پرسید **بارسول** که عمل  
 فاضلتر است گفت از نماز گذاردن بوقت و نیکی کردن در حق پدر و مادر  
 هر که بآید بر خیزد و روی مادر و پدر بنید و او را خشود بکند در مای بهشت بروی  
 کشت ده کرد و **پیغمبر** فرموده هر که خواهد **که** روزی او فراق کند و عمرش دراز  
 گردد و بگوید که مادر و پدر را نیکی کند و با خویش و ندان پیوند و دور تور بنیشت  
 اند که ای فرزند آدم شکر نعمت هاء کنید و رضائین و رضاء مادر و پدر خود را بگوید



تاشی را از بلا ناکا دارند **پیغمبر** فرمود هر که مادر و پدر را بیازارد و هر چند که طاعت  
کند در بهشت در نیاید حردی نزد یک **پیغمبر** آمد و گفت **ارسول الله** مادر دارم  
که پیر و ضعیف شده است من نان در دهان وی میکنم حق وی گذارده باشم یا نه **پیغمبر**  
گفت اگر صد سال همچنین کنی از صد حق یکی نگذارده باشی بخاست او بدست تو  
کنی اگر بزبان بیستی هنوز حق او نگذاشته باشی اما تو با او نیکویی بکن **خدا آیتها** ترا  
جواب دیکه دهد **پیغمبر** فرمود که رضای **حق تعالی** در رضای مادر و پدر است هر که زنها  
مادر و پدر خود را دارد و پیرا ثواب حج و عمره نویسد و هر که زیارت مادر و پدر در  
بکریستان رود **حق تعالی** در نامه اعمال او بنویسد و علی چنین گفته اند که حق مادر و پدر  
بر فرزند ده باشد اول آنکه چون محتاج شود طعام دهد و جامه دویم حرمت او  
بواجبی کند سیوم او ترا بخواند اجابت کند اگر چه در نماز نقل باشد چهارم ترا کاف  
فرماید بجا آرید پنجم بایست سخن بلند نکند و خود را روی او مقابل ندارد ششم  
ایست نرا بنام نخواند هفتم برای ایست آرزش خواهد **از خدا آیتها** نهم ادب  
ایست ناکا ندارد دهم ایست نرا خدمت کند ناستکاری شای باشد و حق فرزند بر  
مادر و پدر سه باشد اول نام نیکو نهد دویم قرآن و شریعت او را بیاموزاند  
وسیم چون او بالغ شود تزویج کند **حکایت انس بن مالک** روایت میکند از  
روزگار از **پیغمبر** جوانی بود علقمه نام صالح و پارسا و صدقه و خیرات بسیار  
کردی ناکا بیاری او را پیش آمد و کارش بآغور رسید زن او پیش **سحل** بیاید



و گفت **یا رسول الله** علقمه در سگرات موت است و زبانش بکلمه نمیکرد و **رسول الله**

حرفی و سلمی و عیاض را پیش علقمه فرستاد و چون نزد یک آمدند دیدند که در سگرات

است گفتند که ای علقمه بگوئید **لا اله الا الله محمد رسول الله** زبانش بر کلمه نمیکرد و

چند که چمد کنند نتواند گفت کلمه را آنها **رسول الله** خبر کردند که **یا رسول الله** زبانش

بر کلمه نمیکرد و پیغمبر **صلی الله علیه و آله** غمگین شد فرمود که مادر علقمه را بیارید بلال رفت که ای مادر **علقمه**

**پیغمبر خدای** ترا سلام رساند و میگوید اگر میتوانی بیا و اگر نه من پیش تو ایتم

مادر علقمه گفت جانم خدا باد اینک می آیم آنحضرت عصاره بر دست گرفته و پیش

**رسول الله** بیا **رسول الله** گفت ای مادر علقمه از تو چیزی پرسم اگر راست میگوئی

گفت بفرمای **یا رسول الله** پس رسول **صلی الله علیه و آله** فرمود که قهر علقمه بگوئی که با تو چگونه است

گفت **یا رسول الله** علقمه غار بسیار کردی در وره داشته و خیرات و صدقه بسیار

کردی قائم در رضاعت نباشد و من از وی رازی نه ام پس **رسول الله** دل **علقمه**

و گفت سبب ناخوشی و ناخوشنودی تو چیست مادر علقمه گفت **یا رسول الله**

کردی زن خویش را بر من مسلط کردی و فرمان زن کردی فرمان من

نیکروی بدین سبب اندوی رنجید ام و راضی نه ام **رسول الله** روی سوی پاره

کرد و گفت چون مادر که خوشنود نباشد چرا آنکه آنکس از کلمه شهادت میداد

کرد و آنها **رسول الله** گفت بلال برو و عیض را جمع کن تا علقمه را بانش سوزم مادر

علقمه گفت **یا رسول الله** فرزند نور دیده من است پیش من سوزید بدان این ترا

علقمه نام

علقمه گفت یا رسول الله فرزند تو



لغت دارم

پس **رسول اعظم** گفت میرا عذاب ازین سخت تر خواهد بود اگر خواهی که دیران سو روم و  
اورا از آتش دوزخ نگاهدارد و تو بروی زرافه شوی بختی **آن خداوند که می تواند در قفسه**  
قدرت اوست که او را نه نماز و نه روزه و نه صدقه کار نیاید تا تو بروی خوشنود  
فیه الحال مادر علقم گفت یا **رسول الله** تو گواه باشی که من بروی زرافه می شدم و از  
وی خوشنودم پس **پیغمبر** گفت برو که احوال وی چگونه است که زبان او بکلمه  
شهادت میگوید و یانه بلال برفت چون بدرخانه او رسید آواز علقم از بیرون می آید  
آواز شنید که به آواز بلند میگوید **اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد**  
**ان محمداً رسول الله** و تمام سوره یسین و تبارک الذی و سوره یوسف با تفسیر  
خواند و جان **محسن** سپرد و خبر وفات علقم را **پیغمبر** برسد بسیار بگریست  
و گفت آه علقم جوانی بکشت قالوا قال الله وانا الیه رجعون **پیغمبر**  
برخازده او رفتند چون علقم را دفن کردند انبیا ند جمع امهات بگو علقم را شنیدند  
**پیغمبر** که گریسته بود با او از بلند بسم کرد و باران گفتند یا **رسول الله** اینها ما تم و  
مصیبت است پس بسم چیست **پیغمبر** فرمود که این خیال نگذارید کارهای خداوند  
بزرگ است یا ران ازین معنی خواستند که از آنحضرت بپرسند آنحضرت فرمود  
که ای یاران چون علقم را دفن کردند با نهد حور از بهشت آمدند از آنحضرت حور طعام  
آوردند و حور شراب بهشت آوردند و حور حکمای بهشت آوردند و صد حور بهشت  
محببت آمدند چندین حور ان میا خود جنک آمدند هر همه گفت که اول صحبت با من کرد



بعلقه **را خدا آید** بطف غیش با جزیه حرای تبسم کرد **صلوات و در پیش**  
بیامد و گفت یا **رسول الله** صد سال عمر من است در میان صد سال زن نگزیده ام  
زیرا آنکه اگر زن کنم حق مادر من ادا نکند و مرا از خدمت منع کرد و وقت صد  
در خدمت و عبودیت مادر گذرانیدم بخیر که اگر در کار بول و غایط بی حکم او نرقم و  
بیج وقت خواب نکنم مگر مادر کار فرماید و چون مادر من در خواب شود آنوقت  
و چون مادر من ضعیف و لاغر شد بول و غایط میکند جامهای خود را بپید میکند  
جامها و تن او را بشویم اکنون بکشتن مادر کرده ام بجهت کثرت پرستش تو ای  
که کفارت آن کثرت **رسول صلیم** فرمود آن کثرت چیست و چه کردی گفت شیطانی  
مرا وسوسه کرد و میگوید او بفعل خیانت مشغول شدم که مادر مرا یاد کرد که فرزندی  
بجاست من سخت در مانده بودم که سستی گذشت که من آمدیم و گفت ای فرزند  
مرا در شکم در دست چیز دار و بکن نام من خلاص شوم من فکر و اندیشه کردم مباد  
که بر من مادر دین عتق نرود و بنا خوشنودی مادر **خدا آید** از روی رحمت  
خود دور کند این یعنی بتورسیده ام و چکنم **پیغمبر** فرمود ای برادر صد رحمت بر تو باد  
حق مادر نیکو میداری **و خدا آید** از تو خوشنود و رافی است هر آینه مادر هم خوشنود  
باشد آنمزد گفت کوفی دیگر دارم آنحضرت فرمود بگو گفت یا **رسول الله** مادر تو  
ایمنه از کلیمه شهادت مردم ماند و اولایی دوزخ است و تو لایق بهشت حکیم حضرت  
پاک تو از شکم او زاده شدی پس اینی مرا معلوم کن **پیغمبر** در فکر و اندیشه شد



و گفت ای برادر تو مرا نیز اعمی زدی تا روز قیامت مرا سوز دل نرود که تحقیق مادر  
مرا از لغت سعادت و در افتاده است و من فرمان بردار آن حضرت منترام درین  
میغ خواست **خداوندی** بنیم که هر چه رضا، مطلوب **خداوند** است آنرا قبول کرده  
ام و آخرین کار چنانکه که دورخی را در بهشت وارد و بهشت را در دوزخ آرد باید  
که من دانستم که تو از من چند آموزی ندانم که من از تو چند آموختم **آن** حرمت  
نام پاک خود و حرمت و اصلان **خداوند** و حرمت عظمه جوانی که مادر و پدر  
برو خوشنود باشد و همه را کلمه شهادت بر زبان روان کردانی دیگر **پیغمبر** فرمود  
**من** **پیغمبر** بر سیدم حق است مرا وصیت کرد چنداشتم که **پیغمبر** میراث  
گیرد **رسول** گفت دل و زبان نگاهدارید از پنج همای و حرمت همای چنان  
است چنانچه خدمت مادر و پدر باز فرمود هر که در روز قیامت **پیغمبر** ایمان آورد  
باید که همای کرامی دارد و همای را نیکو دارد **پیغمبر** را بر سید که حق است چنانچه  
گفت اگر دامن خواهد داشت بدد و اگر خواهد اجابت کند چون او غایب شود  
مال و فرزندان او را محافظت کند و چون او را مصیبت شود بتغزیت وی  
رسد و پس آن او را طعام بدهد تا او را نرنجاند تا حق همای او رده باشد  
باید که با وی نیکویی کند آنچه بتواند و همای را بر همای چهار حق است اول آنکه بر  
هر بنده کند دو نیم آنکه بر وی طمع ندارد و نیم آنکه بر وی رنج نکند اگر چه همای  
کافر باشد چهارم آنکه شایسته را آزار دهد و صبر کند **آن** ما را و جمیع مؤمنان را در حق



مادر و پدرش بودی جویند بحرمات النبی و اولاد اجمعین **باب ششم** در بیان

خوردن و عقوبت آن قال الله تعالی الذین یأکلون الرزقوا لا یقو

نون الا کما یقوم الذی یتجمل الشیطان من المس روات

**ابو هریرة** از **رسول الله** شنیدم ام آتش که مرا فرمود آن شب که مرا فرما

شد به آنجا بروند در آنجا هفتم رسیدیم کرده مردم را دیدم که شکم ایشان

کنند در آنجا معلى او بخت اند و خون در عیم از دهن ایشان بیرون آید

بر رسیدم که شمشاد ام کرده آید و چه کنا کردید فرما در رسید این آن کرده اند

که در دنیا ربوا خورده اند و سود گرفته اند و در شکم ایشان ماران و کزدها

بیاد نیند **پیغمبر** فرمود هر که ربوا خورد شکم او پر آتش و زنجیر گردد **پیغمبر**

فرمود هر که ربوا خورد ادا از سفاهت من محروم ماند و یاد دهند و ستاننده و

نویسنده و سیم هر کس یک باشد **پیغمبر** فرمود در ربوا خوردن هفتاد و دو

و کمترین کناه همین است که هفتاد بار با مادر خود زنا کرده باشد **پیغمبر** فرمود

اگر در هفتاد تن که یک خیل ربوا اند از تمام ربوا کرد و در ربوا خوردن کور دیوانه

بر خیزد و گفت **پیغمبر** که زربز و سیم سیم و کندم بکندم و جو بجو و خور بخور

و مویز و مویز و یک تنک و مانند آن باید که فروختن برابر فروشد و هر که زیاد

بکشد ربوا باشد مرد پیش **رسول الله** بیامد گفت یا **رسول الله** من یکبار سیم داده

و من در خانه نبودم عورت من او را طلبید که ماده کاود و شید بدهد آن مرد داد



کاودوشید و پس حکوم باید کرد **پیغمبر** فرمود این همه ربوا است آن مرد در خاطر

اندیشید پیش **سوال** آمد و گفت **یا رسول الله** چرا پندیده و کفارت فرمای که من

که من ازین کنا خلاص یا هم **پیغمبر** آنماده کاو که تردوشید داده است بهای او

کرده او را بدتا خلاص یا به دیگر گفت زیاده ستاند و کم فروشد آنهم ربوا است

**پیغمبر** فرمود هر آن موضع که ربوا خوردند آن موضع خواب است و نیز فرمود در سنجیدن

درستی و راستی بجای ازینا رستکاری یا باید که **حق سبحی و تعا** و عذ عظیم کرده است

که قال الله تعا و یل للمطففین الذین اذاکتالو علی الناس

یستوفون یعنی آنکس که از هر خود پیودن و سنجیدن زیاده گیرد و از دیگر

سنجد کم سنجیدن و پیودن روز قیامت اندک و بسیار برشش خواهد بود

**پیغمبر** فرمود که روز کار آیند بحکس نماید مگر آنکه همه ربوا خوردند آنحضرت فرمود

میبانی و معاونت کند و یا گواه شوند و نویسنده باشند تا هر که بدان رافعی باشد

او نیز این کنا باشد **الربوا** و جمع کنایه کاران و سلمانیان را از شومی ربوا

خواریان در پنا خود نگاهدار **یا الی العالمین و یا خیر الناصرین یا عقیتم**

در بیان نماز و زکات و فقیهات **قال الله تعا و اقیمو الصلوة و اوتوا الزکوة**

کواة **عبد الله بن عباس** روایت میکند از **رسول الله** هر که نماز بگذارد و زکوة

مال ندید نماز ویر قبول نشود از بهر آنکه **حق سبحی و تعا** نماز و زکات را یکی یابد

کرده است **پیغمبر** فرمود هر که زکوة بدهد از مال خود مال او کم نشود و ضایع

نشود و صدقه دادن بلا رد شود و بجا را ندادار و کند به صدقه دادن **پیغمبر** فرمود



هر کس پنج وقت نماز بگذارد و روزۀ فائز منصفان بدارد و حج خانه بکند و مسکنی را  
طعام دهد و پشنت و پیر باشد **پیغمبر** فرمود چون ربوا بسیار شود چهار نماز  
هر کس بسیار پیدا شود و چون زکوات دهند باران نشود و نبارد و چون  
زکوات ندهند و عدالت نکنند آفتاب و مهتاب از روشنائی کم کرد **سوره**  
فرمود هر که زکوات و عشر بدهد و در آسمان اول سخن خوانند و در آسمان  
دویم خوانند و در آسمان سیم مطیع خوانند و در آسمان چهارم نیکو  
خوانند و در آسمان پنجم عظیم خوانند و در آسمان ششم مبارک و زیرک تر خوانند  
و در آسمان هفتم آمرزیده خوانند هر که زکوات و عشر در آسمان اول بخواند  
و در آسمان دویم لعین خوانند و در آسمان سیم اشم خوانند و در آسمان چهارم  
دشمن خوانند و در آسمان پنجم برکت خوانند و در آسمان ششم عامی خوانند  
و در آسمان هفتم بد بخت خوانند **سوره** فرمود هر که زکوات و ادن مال کم نشود  
و هر که زکوات مال ندهد و حق مسکینان نراند و مستحقان را نرساند پس حق  
ایشان بر کردن خود نهد و نیکو نیاید ایشان برود از دنیا خالی برود و در  
عذاب مبتلا گردد و نیکو نیاید ایشان بر دهند و خود را در قیامت سرمنه کی  
دیشمانی بهر آنچه گرفته برود **سوره** آن سیم سیم و نفقه و طلار را در آتش  
دوزخ گرم کنند و بر پیشانی و بر روی و بر پشت او داغ کنند **سوره**  
فرمود هر که زکوات ندهد از کادان و میثان و کوسفندان و شتران و چهار  
پایان همه صحت باشد با سر و نهان بر نهد و او را برود در دوزخ بر نهد و کوسفندان



و نیاز کوات از من نداده بودی پس ای برادر زکوات و عشرتی **حق تعالی** است باید  
**حق تعالی** را بستم و بدادید و بر خود ندارید تا ترا عفو است و روزی نکنند  
**پیغمبر** فرمود که هر که زکوات مال بدید از هفتاد بلای بزرگ او را نگاهدارند  
و در میان او و دوزخ دیوار آهنین و بر او هفتاد سال راه باشد و هر که  
سند را طعام بدید طعام بهشت کونا کون بخوراند و او آتش دوزخ  
بر وی حرام کرد و **حکایت** آورده اند که **متراد و دوم** نشسته بود در محراب  
این پیش **و دوم** گذشت و **غزالی** هم نشسته بود **و دوم** گفت بین ای  
این جوان چه حال است اینچنین هم در کور افتد **ملک** گفت چه سود که عمر  
این جوان اندک **متراد و دوم** فرمود چگونه دانی گفت مرافقان است که بعد از هفت  
بجا این بنده است **ملک** این گفت و جوان هم رفت و بعد از هشت روز آن جوان  
پیش **حضرت و دوم** بیاید و **متراد و دوم** در عجب میباید که **متراد و دوم** در خاطر کرد که  
از من شش هفت سال یا هفت یا گفته بود من غلط فهمیدیم **ملک**  
حاضر شد گفت **متراد و دوم** غلط نکردید عمر این مرد هفت روز بود چون هفت روز  
شد مرافقان آمد عمر این مرد را بدل کن هفت روز را به هفت سال امشب عمر  
برضا **السلام** صدقه داده است رویت نرا و درویشان در عمر این دو عا کردند  
که ای بار خدا **یا هر که** حرا سیر کرد عمر او را در از کن من قبول کردم دو عا درویشان  
**حکایت** آورده اند در مدینه معظمه سوداگر بود نام او عبد الرحمن بود و اینچنان  
بود که هفتاد و شتر کلید نداشت این پیر شدی که از آن قفلها باز کرد و



چندان مال و منال بود که عدد کرده نشود و دل او چنان تنگ بود که در عمر یکبار چنان  
 فقیرانرا نداده و وقتی **حضرت امیر المومنین علی** برای فقیران کشت کردی از خانه او  
 بجای رفتی همین مدت یکدارد و دیگر روز در خاطر **عاطر امیر المومنین علی** اندیش کرد که این  
 سوداگر مال بسیار داشت هیچ وقت هم ایاری ندادی اما امروز بروم اگر چیزی  
 بد او بدهم و الا نه بکنم و چند روز نیم که محله این ششست بر خود میسر زند و یا خراب  
 اما یکبار کیفیت **حضرت سالتی** میرسانم الغرض در وقت نماز عصر **شودان علی**  
 پیش **سالتی** بیاید و کیفیت او عرض نمود که **یا رسول الله** که یکسوداگر بود که نام او **عبد الرحمن**  
 است و مال و متاع او در عدد دنیا بدول او چنان تنگ بود که هیچ وقت یکبار چنان در  
**خدا بیام** نداده است و امروز من میبست کرده ام که امروز در خانه رفته چیز خیرات از حوام  
 اگر بدید بهتر و اگر ندید بکنم و زخم که خانه های او ششست کرد انم اما او از امتنه  
 است **چکنم سالتی** فرمود او هم **آفرید خدا بخیر** است خاطر بگذر کنی که در دل او **خدا بیام**  
 انداخته است الغرض شب **بندت رفی** در آمد و نوبت کرد گفت تو فقی شئی غریب  
 جواب بیا مد باز سوال کرد که بیا ایضا **خدا بیام** هیچ جواب نگفت نام  
 چنین نیم شب کشت نمره چند بگرد چیز نیافت **عبد** عفو شد و بشوق محبت  
 میگفت **یا الله** آنچه موها بر تن **خدا مردان** بود زیر هر مو خوی گرم پیدا آید و بگرد  
 با غنچه بگرد چنانچه زلزله در تمام محله افتاد و یکی نه سوداگر خراب شد بعضی  
 از نزد بچکان او را گفتند که **عبد** چنان نمیکند از چیز خیرات باید داد و بیا و اطفالها  
 زیر روز بر کرد اند که او **خدا** است سوداگر گفت که دیگر شب **عبد** نمره میگردی



خاکمرفی امروز چه افتاده است که شوخی میکند الغرض یکنا سوخته سه روزه را داد  
در میان سوراخها در کاسه انداخت **عمر** آن نان بستر پیش **سول** آن نهاد و گفت  
که امروز آن شخص سه روزه پاره نان انداخت **سول** آن شکر **لله** که بار چیریداد  
الغرض یکسو داکر بود جو را آسوداگر بعد یکست هزار تنک، سیاه شکرانه **صد**  
پیش **سول** داشت **پیغمبر** **ع** طلبید امیر زود بیاید **الخفرت** فرمود که ای **علی**  
بروغه کن که باشد که یکشب زنده در کور بجاند او را هزار تنک، سیاه بد هم  
استاده شد و پانصد تنک در دست گرفت لغوه میکرد که هست که یکشب زنده  
در کور بجاند هزار تنک او را بد هم تا گشت کرده پیش در عبد الرحمن آمد باز او را  
کرد که هست که یکشب زنده در کور بجاند هزار تنک بد هم چون این سمع در گوش  
او افتاد **ع** را طلبید استاده در خاطر گذراند که این نفع بسیار است که در  
هزار تنک پیدا شد کذب گذراند که سهل است چنانچه در خانه میگذرد و میگوید  
میگذرد من اختیار کنم زن را پس رسید چنین باید کرد زن گفت بهتر الغرض  
**امیر المؤمنین** **ع** گفت عهرا مبلغان که یکشب زنده در کور بمانم **امیر المؤمنین** **ع** او را  
که بد و پیش **سول** تا هر دو آمدند که **الخفرت** پرسید که ای یار اهل خانه و فرزند  
را پرسید که یکشب زنده در کور بمانم گفت اختیار ما را با اختیار خود است ای **سید**  
چه حاجت است **سول** فرمود تنک بیاید و عبد الرحمن را بدادید آنمبلغان **ع**  
بدست عبد الرحمن دادند باقی پانصد پیش خود نهادند گفت فردا از کور مسافت  
می آید باقی پانصد تنک ستانی پس آن مرد خانه رفت پانصد تنک در خانه نهاد



کنند پند عبد الرحمن در کور آمد و دفن کردند و مردمان باز کردند بعد از آن فرما  
**رب العزت** منکر و کبر را حکم شد که شی عقیبت و فرخ کنید انمرد را زنده معائنات کنید  
منکر و کبر بقتل رس کز آتش بر آورد دست گرفته بصورت سیمناک بیامدند و او را  
بر رسید که **من ربک و من ربک و من ربک** عبد الرحمن مرد سوداگر دنیا دار  
بوجه و فنی نیکه نموده و مجلس **خیر** و مجلس صیبا بنامد بود که زبان او گشوده  
کرد و هیچ جواب نداد آنکرا آهین بر سر او زدند و روز زنده کردند باز زنده کردند و بقتل  
کمر میزدند و فریاد بر آورد و کسی برادر دنیا و زن و فرزند نزدیکی نباشد بر  
تنها غذا کجی ناکون بچشید بانکه و غوغا نمود کسی نشود بعد کجی رسید  
و درازی آنرا نمود کز بود عبد الرحمن را تمام در زمین انداخته خائیده برون  
انداخت چند بار همچو این غذا بمثل اکشت بعد یک کشته دم پیدا شد مقدار شتر بر  
یک شش چنان زد که غوغا و شور در کور برپا شد آنکه عقوق چشید چون بکمر و پوست  
از گوشت آسایند برون آید تمام شد پس عقیبت کند را پس چون روز شد  
بیامد و کور او باز کرد و او را زنده پیش **رسول** آورد **رسول** دید که گوشت و پوست  
او سیاه شده نماید پرسید که ای برادر در کور چه احوال دیدی گفت که پیش **رسول**  
چگونه **رسول** چون مراد را کوته دادند و مردمان باز گشتند آنکه از پیدا آمد  
و انستم که اسما بر زمین افتاد چنان شور و زلزله طاعت کرد که خود را اندام  
یکبار **رسول** دو فرشته پیدا شد صورت سیمناک و بی بوی بصورت خوکها  
در سوال کردند پس از سوال باز ماندند ام چنان کز نام بر سرم زدند که پاره پاره شد



ماهفتا و بار بعد ما رسید اشده حرامی در دهن منجا اید و بعد کتر دم بیا چنان  
زهر در شش زد که بیان نتوانم کرد عذابها کونا کون کردند من هیچ جواب فرستم  
نیامدیم تمام شب چندان ساله معائنه بود گفت **رسول الله** هزار در هزار  
رحمت بر تو باد که مرا زنده عذاب که معائنه نمودی اگر من در حال کمر اخی و غفلت  
و تاریکی دنیا بپردی تا مرا در روز قیامت چه پیش آمدی تا ابد الابد مرا عذاب  
خلاص نشدی **پیغمبر** فرمود باینصورت که باقی بگیر گفت **رسول الله** سو کند خدا  
**رسول خدای** که تمام مال خود فقیران مدینه را بنام **الله** صدقه کنم **پیغمبر** فرمود  
که نیمه مال خود بدویت بده و نیمه مال بعیال و اطفا خود نگاهدار باز گفت **رسول الله**  
یک حبیل از ان مال بر من حرام است نه صد زن داشته ام همه را هلاک دادا  
و آزاد کردم و باینصورت خزان دارم همه دختران حواله تو غایم جای که خواهی بود  
در از این جای رخصت کن که در غار شد بعبادت **خدا** مشغول شوم  
زاد قیامت حاصل کنم که مرا احوال نیکو معلوم شد **پیغمبر** فرمود کی میردی گفت  
آنجا برویم که **خدا** را با بنیم که فرمان آید که من ترا از حول قیامت و عقوبت قیامت  
امان دادیم تا فرار آید و اگر نه جائی نیست **پیغمبر** فرمود که چیزی نوشته بگیر از مال  
خود گفت **رسول الله** تمام مال من نظر کنم ماران و کتر دمان می آیند بهتر که نظر  
نیتند آنحضرت گفت که رسته شوی گفت **رسول الله** چون که رسته شوم در شب  
در خنان بخوریم و اگر برهنه شوم هم برک در خنان بپوشم النوفس آنحضرت  
خفت و در آن کرد که خیر خواهد بود الرحمن در غار آمد روان شد



جایافت و رانجی نشسته در عبادت **حق سبحانی** مشغول و همیشه در یاد کردن  
و مدام با قرار باشد بعد از چند مدت **پنجشنبه** یاد آمد گفت **ای علی** آنسو اگر عبدالحق  
در غار شد بود به احوال او بیاب که چگونه است **علی** سری آن یار در غار آمد و  
و آن شد چندان کرده در غار نشسته و نیافت پشتر روان دید که در دیش <sup>نشسته اند</sup>  
نزدیک ایشان شد بر سید السلام علیه السلام بگردان **خدای** آنها گفتند و علیکم  
السلام آید اما **پنجشنبه** **امیر المؤمنین** **علی** و حیران بماند و متفکر شد و پرسید که شما  
چگونه دانید که من فلا نهم گفتند از دوستان آن هیچ پوشیده نیست گفت شیخیان  
گفتند از یاران شیخ عبد الرحمن فرمود شیخ عبد الرحمن کی است گفتند صد یکم کرده  
پشتر است **علی** پشتر رفت از آنی جماعت دیگر نشسته است نزدیک ایشان رفت  
بر سید السلام علیه السلام جواب دادند علیه السلام **امیر المؤمنین** **علی** فرمود که شما سید  
گفتند از یاران عبد الرحمن گفت عبد الرحمن کی است گفتند چندان پشتر است تا از  
بنی که نشسته است رفت دید یک هزار و سصد و هشتاد ملاقات شده گفتند از سلام علیه السلام  
دادند و علیکم السلام یادوست **خدای** گفت ای یاران شما کیانید گفتند از عبدالحق  
عبد الرحمن گفت عبد الرحمن کی است گفتند شیخ عبد الرحمن وفات یافته است فرمود  
روفته شیخ عبد الرحمن کی است گفتند پشتر و **امیر المؤمنین** **علی** و پشتر و دید که  
سبزه است و سفید است و عرض طول آن شک چندان بود و آن شک چون بوی  
شک خالص و بر آن شک تابوت دیده از یاقوت های سرخ و سبز و زرد و سفید  
**ای نزدیکان** تابوت شدیم آواز برآمد **لا اله الا الله محمد رسول الله** در خاطر کرد



کننده نیست آواز که آمد اکنون نزدیک نبوت شدیم نشسته ام در خواب شدیم دیدم  
که عبد الرحمن ملاقات شد و گفت السلام علیکم یا شریفاً گفتیم و علیکم السلام مرا **رسول**

بر تو فرستاده است که حال تو چگونه است گفت ای **شریف خدا** مرا از آنش دوزخ

آزاد کردند و تمام نعمت بهشت حواله کردند آنچه بطفیل الحفرت مدد تو باین مرتبه رسید

امام **امیر المؤمنین علی** فرمود **الحمد لله رب العالمین** امیر گفت مراد دل عکس راه دور است بروم

گفت بر پر فرشته نبش غم بیاک بزودی ترا بر پیغمبرم برسانند الغرض فرشته را

طبیعت و بر پر او **علی** بهشت اندوداع کرد **و سرور عالم** را سلام داد و دو عاود زد و گفت

فرشته پرواز آمد یک ساعت بعد پدید رسید و کیفیت شش **رسول** را باز نمود پیغمبرم **شاد**

مخدوم گشت **باب ششم** در بیان فر خوردن و قمار و نرد با ختن و عقوبت آن

قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا إنما الخمر والمیسر واکالهما

ب و الا زلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون

**پیغمبرم** فرمود که کسی بوی بهشت نیابد برسدند که ام اندیا **رسول الله** گفت

یکه شراب خورد و عجم فروشنده شراب سیم از ارنده پیر و مادر عجم که در دنیا

فر خورد و **یرا خدا** در قیامت هر ماران دگر دمان بنوش اند چنانچه گوشت

و پوست او در روئی او فرو ریزند و اهل قیامت از کندگی بوی بوی دهن او

فریاد آرند و فرخوران چون فر خوردند و توبه نکنند هیچ اعمال ایشان قبول نکنند

**عبد الله ابن عباس** روایت میکند از **رسول** گفت هر که در روز قیامت فر خورد

از نایب و چشم از زرق تا هر که ایشان نوا بپند و بهتر و بهتر



ایشان همچون لبهای شتران و فوج آتشین ایشان را فرشتگان بنوشند و ایشان  
فریاد کنند **پیغمبر** فرمود زنها و دختران خود را برای خمر خواران ندید و چون  
بیمار شوند هر سبدی مردی که خمر خواران ملعونان اند فرغان آید که خمر خواران  
آن قوم اند که از کندگی بوی دهان ایشان فرشتگان فریاد آرند که این چه قوم  
اند که بدین بلا مبتلا شده اند و بتوبه مرده اند و بسبب **خدا بخود** را فراموش  
ش کرده اند چنانچه در دنیا مست بودند همچنان مست در دوزخ در آیند **پیغمبر**  
در خانه خمر خواران طعام خوردن روا نیست و در خانه خمر خوار برکت نباشد  
و فرشتگان نیایند و رحمت **خدا** بر او نباشد اگر سومی آسمان نظر کند آسمان  
بر وی لعنت کند **پیغمبر** از جبرئیل پرسید و جبرئیل از میکائیل پرسید و میکائیل از  
**اسرافیل** پرسید و **اسرافیل** از عزرائیل پرسید و عزرائیل گوید که من در لوح  
محفوظ ثبت شده دیدم که خمر خواران چون بت بت پرست است و  
بیزار است از تورات و انجیل و زبور و فرقان و بیزار است  
از **پیغمبران صلوات الله علیهم و سلم** و به فرمان **خدا** است جای او  
در دوزخ است آورده اند که چون شراب خوار شراب در دست گیرد  
و نزدیک من آرد ایمان او در پایان رود و چون در شکم آرد ایمان  
و کلمه شهادت در سر شده از تن او بیرون آید و از روی  
بگریزد و هر عیال که کند قبول نیست **نقبت**  
در انفس



در تفسیر نسفی قال النبی صلی الله علیه وسلم فی جهنم دراهم  
یقال لها وینیل فیها من النار لا یعلم و فی الوینیل حب  
و فی الحب ثابوت من النار و فی الثابوت حبة من  
نار لا یعلم طولها و عرضها الا الله و لها سبعون الف  
رأس و فی کل رأس سبعون الف وجه و فی کل وجه سبعون  
الف فیم و فی کل فیم سبعون الف سین و فی کل سین  
سبعون ریح و فی کل ریح من النار قیل یا رسول الله  
لین العذاب قال من تعلم سور تائین من القرآن شد شرا  
ب النحر الی ما راجع مسلم انما ارضون و فروختن شراب لکاهدا

بسمت النبی و اله الا برار باب نهم در بیان نماز که از بدن و وضعت  
ان قال الله تعالی و اقموا الصلوة طری فی اهل النهار و ز  
لغاهن اللیل سلیمان فاسی روایت میکند از رسول صلی الله  
علیه وسلم که رسول خدا درخت رفت و شاخ درخت گرفت  
چنانکه و بر کها و آن درخت ریخت آنکاف گفت که یا سلیمان ازین  
به پرس کن این بهر چه کردم گفت بفرمائی یا رسول الله فرمود چون  
مسلمان وضو سازد پنج وقت نماز بجا آورد هر گناهان او بپوشند  
چون برک این درخت ریخت باز آنحضرت فرمود که ای سلیمان چون



مسلمان وضو کند بر نماز بایستد همه گناهانش بآید و سر او آیند و چون  
رکوع کند گناهانش بر پشت آید و چون سجده کند همه گناهانش بر  
پیشانی او از گناهان پاک شود رسول صلی الله علیه و سلم فرمود  
هر که وضو کند از خانه بجانب مسجد رود و هر قدمی که به خاک گناه از او بردور  
کرد و حسنه در دیوان او بنویسند پیغمبر فرمود علیه السلام هر که وضو  
زد و بر نماز بایستد و بارکوع و سجود بجا آورد نماز او بر او بید حق تعالی ترا  
نگاه دارد چون مارانگاه داشتی و آن نماز را با آسمان برند و نماز او را شفا  
است کند هر نماز کننده را گوید که وضو بجا نیارد در رکوع و سجود و قرائه تمام  
نیارد نماز گوید هر نماز کننده را که ترا **حق تعالی** ضایع کند چون مرا ضایع  
کردید و در آسمان بروی بنهند و آن نماز پیچیده چنانچه جامه بروئی او  
زنند پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم اول چیز بر سر در روز قیامت  
بنده را بر سر بندند آن نماز باشد اگر تمام بجا آید او از رستگاران باشد  
و اگر تقصیر کرده باشد خاص یعنی زبان گاه را آن باشد و نماز گذار بدن رضا  
**حق تعالی** است و صفت بنی مبران و دولت فرشتگان است و نور  
معرفت و بربرکت و محبت بنده است کردار و برکت در روز است و چرا  
غ کوریت و روشنایی قیامت و سایه بر سر است و محبت بنده است  
بیش خدائی **حق تعالی** است و کلید بهشت است هر که پنج وقت نماز کند



پسوسته با جماعت بگذارد بار کون و سجود **حق تعالی** ویرا پنج چیز کرامت  
کند اول از یخبندان کور بردارد دوم تنگ رنق نشود و سیم سیمایش  
نیکو دهد چهارم در روز قیامت نامه اعمال او بدست راست دهند پنجم  
از صراط آسان چون برق جهنم بگذرد و در بهشت را بداند محضت فرمود  
هر که نماز کند او را کامل باشد **خدا تعالی** او را آن عقیبت گرفتار نکند و در  
نیاید و در مردن و سپید در کور و سپید در دنیا است اول آنکه برکت  
از سارق بردارند و دوم روشنایی روین ببرد و سوم در دلها اثر مردم شن  
کرد و سپید که در وقت مرگ است اول آنکه تشنگی و کمر سستی پیدا  
آید بر خیزد و گویم جانکندن بر ویر تلخ کرد و سیم ملک الموت را با حیت  
ببند و آن سه که در کور است منکر و نیکو با حیت سوال کند گویم کور او تنگ  
شود سیم **خدا تعالی** بر درفشش باشد و مقامش در آتش باشد و سیم  
مسلمانان را واجب باشد که پنج وقت نماز بحضور دل با جماعت بگذارد  
چنانچه در شریعت فرموده اند پیغمبر فرمود علیه السلام هر که نماز شام بگذرد  
و دو معتکف در مسجد باشد تا نماز غفقی بگذارد **حق تعالی** بر او دو قصر  
در بهشت بنهاند و در آن دو قصر یک راه است پیغمبر فرمود نماز نفل  
بسیار کند که شمار هر رکعت حجابی باشد و در آتش و نزع نماز هر که نماز



باید بگذارد و بنشیند تا آفتاب بید بعد از آن اشراق بگذارد **حق**  
اورا ثواب حج و عمره و ستم در بیان فضیلت قرآن خواندن در نماز و  
بنویسند **اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُتْلِينَ الْخَاشِعِينَ** باب  
دوم در بیان فضیلت قرآن خواندن قوله **تَعَالَى** و آنکه لَقُرْآنُ  
كَرِيمٍ فِي كِتَابٍ مُنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ عبد  
لله بن عباس رضی الله عنه روایت میکند از رسول صلی الله علیه  
و سلم فرمود هر که حرف قرآن ختم کند **حق تعالی** بعد هر بی درجه  
و طهر در بهشت دوشادوستی بشود و قرآن ویرادر روز قیامت شفا  
عزت کند بخمس فرمود صلی الله علیه و سلم که **حق تعالی** در دوزخ وادی  
آفریده است که در آن وادی یکی همی نام او حبس است و در آن  
جاده مار است از آتش که دوزخ از ریج آن مار و جاده هفتاد بار  
بگذارد **تَعَالَى** بناله و در آن مار زهر است چون آن زهر پیرون  
کند جاده پیر شود و از زهر آن مار و در آنجا کسی را عذاب کردند که  
در دنیا قرآن خوانده است و در فسق و فجور مشغول شود از خدا  
**یُتَعَالَى** نه ترسند آن بنده را عذاب نشود و بناله فرمان شود  
که ای بنده کان من شما را قرآن فرستادم و شما را چرا حرم  
قرآن نگاه نداشته باشید و بگویم قرآن عمل نکردید لا جرم امروز این  
مقام شماست



مقام شاه است پیغمبر علیه السلام فرمود هر که سورت یاسین را بخواند او را  
از همه گناهان پاک گردانند همچنان باشد که او نذر دوازده بار ختم قرآن کرده  
باشد و اگر کم رزق بود روزی یک شاهی دهد کرد و اگر بسلامه مبتلا شد  
باشد خدا **یتعالی** بفریاد او رسد اگر در روز خوانده تا شب در امان خدا  
**یتعالی** باشد و اگر در حال جانگدازن سورت یاسین بخواند ده هزار فرشته  
بیایند و بر آفرینش خواهند و ملک الموت جان او را باسانی بیرون آورد  
هر که هر روز سورت یاسین بخواند در روز قیامت از **حق تعالی** نجات یابد که ای  
بنده من بهشت را هفت درخت به درخت خویش در آینی پیغمبر فرمود هر که سو  
ره اخلاص را صد بار بخواند بعد از وضو در آغاز فاتحه بخواند **حق تعالی** میفرما  
ید بعد از هر حرفه نیکی بنویسند و مقدار آن بدو در کنند و صد فقره در بهشت  
بنام فرماید پیغمبر فرمود علیه السلام هر که سوره اخلاص را صد بار بخواند  
و همچنان باشد که ختم قرآن کرده باشد اگر دوازده بار بخواند **خدا تعالی**  
او را دوازده گوشک از بحر ورنه کنند در بهشت اگر صد بار بخواند **خدا تعالی**  
**لی** او را بیامزد و گناهانش بیجا سه ساله شفو کند و نمیرد تا جائی خود در  
بهشت نه بیند آن مجلس فی صورته الا خلاص بدانند این صوره را  
پست و یک نام اند صوره تغیر به صوره تجرید و توحید و اخلاص و نجا  
ت ولایت و نسبت و صفت و معرفت حمد و عهد ثقیف و برات و



اساس و محضره و منفرد امان و منكره و جمال و نور و مبارك و تاسو  
رت نقره از ان كويند ذكر يكاني در دست و نوحه از ان كويند و حدانيت  
و روت و اخلاص از ان كويند كه دين سورت مخلص و اعتقاد و روت  
خواند از همه سختها و رنجها خلاص بايد نجات از ان كويند كه خدا **تعالى**  
بركت درود دارد از اين جهان از شر و رانجهان از آتش نجات دهد  
و ولايت از ان كويند هر كه اين سوره را بخواند خدا **تعالى** او را دوست  
دارد و نسبت از ان كويند كه در وير بنات منزه است و صفت از ان كو  
يند كه در وير همه بيان خدا **تعالى** است و معرفت از ان كويند كه بدان ط  
سبب كه مردمان نماز ميكنند اين سوره ميخوانند بغير سلام خدا  
العبد سرفراز به و حمل از ان كويند هر كه اين سوره را بخواند و عشقا  
و برود دارد از كفر و دوزخ و برات از ان كويند مردمان اين صوت را بخواند  
آزاد از آتش دوزخ يابد و اساس از ان كويند كه اساس دين  
و آسمان بر سينت و محضره از ان كويند هر كه اين سوره را بخواند فرشتگان  
بنشينند آن حاضر شوند و منزه از ان كويند كه از خواندن ان ديوان  
يكيرتند و امان از ان كويند كه امت محمد عليه السلام را اگر دو چيز بنا  
شد در عذاب مبطلا شوند يكي سوره اخلاص و دوم ماه رمضان و نذ  
كه از ان كويند كه ملائكه در فرزند او آيند و جمال از ان كويند كه بغير



فرمود علیه السلام ان الله جميل يحب الجمال فاستجابوا له فادرك  
فقال قل هو الله احد اقصره ازان كويند همه بركت مادر و بر نهاده  
و نور ازان كويند رسول عليه السلام فرمود ليكمل شيئا من نور انوار العر  
ن قل هو الله احد بغير فرمود عليه السلام هر كه سورة معوذتين  
بخواند همچنان است كه جمله كتاب **حق تعالي** بپرستد بفرستاده اند خوار

باشد بعد آن حضرت فرمود چون كودكي بپوش معلم لبسم الله الرحمن  
الرحيم كويد **حق تعالي** معلم را و كودك را مادر او پدر را از آتش و دوزخ

خلاص يابد بغير فرموده قل اللهم للصبى لبسم الله الرحمن الرحيم  
غفر الله له اربعين من قرأها الصبي واربعين من قرأها

عالم معلم اين حديث از تفسير شيخ آرون عبد الله انصارى قدس

الله سره العزى آورده است چون معلم كودك را كويد بسم الله

الرحمن الرحيم آن كودك اين كلمت بزرگان راند **حق تعالي** چهل كس را

از غولستان وندان معلم و از چهل كس از خونشاه وندان كودك به بخند

بغير فرمود صلي الله عليه و آله و سلم من قال عند النحر لبسم الله الرحمن

الرحيم غفر الله له قبل ان يقطر الدمام من المذ فوصية زهري

بركت تسبيح چون بر تعام لبسم الله الرحمن الرحيم كويد بيا مرزد



**خدا تعالیٰ** اور پیش از آن گفته که هر که در دنیا میفرمود علیهم السلام  
 هر که بر آغاز طعام ده بار بخواند بعد بخورد **خدا تعالیٰ** او را و اهل خانه او را  
 و فرزندان او را از فقر و فاقه نگاه دارد و هر که هر روز تسبیح گوید طعام  
 در شکم او نور شود و هر که پیش از آنکه بخورد بگوید **بسم الله الرحمن الرحیم** حاجتی  
**لا اله الا الله لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم**  
 از شر او در امان آید اگر چه چاه باشد هر که در وقت خواب تسبیح ده بار  
 بگوید **بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم**  
**العلی العظیم** و پاک شده بخوابد و بیدار شود بر خیزد رسول خلیه <sup>فرمود</sup> سلام  
 بعد از وفات ائمه المؤمنین بی بی خدیجه رضی الله عنهما را در خواب  
 دیدن و گویند بی بی خدیجه ای روح تو خوانند بنها چه خوانم پیش تو چه دم  
 فرمود که هرگز تسبیح بسیار دمی که من در آن پیش از است بیغم میفرمود صلی  
 الله علیه و سلم روزی در کورستان میرفت یک مرده را دید که در کور بخواب  
 بابت داشت خوابت که شفاعت کند در حال جبرائیل علیه السلام آمد و گفت  
 ای بیغم خدا بی ده بار تسبیح خوان و ثواب آن بر این مرده به بخش تا عجب  
 بدی بیغم علیه السلام همچنان کرد و ثواب آن مرده بردارند و ده هور آمده کرد  
 بگرد او و تسبیح رسول علیه السلام بنشانند پس بد چند گاه اینجا بایستد گفتند تا



تفخ صور خواهم ماند و در بهشت برابری خواهم ماند رفت و در بحر الحیوان غسل خوا  
هم کرد و موسیها خواهم افشرد و از آن قطره آب دهکان حوران بیافرینند همین  
مراد بدست پیغمبر است صاحب خود رفت گفت اکثر و تسخیمه فانها منجیه  
بعد آن حضرت فرمود که هر که درون مسجد آید و بگوید بسم الله الرحمن الرحیم  
و خللنا و علی الله تو کلتنا بنجاه هزار تنگی در نامه اعمال و بنویسند و آنقدر  
بدر از و بر دور کنند پیغمبر علیه السلام فرمود که آیه الکوسی بخواند چنانستی که جا  
و در بهشت باشد مردی نزدیک پیغمبر علیه السلام آمد گفت یا رسول الله چه  
مشرده باشد کسی را که فرزند خود را قرآن پیاموزد فرمود کلام **خدا تعالی**  
را نهایت غیبت همدران ساعت چنانکه بیاورد و گفت یا رسول الله  
**خدا تعالی** ترا سلام میرساند و میفرماید هر که فرزند خود را قرآن پیاموزد و  
همچو نان باشد که ده هزار حج کرده باشد و ده هزار فقیر را جامه پوشانیده باشد  
و طعام داده باشد الهی مارا و جمله مسلمانرا نوفیق خواندن قرآن بده بما شفیع  
کرد ان بحرمت النبی و الله اجمعین **باب** یازدهم در بیان روزه ماهها  
رک رمضان داشتن فتوای **لعمریه** مشهور رمضان الذی یُنزل  
فیه القرآن آن عبد الله ماضی است و روایت میکند از رسول صلی الله  
علیه و سلم افضل الصلوة و اكمل التحیات فرمود اند که رمضان



سده دهم است اول رحمت و ده دوم مغفرت و ده سوم آزاد بر از آنش روز  
نخست هر که روزه ماه مبارک رمضان بدارد با شرایط و تراویح بگذارد هر کجا  
که بماند **خدا تعالی** همه را عفو فرماید حق سبحانه و **تعالی** فرمود **الصَّوْمُ لِي**  
**وَأَنَا أَجْزِي بِهِ** یعنی روزه مراست و جزای روزه منم **وهم** پیغمبر علیه السلام  
فرمود هر که روزه ماه مبارک رمضان بدارد بوقت روزه بکشد یکوبای که هزار  
سال روزه داشته باشد و هزار گرسنه را طعام داده باشد و ثواب هزار  
غذای بیاید و ثواب هزار پیغمبران باید هزار بنده را آزاده کند باینکه باشد و سیو  
آن بنده **خدا تعالی** صد نظر رحمت کند و ایشان را بسیار زدا کرد که مسلمان  
نا نرا روزه بکشد یکوبای روزه حرام است محمد صلعم کشته باشد و هر نفس  
که روزه دارد و دهی که در مقدار هر دانه نیکی در اعمال نامه او بنویسند و اگر  
کسی روزه سالم و متعلم را افطار کند بنده خدا نیستی که فارار روزه افطار کند  
نمید و هر قدم که علیه بطرف خانه او زند آن مقدار برده آزاد کرده باشد  
فقیلت روزه افطار کند بنده علی و بسیار است چند کسی را نسیب نکرد  
شارب الخمر دوم فروشنده خمر سیوم خورده روزه رمضان چهارم  
زنا کننده پنجم دروغ و غیبت کننده ششم ظلم کننده هفتم از  
رنده مادر و پدر هشتم بر بی فائز نهم با خوار هر که روزه را با اخلاص بدارد  
**خدا تعالی**

در طریقه تهنیتها



خداستغالی او را هر روز قصاید در مهنت دهد و در آن قصر **خداستغالی**

میداند و خانه‌ها از مرد سبز باشد و خانه‌ها از باقوت و خیمه‌ها باشد از یکدانه

در منظر او در آن خیمه حورالعین باشد که هفت ایشان خدا میداند چنان

نخه در کلام مجید فرموده است **خَوْنٌ مَقْصُودٌ فِي الْحَيَاةِ** و برتن آن هور

هفتاد حدیث باشد و هر حدیث یک و یک و کرد او هزار کند زبانش استاده و هر

پست رکعت نماز تراویح بگذارد پست قصر در مهنت باید و هر قصر یک ماه

رأیت پیغمبر علیه السلام فرموده که ماه رمضان بقصد بخورد و بغیر غذا

م‌ویرد و زنج باشد اگر در سحر خود روزه داشته باشد ثواب آن روز نرسد

تا آنکه آن روزه نزنند کفارت ندهد و روزه دار وقت کشادن دعا

شش مستجاب شود و خواب روزه دار در خانه روزه عبادت و تسبیح خواندن

تسبیح است پیغمبر فرمود علیه السلام در هر ماه سه روزه و کفنی که هر که سه روزه

روزه بدارد سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم همه همچو نان باشد که تمام سال روزه

داشته باشد پیغمبر علیه السلام گفت و هور آنکه دارد در وقت مردن شمارا کار

آید اول نخسبند تا وضو نکنند و دوم هر ماه سه روز روزه داری سیم نماز چاشت بگذارد

پیغمبر فرمود علیه السلام ماه رجب ماه خدائی است هر که یک روزه ماه رجب بدارد مستور

جب رضا بر خدائی **استغالی** باشد و هر که روزه بدارد ثواب هر روز روزه

باید هر که سه روز بدارد از ماه رجب **حق تعالی** سه هزار سال راه دوزخ از



و برود دارد هر که چهار روزه دارد از ماه رجب **حق تعالی** آن کناه پنجاه سال  
عفو کند هر که تمام ماه رجب روزه بدارد اگر جمعه خلایق جمعه شوند ثواب این  
ن تواند نشست پیغمبر فرمود علیه السلام هر که سه روز اول ماه شعبان روزه بدارد  
رو **حق تعالی** او را صواب هفتاد هزار پیغمبران باید **حق تعالی** او را هفتاد  
هزار سال عبادت در نامه اعمال او بنویسند و اگر بمیرد مشهور موده باشد هر  
شب پانزده هم ماه شعبان صد رکعت نماز بگذارد و هزار بار اخلاص بخواند  
**حق تعالی** کناه آن صد سال ویرایا مژد و عفو کند پیغمبر فرمود علیه السلام  
هر که شش روزه دارد همچون آن باشد تمام سال روزه داشته باشد بیجا  
میرفت علیه السلام هر که کمتر از ماه تا ماه رمضان است و عظیم تر از دهها  
دی نزل الح است و هر که ذالجه روزه بدارد کوثر که صد ساله روزه داشته  
باشد چون هشتاد روز روزه بدارد کوثر که هزار سال روزه داشته باشد  
هر که روز نهم اضحی روزه دارد تا چاشت و قربانی دهد هر قطره خون بر زمین  
چکد هر قطره خون تا و دوازده سال کناه آن او عفو کند پیغمبر علیه  
السلام که در ماه محرم شبی است که انرا شب آشور گویند و هر که در آن شب  
دو رکعت نماز گذارد در هر رکعتی بعد از فاتحه اخلاص ده بار بخواند تا  
سال دیگر در حفظ الهی باشد هر که در نماز آشور روزه بدارد **حق تعالی**



و براده هزار حج ثواب است و ثواب هزار شهید و ثواب هزار روزه و زنا نما  
 ل او بنویسند و هر که روز عاشورا دست شفق بر سر میسّم ببالد و چرب کند  
**حق شناسی** یا هر کس بر سر میسّم است در جمیع ایام هر که روز عاشورا روزه در پیش  
 راکت باید همچو نان باشد که حرام است محمد را روزه کشت بند دوم روزه  
 محرم را گویند و عاشورا از بهر آن گویند که **حق شناسی** ده هزار مغامبران  
 را درین روز کرامت کرده است روزه روز عاشورا را بر دیگر از روزه  
 شورا نیست سفامبر علیه السلام فضیلتها سحر است بالجوهر و  
 العطش یعنی بالصوم یعنی تنگ کنی را بر شیطان را بگر منگی یعنی  
 بروزه داشتن الهی ماه را و جمیع مسلمانان توفیق بده تا جمله بند  
 کی و عبادت تو مشغول شوند بحرمت النبی و الله جمیعین **باب**  
 دوازده هم در بیان حق شوهر و بر زن و حق زن بر شوهر روایت ما  
 میکند ابو طلحه بر رضی الله عنه از رسول علیه السلام اگر سجده جز خدا  
**تعالی** را و او بود بر نام زن را فرمود که شوهر خود سجده کند بنمبر  
 علیه السلام را زنی پیش آمد و گفت یا رسول الله حق شوهر بر من چیست  
 چیست آنحضرت فرمود اگر خواهری که حق شوهر خود بکند ازین باید  
 که چون او را پنی بر زحمت ببلاده و خون و ریم از او می رود توانست بران



خود بدیسی نواز حق شوهر بیرون نیاید زینکه در رضا شوهر میبرد  
 جاید و در بهشت باشد هر آن زنی که روزه قطع دارد و بغیر دستور  
 می شوهر خورد و انباشد و بزه کار باشد و حق مرد بر عورت چندان چند  
 است و به غیر خدا محقر فرمود که مرد بر عورت ده چیز است اول تن و چشم  
 خوراک از راه محرم آن نگاه دارد و دوم بغیر فرماهی او از خانه بیرون نیاید  
 سیم بغیر فرمان او کسی چیزی را طوطی و فرض ندهد اگر بدید و شوهر را  
 رضی نیست جاید و در دوزخ است چهارم شیر خود و بفرزند کسی ندهد  
 مگر حکم او بخت اگر عورت را بخواند زود بیاید شنش ششم چون آواز کند یا  
 حرمت اجابت کند هفتم دو عیار نیکو کند هشتم چون جاید که برود منتظر  
 باشد نهم بوقت خوردن او کسی نیاید کند و هم چون بخشد بسیار کند زیرا  
 که در روز قیامت اول چیزی که زن را بر سر کند از حق شوهر آن پرسند  
 بغیر فرمود علیه السلام هر آن زنی که نماز گذارد و روزه بدارد حق شوهر را  
 آن نگاه دارد جاید و در بهشت باشد و هر آن زنی که حق شوهر بجا نیارد  
 و فرمان او قبول نکند و خانه او زبان کند جاید و در دوزخ باشد رسول  
 فرمود صلی الله علیه و سلم حق زن بر مرد اول او را درون خانه کار  
 فرماید دوم بموجب شریع او را نرنجاند و در خانه نامحرم مان نفرد  
 نفرد ستاندند



نفرستانند و پیش نا محرم نگذاریده و آن چیزها که زنان را در کار است آنرا  
ساخته بدهد آنها را و آوند و بگوید و بگوید که او را امانت است  
و در دو مکان بقال نفرستد بر اثر سودا بهتر آنست که او در ستر نگاه  
دارد که کار دین دار است این حق بسیار است اما مختصر ضروری را ذکر کرده  
آید در روزگار پیغمبر زنی وفات یافته و شوهر و برزنده بودند ناگاه مادر  
آن زن دختر خود را دید که آتش بر سرش افتاده و سرش در آتش و دوازده گاه  
در خون می رود و دستا او بر سر بسته و بند آتش در بازو و بر نهاده و مادر دستا  
ن در آویخته مادرش چون بدین حال دید دختر پرسید که این چه حال است گفت  
ای مادر این آتش بر سر است هزار آنست که به دستور از خانه بیرون آمدم مادر  
که در پستان آویخته هزار آنست که بچکم او نفرزندان مردم بشمارادم این خون  
از دامن می رود و جزائی این آنست که بی رضای پدر از بان خود او را مراعه  
گفتم و این بند آتشین که در پستان این آنست که بی رضای پدر و برادر میگرد  
و بدیدم اکنون این مادر من احوال مرا پیش پیغمبر علیه السلام بگوید تا شوهر مرا ط  
طلبه شفقت کند تا مگر خشنود شود مادرش از خواب بیدار شد و دل تنگ  
و طبیان کرد و مادرش رسول صلی الله علیه و سلم آمد و کیفیت دختر  
معلوم کرد پیغمبر علیه السلام شوهر او را طلبیده و گفت که ای فلان بشوخت  
من آن ضعیفه را به بخشائی و از وزیر رضی شوهر گفت یا رسول الله من



از در راضی نه ام که در موافق رضای من نبود و بیفرمانی مرا بسیار کردی  
پیغمبر علیه السلام فرمود که **خدا تعالی** رحیم و کریم است و رحیمی را دوست  
دارد که تو بر او رحمت کنی **خدا تعالی** بر تو رحمت کند شوهر و بر کفایت  
یا رسول الله شفاعت تو بر او فرستد و هم جهان از فدای تو باد و او در خانه  
آمد آینه بخت از خوابید و خضر خود را در بهشت دید و علمها بر بهشت پوشیده اند مادرش  
گفت این زمان حال چیست گفت که ای مادر چون شوهر مرا عفو کرد و فرستاد  
**حق تعالی** عذاب از من برداشت و علمها بر بهشت بپوشانیدند در بهشت  
آورد و ای مادر این خبر را بر زنان دنیا بمرسان و حال من بایشان بگو و ناخبر  
گیرند و راضا شوهران جویند تا بدین عذاب گرفتار نگردند و در پیش پیغمبر علیه السلام  
آمد و گفت غل کدام بهتر است آنحضرت فرمود با اهل نیکو و سخن شیرین  
بودن و بر مردمان لازم که زن خود را کار دنیا اندرون خانه فرماید و بیم  
حکام شریعت و وضو و غسل و نماز و روزه و ایمان آنچه او را بکار دین آید  
بیاورد و بیم طعم او را از وجه حلال بدهد چهارم کار ناکردنی خود او را بفرماید  
پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود چون مرد زن کلا بپوشد آید **حق تعالی** میفرستد  
بدقا ایشانه داده در ده حسنات و ده در ده درجات بدین فرستاده و ده بدیه  
محکوم و اند چون غسل کند بشمار ثواب و در اندام ایشان باشد نیکها بنویسند و چون  
استاده شوند هر کار که بپرون نهند حسنات بنویسند قال علیه السلام یوم



التزويج خير من عبادَةِ ألفِ سنةٍ يعني روزنكاح بهتر  
است از عبادت هزار ساله رسول فرمود صلوات الله عليه وسلم التزويج  
إذا أخذَ شَفَتَيْنِ وَتَدْبِيتَ امْرَأَتَ فِي حَالِهِ الْوُطْنِ  
فَكَأَنَّمَا قَامَ فِي اللَّعِبِ وَبَقِرَ إِيَّ الْقُرْآنِ وَكُتِبَ اللَّهُ لَهُ  
عِبَادَةُ مِائَةِ ثَمَانِينَ أَلْفَ سَنَةٍ وَلَا يُعَذِّبُ فِي قَبْرِهِ  
وَمَعَ هَذَا الرَّحْلِ ثَمَانِينَ أَلْفَ مَلَكًا وَفِي كُلِّ مَلَكٍ ثَمَانِينَ  
طَبَقًا مِنْ نُورٍ فرمود رسول خدا إذا أخذَ الرَّجُلُ بَعْضُ امْرَأَةٍ  
كُتِبَ لَهُ عَشْرُ حَسَنَاتٍ وَحُجِّيَ عَنْهُ عَشْرُ سَنَةٍ وَرَفَعَ  
لَهُمَا عَشْرُ دَرَجَةٍ فَإِذَا قُبِلَ هَا كُتِبَ اللَّهُ لِكُلِّمَا ثَلَاثِينَ  
دَرَجَةً فَإِذَا جَاءَ مَعَهُمَا كُتِبَ اللَّهُ لِكُلِّمَا خَمْسِينَ دَرَجَةً  
فَإِذَا غَسَلَهَا كُتِبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ عَلَى بَدَنِ  
خَمْسَةَ وَحُجِّيَ عَنْهُ مِثْلُ سَنَةٍ وَرَفَعَ لِكُلِّمَا مِثْلُ  
دَرَجَةٍ قُلْنَا التَّزْوِيجُ النِّكَاحُ أَفْضَلُ مرد پیش رسول علیه السلام  
بیامد و گفت یا رسول الله مرا بپندید و آنحضرت گفت ای برادر کینه در دل نیکو  
نیت اگر نور دل بسبب منی فردا بر قیامت چه گونه جواب دهی اگر کسی بد بپندرد او  
نبی کنی کنز قال ای بهشت شود رسول خدا فرمود بداند که حق زن بر شوهر بسیار



اما بچه عورات چندان رنج میکشند زیرا که به پند که این بول پلید و  
کند و بشکم خودی اندازد و تا ده ماه در شکم خود میدارد و وقت حمل  
نهادن چه سخت درد کشد و چون فرزند شیر میهد و لوط و غایط بدست خود  
پاک میکند و چون روزه گیرد و بهر آزار بر آید و رارسد هزار هزار تنگی نویسند  
و هزار بار در جگر شود و خواب شیرین بر این فرزند تلخ میکند و دار و تار تلخ میشود  
و خود را چون در پیش مانند چمد میماند این برادر و قدر زن نیکو شناس  
که ویر دست خانه نوست اگر موافق تو باشد و موافق شریعت پیغمبر باشد  
حرمت او نیکو دار محرمات النبی و الله **باب** سیزدهم در بیان منع  
کردن از دروغ و غیره **صلی الله علیه و آله** **قَالَ** انَّمَا أَفْتَرِي الْكُذِبَ  
الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ  
الْكَاذِبُونَ پیغمبر فرمود علیه السلام **الْمُؤْمِنُ لَا يَكْذِبُ**  
آنحضرت فرمود بر شما باد راست گوئید و راست گفتن رضا و خدا است  
و در آید در بهشت هر در که خواهد و بر شاه باد که از دروغ گفتن دور  
شوید و هر آن بنده که دروغ گوید از وی ملائکه را ضایع است و از وی  
گیرند از بوی کینه کی دهن وی پیغمبر فرمود علیه السلام و من در معراج  
فومی را دیدم که روی ایشان چون خاکان و زبان ایشان پس  
کفای کینه

قَالَ



گفتند و ایشانرا بتاریانهای آتشین میزدند گفتند که اراخی جبر  
بیل ایشان چه قوم اند گفت ایشان آن قومند که دروغ گویند و بد  
دوغ کواهر میدهند پیغمبر فرمود خلیه السلام فرمود منافق راسته نشانیست  
که چون سخن گوید دروغ گوید دوم و سده را خلاف کند میوم چون آفت  
دهند خیانت کند و صادق راسته نشانیست چون سخن گوید راست گوید  
و امانت را خیانت نکند و سده خلاف نکند پیغمبر فرمود خلیه السلام هر  
شش چیز را بی آر دهنده نیست او را تا به اول راست گوید دوم و سده  
را خلاف نکند سیم امانت را نگاه دارد چهارم فرج خود را از حرام نگاه دارد  
پنجم چشم خود را از نادیده بی پوشد ششم دست خود را از ناکه رفتنی باز دارد  
هاتم گوید دروغ گویند خوک دوزخ و حصه کنند مسک دوزخ است  
و غیبت کنند بوزنه دوزخ است و زنا کنند خرد دوزخ است رسول  
خلیه السلام فرمود چون بآمد لوبو همه اندامها بر زبان گویند که راست  
باش که راستی تو راستی ما است و کجی تو کجی ما است آنحضرت فرمود  
نه فاضل ترین عمل یا نگاه داشتن زبان است از بد گفتن و شنیدن  
آنحضرت فرمود یک پله بزرگ هر روز بر زبان آدمی می آید است  
هم دروغ است امیر المؤمنین علیه رضی الله عنه گفت هر که مؤمن باشد



سخن اندوید و بسیار کند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت هر که سخن  
 بسیار کند فضولی بسیار کند و هر کم فضولی بسیار کند شترش کم باشد و دل  
 او بمیرد و غنچه کردن بسیار دل را بمیراند چنانکه آنحضرت فرموده است  
 أَصْحَابُ تَمِيمَةَ الْقَلْبِ مُوَازِنُ جَبَلٍ مِثْلُ سَوْدِ خَلِيلِهِ سَلَامٌ بِمَا  
 وَكُنْتُ وَصِيَّتُكَ مِنْ مَرَاتِلِ رَسُولِ خِدَائِي بِمَعْرِفَةِ سَلَامِ إِثَارَتِ بَرِي  
 كَرٍ وَبَعْنِي زِيَارَتِ خُودِ رَانِكَاهِ دَارِ اَزْدِ كَهْشَنِ وَفَضُولِي كَرْدَنِ آنحضرت فرمود  
 هیچ چیز مردم را در روز خنه اندازند مگر زبان که بدگوید و غیبت کند که  
 هیچ لفظ از سر زبان باز نیاید مگر آنکه گواهی بکاشد این آنرا بنویسند و در  
 صات قیامت بدست آن بند دهند تا هر سخن که نموده گفته باشد از  
 در سوال کنند که این سخن چه گفتی پس شافل آید که خود را کور و لنگ  
 و تنگ آید بر هر دگر ضرورت سخن گوید اهل طای مارا و جمیع مسلمانان  
 را توفیق ذکر روز کن بفضل و کرمه **باب** چهاردهم در بیان  
 منع کردن از غیبت و بهتان قوله **لَا تَغُيْبُوا وَ لَا تَبْهَتُوا**  
**بَعْضُكُمْ بَعْضًا** رسول علیه السلام فرمود آن غیبت است  
 مِنَ الزَّنا ابوهی بر رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام  
 پرسیدند که یا رسول الله غیبت چیست فرمود که دروغ است و پیش



وکی میگویند و بهمان آن چیز است که در درین باشد و او را بگویند شد  
این بنیاسی رضی الله عنه روایت کرد از رسول خدا فرمود که در  
ربوایم که گناه است کمترین گناه آنست که ما در خود زناه کرده  
باشند و بیدرم از ربوایم که بترستیم بیا رب ما در خود زناه کنیم آنحضرت فرمود  
که غیبت کنند از شفاعت حق مردم مانند امام باطلی رحمت الله  
میگوید نامه را بدست راست آن بنده بدهند از نگاه کند که نیکیها  
بند گوید که الهی این نامه حق نیست که این نکرده ام ندا آید که ایرنده  
این جزا آنست که مردم ترا غیبت کنند نیکی ما را ایشان بنام تو نویسم  
و تو جزندار این بنام فرمود علیه السلام که روز قیامت بنده را نامه بدست  
چپ دهند و در آن نامه نه نماز نه روزه نه خیرات نه کردار نیکیمند  
گوید الهی این نامه فانیست و من این کار نکرده ایم فرمان شو که کردار را  
بر نیکی تو باطل شد بسبب غیبت کردن آن کردار نیکی تو مردم دیگر را  
دادیم پس علیه السلام فرمود که سخن چنی گفته در بهشت نیاید بخند الله  
این بنیاسی روایت میکنند از رسول علیه السلام که در کورستان می کند  
شت و بر سر دو کور ایستاده شد فرمود ان تصیبا لی یعدن ان یعنی  
صاحب بن دو کور اخذ اب گنند بر سیدند یک میب یا رسول الله گفت



یکی سخن چینی کرد و دوم جامه خود را از بول نگاه داشتی در خبر  
است چون **خدا تعالی** هفت رابعا فرید فرمان کرد بعزت جلال من  
که چند گروه از تو محروم مانند فرمود اول خورنده شراب دوم زنهار کردن  
سیوم سخن چینی کردن چهارم برنده صله و رحم خویشاوندان خود پنجم  
شکستن و شکستن در مناجات مهربان موسی علیه السلام از حضرت عزه فرمان  
رسید که ای موسی آنکه بر نفس خود بدست و بار سوزن می زند و آنکس که موسی  
بیکانه با تو خود وصل کند و نوحه و سخن چینی و مکار و انکار خود خواه  
این همه را در دوزخ ارم و در خنده فحشه آتشین ارم و عاران و کنیزان  
بر ایشان کلام ای موسی هر که هر بار یک بار زنهار کند و شرم ندارد آنرا در دوزخ  
آزند ای موسی هر که سخن چینی کند و مردمان را در جنگ آرد از شر او دور باشد  
ای موسی هر هفته باران ببارانم اگر شومست ایشان نماند از زمین هر که  
رخ سبز باد و در درختان همیشه میوه نامرک بماند بیدار کنم و کوفته  
در شش ماه بجهان زاینده و کاولان هر سال تا کوسا لها بیدار آزند و مردمان  
از عذاب بمانند و دانم و در هر ماه برکت بر خلق فرستایم ای موسی سخن چینی  
کننده و نوحه کرد و وقت تریخ به بینی که جمال ایشان هو جلوه باشد  
مانند سکان زبانهایش بیرون آیند و کلمه شهادت برایشان در  
بسته شود



بسته شود و چون در کورایند هر چه پهلوی ایشان بشکند و زبان در دهان  
ایشان ماران باشند و شکم ایشان چون گسترده مان باشند و در یکدیگر زخ بر  
ایشان بکشیم و در روز قیامت بر پستانی نوحه کننده گان پیدا آیم که این  
بنده گان از رحمت **خدا تعالی** نومید شده اند و نعوذ بالله منه ماه ای موسی

مخورمان آن کس از مال زکوات ندهد و در لعنت **خدا تعالی** و

در دوزخ باشند ای موسی سوگو کند محو کند سوگو کند خورند گانه رحمت نکنم ای

موسی بدان کس که نام من را بنویسد و بر کتاب سوگو کند خورند من از دین من آرام و در

دوزخ خدا بکشد تا کون کنم ای موسی یا رب یا رب لعنت من که بر ما گذارد ما را

بر ایشان نظر رحمت کنم ای موسی بر او لعنت من مگر بر ابدی ای موسی

از خشم من بر من کن که خشم ای من را باده کند چنانچه تلخی شهید را باده

کند ای موسی و در دوزخ کفن بر هر کس و بنیالنگاه فرشتگان بر تو موکل

اند بپوسته میزنند هر چه میگوئی ای موسی زبردستان را مرغان و خشم

خود فرود آور و بر من بختی و گناه او سوره کنی تا **خدا تعالی**

بهشت را بر تو نظر رحمت کنم بپوسته او را در دوزخ نیارم ای موسی ای

مروه را بر ضا و من خشنل دهد گناهانش بر رحمت خویش بشویم و هر که

بر ضا و من کفن دهد مروه را او را از هر بد و استیغاف بهشت بپوشانم



ای موسی همانرا که می دارا که چه کافر باشد چون برسی همان رسد و نوی  
ادبا و فرستایم و چون بود از خانه او جمله کنان او را و اهل خانه را دو  
کردانم ای موسی حجت و برکت من آنجا فرو آید که برسی همان رسد ای موسی  
میخواهم که بند را مصیبتی رسانم تا کنایانش پاک کنم چنانچه بدو آدم در کثرت  
مبتلا کردانم ابوبکر بن حجت کرم یعقوب به بلاد فراق یوسف مبتلا کرد  
نم ای موسی آدم را گفتم که در بهشت کندم خور پس او بخورد گناه کارش  
ساختیم یعقوب را که ساله گشته بریان کرده بود و با فرزندان میخورد  
و همسایگان را ندادند بر این او را مبتلا گرفتار کردانم و گناه کارش  
ساختیم پس ای عزیز در هر **خدا تعالی** را می شنوید و از نهی منکر  
دور باشید و از فحش **خدا تعالی** به ترسید الهی ما را و جمیع مسلمانان  
را از شیب و سخن جبینی کنده گان و غیر آن نگاه دار و محض  
بحرمت البنی و آل اجمعین **باب** پانزدهم در بیان منع صدق  
غیر و قوله **لَا** وَ کَیْنِ مَثَلِ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ یُفْهِرُ  
علیه السلام فرمود که هر که در دل طاعت و حد را چنان خورد که  
آتش هیزم را بخورد و بنده این عباس بن علی الله علیه و آیت  
میکنند از رسول علیه السلام فرمود که هر چه اصل همه گناهان است



از دین

حذر باید کرد اول تکبر که ابلیس تکبر نکند آتش نه میزند آدم را صلوات  
السلام را بخند کردیم حرص است که آدم را حرص بود که گندم را خورد و بر مهر  
نابیند که بود بیوم آنست که هر چه آدم ها پیش را صد بود که قایل را  
بگشت بفرموده سلام فرمود که نشانی تو در روز قیامت پیش است و فرج  
روند یاران گفتن یا رسول الله ایشان چه قوم اند گفت اول بادشاه ظالم  
که ظلم میکنند و ایم فقیران بغضب بریم باز رکان بخت چهارم بزرگان  
پنجم دولیشان بجهل ششم علما و ان بی و علما گفت اول گناه که بر آسمان  
کرد ابلیس بود و آنکه بر زمین گناه کرده ها پیش بن آدم بود پس سب گناه  
کردن هر چه رانده شدند و نیز گفتند که هر کس ادعا هرگز مستجاب نشود و یکی  
خوار و بیم کننده به ایم غیبت کننده علمی گفت حسد کنند خرد و  
زخمت و سلامت حسد آنست که دولت و عزت دیگر بر نخواهند  
و گویند که **خدا تعالی** داده است و برنج مردم شد شوند بفرموده  
چون روز قیامت شود **حق تعالی** میفرماید که قومی را در بهشت برند  
چون بنزدیک برارند و فضا بهشت معاینه کند از **خدا تعالی** ندا  
آید که ایشان را باز گردانید که ایشان را از بهشت هیچ نصیبی نیست چون  
ایشان را باز گردانند چنانکه فرموده اند که خلق اولین و آخرین از



از حسرت ایشان همان بماند و گویند الهی اگر ما را بدوزخ فرستادی  
کاشکی مرا بهشت نشود و در همان رسد که شما بگذاشته اید و مبارکزی بکند  
دید و از مردمان نترسم که در بد از غم نترسم نگرید و از مردمان بترسید و از غم  
نترسید اکنون غم شما را خدا برون کند و ناک بختانم و از صواب محروم گردا  
نم پس ای برادر بهشت ایشان نیست تا هر چه ببارد در بهشت نه منی ا  
مین بمانش از خوف **خدا تعالی** پیغمبر مود و علیه السلام در هر محل  
که ریاضت و در و اخلاص بنات آن محل بدرگاه **حق تعالی** قبول نشود  
اینچنین محل را فردا قیامت ببارند همچون چراغ تابان چون نزدیک  
آورند ناچیز شود آن گوید که الهی این چه شد و گرفت آن چراغ محل  
من ندانم اینده من این محل که کرد بر یا بگردید با خلاص ابوهریر رضی  
الله عنه روایت میکنند از رسول صلعم فرمود که بسیار روزه دار باشند که  
در آن روزه ایشان جز کسب و تشنگی هیچ نصیبی نیست و بسیار نماز  
گزارند باشد که ایشان را هیچ سودی نیست بر نماز میگذرانند در و اخلاص  
نیست آن قبول نیست و حکما و چنین آورده اند طاعت که بر باشد  
مثل آنکه است که در کسب خود را بپرستند کند و در بازار را در آید  
چون مردمان بکشد و او نظر کند و گویند که کیست این مرد بزرگ است



اما در از آن کینه هیچ منفعت نباشد و اگر خواهید از آن کینه  
چیز بخرد و نتواند خرید بهیچین است عبادت ربانیه چنانچه حضرت و  
پیشانی او را سودی نباشد بهیچیکه سلام گفت صلی الله علیه و سلم  
که در زمانه آخرین قومی پیدا آید که دنیا را بدین فرزند و پسر بازنده گانه  
کنند و زبان ایشان از شکر شیرین تر باشد و دل‌های ایشان چون دل  
کرکان چون کردار بانی ایشان بر آسمان برند آراسته و پرزده و نماز  
و حج و زکوة و غیر ذلک و ملائکه آن محل را بزرگ دارند و می‌بینند  
آنجا که حکم حضرت محمد است باشد ندانند که این ملائکه باز گردانند  
که در این ایشان و بر ویران ایشان باز نماند که خدایم محل بی اخلاص نبند  
بیرم فرماید که این نامه بنده به سجین نویسد در میان دوزخیان  
باز آنحضرت فرمود چون گردار بنده کان دیگر را بیارند آن کردارها  
با آسمان برند کرام کاتبین امر اندک بنده و بقرارت بنند  
فرمان شود ای فرشتگان نام این بنده بعلمین نویسد آن بنده  
کان این محل را با اخلاص کرده اند پس اندک محل با اخلاص بهتر  
است از محل بسیار که بی اخلاص باشد قوله **لَوْ** **وَ** **إِنْ** **نُفِثَ**  
**حَسَنَةٌ** **بِضَائِفِهَا** **وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهِ** **أَجْرًا** **عَظِيمًا** ابو



ابو طهریرہ رضی اللہ عنہ روایت میکند از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم چون روز  
قیامت شود خدا **تعالی** قاضی باشد خلق او دین و آخرین  
بر الوفا در افتند اول یکی بیارند قرآن خوانند بازند پس او را بخوانند  
نزدای بندہ چہ عمل کرده گفت برایتی و در شب روز قرآن خوانند و ام  
پس ندا آید دروغ میگوئی از قرآن خواندن مقصود تو آنست کہ  
مردم مرا قرآن خوان میکنند پس از آن غازی بیارند ایشانرا گویند  
ای بندہ تو چہ عمل کردی گفت ای بار خدایا از بہر رضا تو بخند کہ مردم تامل  
کنند شوم پس ندا آید دروغ گوئی کہ مراد تو از کشتن آن بود کہ مردم  
مراد او را گویند و بجا و گویند پس از آن سنجی را بیارند فرمایند کہ ای بندہ  
تو چہ عمل کردی گفت ای خدایا تو مال و ادب برای تو صدقہ دادیم بدر  
و ایشان و برائتی تو فقہ عیال و فرزندان مردم ندا آید کہ دروغ گوئی  
مراد تو آنست کہ مردمان مرا سنجی خوانند بعد از آن عاقر را بیارند ط  
**حق تعالی** گوید چہ عمل کردی گفت ای برائت تو رج و حجت سفر اختیار  
کردم و زیارت خانه کعبہ کردم پس ندا آید مراد تو آنست کہ مردمان  
مرا عاقر خوانند پس از سنجی زبش حضرت صدیق حجت کشی را بنا  
شد کہ حجت سرخ زو باشد اما بفضل و کرم او امیدوار باشید کہ

**خدا تعالی**



**خداست** بکرم و لطف خویش بیاورد آورده اند که رسول علیه السلام فر

مود که یک وقت آخرین زمانه پیدا آید که عالم اندک و جاهلان بسیار

باشند و مثل بترتعت نهند و عملها و هم بجهل کنند و راست گو اندک و دروغ

گوئی بسیار و شرم از سورات برود و بی شرمی پیدا آید و ترا خدا **سبحا**

نهند و بی ترسی پیش گیرند و ملایم بسیار بگویند و زکوة مال ندهند و اهل

لکم پیدا آید و حرام بسیار روز بر رسول صلعم در پی مدینه نشسته بودند

و کرد بگردانان نشسته بودند آنحضرت فرمود که ای شیخه در مدینه تفحص کن

که مائنی حرام بیایا بحکم آنحضرت مائنی تفحص کن و هیچ خانه حرام نیافت

معلوم کرد و پیغمبر فرمود علیه السلام ای پاران یک شعله وقت پیدا آید

در آخرین زمان که هلال کم یافتند و حرام بسیار دترسند از جباری

و قماری خدا بر سر و جل و سورات بسیار مردان اندک پیش ای برا

در عا جهنمی و شکستگی خود پس را و امید از رحمت **حق سبحانه و تعالی**

باش میفرماید **كَانَ تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ**

**زُجِبَ جَمِيعًا** حق مرا و جمیع مسلمانان را توفیق اخلاص بدهد از حد

و ربانگاه دارد بدهد و کرمه **باب** شانزده هم در بیان منع غضب

و کبر قوله **تعالی** **إِنَّ الذِّبْنَ فَيَسْخُطُونَ عَنِ عِبَادِي**

**كَسِبَتْ خَلْقًا مِنْ جَهَنَّمَ** و غیرین عبد الله عباس رضی الله عنه



روایت میکند از رسول صلی علیه السلام فرمود که هر که را در روز قیامت  
اول ظلم کند ظلم میکند قال النبی علیه السلام فی الظلمة یوم  
القیامة یعنی ستمکار در تاریکی بود روز قیامت یعنی اورا عقیبت  
پیش آید بدون دویم مانع ذکوة و عشر میوم متنبی رسول علیه السلام من  
وجب علیه العشر والرشکوة ولا یؤدی فاداء کل یوم  
م الف مئله یا عدو الله ابشر النار فان مات فبین  
المغرب کان شریک فی دم و دیگر حدیث من حبس بقدر کف  
من العشر لا یجد ترج ابد ولا یتجو من النار قال الله  
تعالی الذین ینسرون الذهب والفضة ولا ینفقوا  
فما فی سبیل الله فبشرهم بعد اب الیوم یوم محمی علیهما  
فی نار جهنم فذکوا ای بها جفا لهم و جنوا بهم و طهر  
هم هذه ما کنز قد فذوقوا اما کنتم تئنرون للذ  
کوة اجن اء بما کافو یتکبون مقدرا من المال الغنی  
الی الفقیر علی وجهه یقطع الی المؤمن ذی یوم درویش متبر  
و سه گروه در بهشت شرفمند و نه اول شهید دویم آنکه طاعت خدای  
**خدا تعالی** با خلوص کجا آرد سه یم درویش را عیال مندمه فقره  
حلال حاصل کرد اند با حل حق و صرف کند به غیر علیه السلام فرمود  
در روز قیامت



در دوزخ بیابان بیست و در آن بیابان چاه است که نام آن چاه  
حبیب است و در آن چاه پانصد ساله راحی است و جبار آن متکبر است  
و فرعون بنیاست پیغمبر گفت علیه السلام هر که پیوندد بر کفش و موزه و چاه  
بزند و پشانی بر خاک نهد در وقت سجد کردن پیش ایشان از کبر و  
باش هر که پیش بپوشد و گوشتند آن بدست خود بدو شد و مسلمانان و فقیران

را دوست دارد و همچنین ایشان با او از متکبران نیستند **و خدا تعالی**

فرزاقی است متکبران را بر انبیا و متکبران را بصورت او میان و قد و ق  
مت مقدار مورچه باشد در زیر پای خلقان مالیده شوند پیغمبر علیه السلام

**حق تعالی** بنده را خیر خواهد آورد به عیب و بیگانه گرداند و خیر و منفعت عاقل

آن باشد که اندیشه کند که جمله مؤمنان بنده **خدا تعالی** اند و همه

عابد و از یک سید راند چون این بدانند خود را بر یک نفس نهند ملک

و در از همه کسی کمترین داند رستگاریجات او را حاصل آید چنانچه

**خدا تعالی** میفرماید قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّى رستگاریان بنده

تو که نفس خود کند و از صفات نکو صید پاک گرداند اول دوستی و

نیا از دل دور کند چنانچه پیغمبر علیه السلام فرمود حُبِّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ

خَطِيئَةٍ وَ تَوَكُّلُ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ عِبَادَةٍ پس هر که



را بنید گوید که این هم از من بهتر باشد از آنکه معصیت نکرده است و اگر  
بسیار بنید گوید این هم از من بهتر است که در طاعت از من بسیار کرده است  
پس هر آینه همه کس را از خود بهتر داند و اگر جاهلی بنید گوید که این از من  
بهتر باشد از آنکه وی طاعت بجهل کرده باشد و من بجهت من نزدیک  
خداوند **تعالی** کمتر باشد و اگر کافر را بنید از خود بهتر داند زیرا آنکه آخر

کار او خدا **تعالی** میداند که چه خواهد کرد چنانچه بسیار مسلمانان را امیر المؤمنین  
عزیز و دوزی ابرار را بداند که در مجلس علمای شریفان بگذارید و اگر مورخ  
در راه میرید بنید بن سیدش بداند که زیر بار مالیده شود و هر کسی بداند که هر کسی را  
باطحان ننگری و اگر کسی آکنده بی نید او را هیچ نموده و اگر کسی از یابی  
و دزدی را به نید او را نگیرد و بگذارید و هر کسی که بی نید از مستم  
و کافر و جاهل و خور و بزرگ از خود بهتر داند خداوت در دل نکند  
زیر آنکه امیر المؤمنین شریف فرمود هر روز بنید علیه السلام شمشیر کشیده

به جهت جنبی آید بر آخر عمر خطاب **خدا تعالی** چنان خطابی  
داد که خلیفه هر دو جهان و عادل رحمانی گردانید و چنانچه بر کتبی که او را  
رشته بود آید که احسن است به بی عمر خطاب یا پس عمر و چنان  
نجدل گردانید که از جهت یکنوازه او را بعد از زمان بنید و تمام خلق  
مدینه پیش او آمدند این کتاب را به بخش بگفتند خلق کوشش نکرد و بجز

آیة خدا تعالی



آنچه خدا **تعالی** و رسول خدا شی فرموده هما بجا آید و پس خواست خدا  
**تعالی** را کسی معلوم نکرده است که خدا **تعالی** چگونه خواهد پس ای  
برادر خوار همچنان دان که خرد در دنیا مهملات چنانچه کسی را در حق منزل فرود  
آید فرود آید الهی ما را و جمیع مسلمانان را از کتاب و عجب نگاه دارید و آخر  
نخستین ایمان کن بفضل و کرم خویش **باب** هفدهم در بیان خلق نیک  
و خشم فرود کردن **قوله** **فَاَنْتَ لَعَلَّ خُلِقْتَ لِعَلَّ** خلق شریفیم پیغمبر فرمود او  
چنانچه در ترا و نه مندی خلق نیک بود و خلق نیکوئی ایمان است پیغمبر فرمود  
دو مرد در بهشت را آیند یکی در نماز و روزه و حج و زکوة و همه خیرات برابر  
آید اما یکی را بر دیگر چندان فضل کند از مشرق تا مغرب گفتند چرا با او  
آنکه فرمود یکی خلق نیک و خوش اخلاق باشد عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل  
میکنند از رسول علیه السلام که خشم ایمان را چنان نباه کند که سر که انگیزان را  
نباه کند و خلق نیکو بهتر تو فاضل است و مرتبه را زیادت کند و اگر کسی بی خوبی  
مبتلا باشد باید که بعد از هر روز بخواند **حَسْبِيَ اللَّهُ أَوْ كَبُلُ نَعْمَ التَّوَلَّى**  
و **نَعْمَ النَّصِي** آید آن باشد که حق **تعالی** بد خویشی او بنیکوئی بدل کند  
پیغمبر گفت علیه السلام که حجت دارم از آن نبی که نغم مبتلا شود چنانکه بگوید  
**إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ** و دیگر حجت دارم



## بحقارت

از آن کسی که مردمان او را بوقار نشمارند و از و شکایت کنند او را چرا گو  
ید و اَفْتَضِلْ اِلَى اللَّهِ اِنَّ اللَّهَ بِصِيْرَةِ الْعِبَادِ وَصَافِلِ اَنْ شَا  
که اندیشد بد خویش کند و غول بی شک بدست رود سخن با اهل و عیال خود نیک کند  
و در گفتن و شنیدن و دیدن و کار نمودن بر زبان بنشیند سخن گوید و غول بی شک  
است که خشم خود را فرو خورد که خشم فرو خوردن آسان تر است از جهنم و ز  
قوم پیغمبر فرمود علیه السلام که غول بی شک غمناک و بیقرار است با مستغفار ط  
مشغول شود حکایت از حسن بن قیس را گفتند که ای برادر ترا چندین نیکو کنی  
و غول بی شک و نجل دیدم این ناز که آموختنی حسن گفت از بد خود گفتند چگونه  
گفت روزی سیخ آهن کرم بود در دست گرفته می آمد ناگاه آن سیخ از دست  
او بیفتاد و مرا برادر برود خورد که پدر او را دوست داشتی بر سر او زد و آن  
خورد و در حال بمرد و کینیز که بتو رسید و بهوش گشت پدرم گفت که ای کینیز  
از وی متوکل که ترا از بهر خدائی آزاد کردم و صبر کرد و هیچ نگفت و زنی از حسن  
از خانه بیرون آمد دید که نفران حاکم در او استاده اند و بار پشتوار بر مرکب دارند  
را به کار گرفتند و حسن مرد بزرگ و نام دار بود و ایشان ندانستند که مرد  
لائیق و شایسته است و آراسته حق است پس آن پشتواره بر سر او زدند  
و زدند و روان کردند تا چند گروه رفتند پیش او یکی از آشنایان حاضر



شدند و ایشانرا گفت ای بختان دنیا دیده کان و وزخ بر خود لازم کردید نیز  
کوارا بکار گرفتند و ایند که این کیست گفتند نمیدانم گفت این مرد حسن بن قیس  
است مجاور روضه مطهره حضرت است صلوات و بر امرتبه چنانست که بدست  
چوبان از بهشت می آرد و بدست راست بفقیران مدینه را میرساند و اول  
که در بهشت بای نهاده ایشان باشد و بعد به غیر امدانقران پندیشند  
و عذر پیش آوردند و گفتند ای بزرگوار مرا معلوم نبود که تو چنین مردی بز  
رگ هستی تو چه معلوم نکردی که حسن بن قیس ام شیخ گفت ای برادر رضای  
خداوند **تعا** بود که بر سر بار داد و نو مسکینان چه دانید که من یکم من ترا شوق  
کردم و راضی شدم پس ایشان متاثر شدند و معتقد ادین او شدند و رای  
**خدا تعالی** پیش گیرند و نشسته و گریه در نماز آمدند و چند سال عبادت و  
ستغفار مشغول شدند تا **خدا تعالی** ایشانرا بر ائمه حسن بن قیس رسا  
نید حکایت آورده اند در مدینه خواجه بنکج - و بنکجو بود هیچ وقتی بری  
خفته نکرد و ندیدی و کوسفندان بسیار دارد و وزیرک منافق در خاطر  
اندیشید گفت سبحان الله هیچ وقتی این مرد را در خشم ندیده ام سلام خوا  
جه بود که نام او را منافق بود و منافق کوفت ای سلام یکسخن ترا بگویم اگر  
بکنی سلام گفت یکم میگوئی من هیچ وقتی خواجه ترا در خشم ندیده ام اگر



نوابین خواجہ را در نخست در میان بجاہ و دنیا فراموشی باندانند در غصہ  
در آرم یک و در آن غلام ہر آرم کہ کوفتند ان جہانیدن رفت یک کوفتند ببار شکست  
خواجہ را معلوم شد بہنج گفت دویم روز و دویم کوفتند را ببار شکست بہنج گفت غلام  
دانست کہ مخیر بجاہند و نیاز را از منافق کہ فرستہ ام و این خواجہ در غصہ نمی آید  
کہم کہ باز می آید مخیر بجاہم تہر برداشت نامہ را ببار شکست کہ خواجہ را  
معلوم شد بعدہ خواجہ بخندان و شیرین زبان گفت کہ ای برادر مخیر ترا ہیچ گناہ  
نکردہ ہم و کاہر ترا بد کفتم چرا بخندان زبان کہ در تو ام از خدا **تعالی** تر پس بیا  
مد غلام ازین سخنان شیرین شرمندہ گشت و غلام در دل اندیشید کہ زہی بخشنہ  
و سعادت مندی کہ مخیر چند گناہ و زبان رسانیدم مرا ہیچ دفرمود غلام ہما  
ہ حقیقت و راہ راست از خور نیکی شناخت و راستی زبان بکشاد و گفت ای  
نامہ دار بکنہ بزرگواری از لطف تو شرمندہ ام اما یک منافق مرا بجاہ و دنیا زر  
دلاہ است گفت کہ خواجہ را در خشم آرم مخیر بد برانقصیدم مردم اما تو برکندہ و جہان  
غصہ نیامد خواجہ در سخن غلام بخندید و گفت کہ غصہ و خشم کردن کار د  
شمنان خدائی است مخیر کہ کونہ دشمن خدائی شوم اما رضایت تو باشد  
ترا آزاد کنم غلام گفت بخندمت گذاشتہ ام بجا روم بنید اندہ مرضی است  
روایت میکنند از رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ ایمان دو نیمہ است



نیمه ایمان صبر است و نیمی ایمان شکر بفرستاده سلام فرمود که **خدا تعالی** صبر  
ماید من شرم دارم از آن بنده اکثر در بیند شکر گوید و اکثر غم و بلا بر سر  
مردی پیش رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله مال میفرستد و فرزند میرود  
و تن بیمار گشت بفرستاده سلام فرمود که اگر برادر صبر کند بدکاه مسی هر که را  
مال برود و فرزند بمیرد و تن او بیمار شود **خدا تعالی** او را دوست دارد و در دنیا

محببت رساند و روز قیامت نزدیکی خود کرد اند و در صبر چگونه رفته باز  
نه روزه و نه خیرات و اول در بهشت صابران بیایند زیرا آنکه جمیع دنیا  
میران را بپلا و مبتلا کردند و خلق بفرمان چه گونه بود که بر هیچ قوم راید  
نگفتی و دشمن را دوست گفت ای صبر فی قومی فانهم لا یعدون  
ای بار خدا یاراه راست نمایی این قوم را چنانچه **خدا تعالی** میفرماید که  
خَلَقَ عَالَمٌ صَبْرٌ دُونَ بِلَاءٍ فَاضْلَمَتْ اَزْجَاوَتٌ وَ صَدَّ سَاعَهُمْ  
عَدُوٌّ جَوْنٌ بِنْدَةٌ رَابِلَةٌ مَبْلَأٌ كُنْدٌ وَ اَوْ كَوْبٌ كَافِئًا بِقَضَائِكَ  
وَصَبْرٌ عَلٰی بِلَاءٍ مِّنْكَ جَمِیعُ فَرَشْتَكَا اَوَاذُ رَاغِدٌ كَمَا اِنْ اَوَاثِمَا  
هَت دُونَ دَوِیمْ بَار كَوْبٌ فَرَمَانِ اَیْدِ لَبِیْكَ بِاَسْبَدِی اَرَبْنده تَر ایدین  
صبر عظیم بچشم و حاجت نوزاد اندم خالصا و خالصا در بهشت و را



اریم پیغمبر السلام فرمود که سه چیز را قبول کن و را بی حسنا و بی رنج در  
هفت آینه ای را بی بودن بقا بقضاء الله التکا دوم هر کس در بیای بیوم  
شکر کند در **خدا تعالی** معاذ جیل رضی الله عنه میگوید که هر روز زبیدی  
را دوست دارم و بقضاء **خدا تعالی** وفات یافت پیغمبر **خدا تعالی** فرمود و  
را پیدا که شکر بدرگاه عزت کن پیغمبر علیه السلام فرمود که ای معاذ خدا  
**تکا** میفرماید که هر روز دنیا فرزند میبدم این هدیه ماه است چون این هدیه میبدم  
شکر کند چون بستایم هر کس که تا ویرا صواب همان اصل آید ای معاذ که  
و اندیشه کند در چیز حاصل نیست آنس این مالک میگوید هر روز در بیام قطع  
پنج وقت نماز بجاعت گذارد و پیرو وفات یافت و هر وقت که پیش  
آن علیه السلام آمد بر سر اهرای خود او دریناگاه پیرو وفات یافت چندان غم  
و اندیشه پیش و آند و نتواند که بمسیر رود چند روز گذشت آن حضرت او را  
یاد کرد که فلان مرد را ندیدم کجا هست گفتند یا رسول الله پیرو وفات یافت  
پیغمبر علیه السلام در خانه او رفت آن مرد را دید در تنفر و اندیشه غرق است  
پیغمبر علیه السلام فرمود که ای برادر تو بر وفات پیرو صبر نمیکنی که روز قیامت  
فرمان آید پیرو که ای پیرو ترا هشت دادم برو آن پیرو که بد الهی من در هشت  
نروم تا مادر و پدر من در هشت نروم اول او نروم پس من میروم فرمان آید که



ای پسر ما در دین و دنیا بخشدیم بکرم خدا تعالی **این** پسر که در الدین و دنیا

روند برانکه در دنیا مصیبت و بلا رسد از حیرت قیامت است هر که فرزند معصوم

در انجمن کار آید چون آن مرد این سخن بشنید خاطر او قرار گیرد و در حضرت پیغمبر را فرزند

یابو ابراهیم نام پیغمبر علیه السلام بروی یاد داشت استنی اینک است و از ندیدی <sup>دل آن</sup>

حضرت طهیدن کشتی روزی مهتر جبرئیل علیه السلام آنرا از هفت پسر این فرزند

آورده آن روز آن فرزند پیغمبر را موت آخر رسید ناگاه از خانه جهت باز کردن

پروان آمد ملک الموت را و فرغان رسید که جان کودک امروز بتان ملک الموت

پس آن خوراک افتاد او بطرف پیغمبر بدویده آمد پیغمبر او را پرسید برای

چیزی ترسی کیست تو را بر فرزندت گفت مرد مصیبت ناک مراد است انداخت

من دویدم اندام من هست شد است در کنار پیغمبر افتاد پیغمبر علیه السلام

آن انار بدست و داد که مهتر جبرئیل را آورده است همین بوی میگردید که مهتر

عزرائیل را جا او برداشت سبحان الله آن انار بدست و همچو نان ماند

و خوردن هم نیافت در کنار مصطفی صلوات یافت پیغمبر جهان رحم

و شفقت جمیع که تمام آب چشم رسید فرمان آمد ای پیغمبر

اگر از جهت آن بگری و آب چشم پروان کنی در روز قیامت آن پسر با تو ملا

قات نکند پیغمبر آب چشم را در چشم خشک گردانید فرمان آن حضرت صید



قول کرد ای الله و ای الله سر جمعون **باب** هزدهم در فضیلت  
 سلف میرانند که امیر المومنین علی رضی الله عنه روزی بمعاملات خلق کند  
 رانیدی و شب در قیام یاران گفتند که امیر چه چندین رنج بر خود نهی بهیچ  
 و روز خورانیار استی ساسانی جواب داد که روزی بیاسایم کار مردمان ضایع  
 شود حق نرسد و منظر فاندن اگر در شب بیاسایم **از خدا تعالی** دور شویم  
 پیش در کلاه رب العزت چه سزارم حکایت سلف عمر رضی الله عنه میسر بود  
 سینه و بر کزیده حق بود شب و روز برین خود رنج و مشقت رسانیدید و خود را  
 گفتی که این امشب با بیم تمام شب بیدار استاده باز بیدارید و کم خوابیدی  
 کسان گفتند که ای سلف تو مرد را صد روز و فرزندان امیر المومنین عمر  
 رضی الله عنه هستی تو شب و روز غور ایستادنت بیاسایی و قرار و آرام  
 نمیکنی گفت ایراد آن این بگفتن شما آسانست و پیش ماه دشوار است  
 اگر در روز بیاسایم دیدار **خدا تعالی** چگونه بنیم ماهی از روزی ترسم که یک  
 یک بستم چهار هزار پیغامبران امان نفسی خواهند و هیچ کس نشناسند  
 پس درین مشقت خوراند اختیار امان نه بنمندانم این مشقت مز درگاه حضرت  
 عزت قبول است یا نه او جهان خداوند است که شیطان فرشته بود **خدا تعالی**  
 همه زمین و آسمان خالی نیست که از آن جاه سجد کرده بود و منظر ظریف و عظمی  
 \*

تعالی علم کرده است  
 خدا تعالی نیاید  
 حج جائز در

آخرین خبر او اند



افزون رضای خداوند جهان بود که او را ندوشتند و کمر داشتند و از دیدار خود  
بهشت محروم گردانیدند و لایق دوزخ گردانید پس بداند معذرت و توبه نماید  
اما فضل و کرم او باقی است حکایت مردی شریف نام از سلاز تا بعین  
که ساقی خود را بجهت کرده بود اما سببه و سبب آن که در دنیا خود را  
در دوزخ میداد تا البته در روز محشر امان یابم در چهره است کرم کرم  
انداختی که گوشت من کرم بخورند و بیایند مرا از دین این کرمها را ادا  
و ایمان کنند چون در نماز استاد میسر همه رحم و شفقت آمد بر کربان  
جنبین حال **خدا تعالی** را عبادت میکند بگردن مادرش و خیالش پیش  
این آمدند و چون از نماز سلام داد دست بسته پیش الساده میزدند و گفت  
سرخ دارم گفت زود بگو بغیر عبادت خدا این مرا حکایت دنیا شود مادرش  
گفت این زود بگو گفت روز خود را در مشقت و رنج میگذارد و اندام خود را  
پاره پاره میکند و از کرمهاش خود را میخورانی ای بر خور دار سعال تمند خدا  
**تعالی** دوزخ را از جهته کافران آفریده است از جهته توبه آفریده است  
چنانکه یکبار با ما نشینی و با هر طعام بخور و عورت و فرزندان و دختر  
ان را دلدار بکنی که این عیال و فرزندان تو اند مسروق گفت ای مادر  
این سخن گفتن ترا شرط نبود اما تو مادر هستی چه جواب دهم اما این را و دنیا



دو چیز را پیدا کرد اینده است با مردم درین دنیا بالا یا پایین نفوذ با الله مکرر شود  
قرآن نشیند فرمود فی الجنة و فرقی فی السعیر فرقی یعنی هر که خواهد  
شد ندانم که در رای و دوزخ دویم با در راه بهشت و تو میگوهر که طعام با من  
میخورد و با صورت خود و فرزندان سازد و اگر کسی اما ای مادر من تو وقت قرا  
ن نشیند هر که میفرماید آتوم قشهر که علیهم اکتسبهم و امر جلعهم بیا  
کاتو یکسبون طهره بنه را شوند بعد بر دست و پای و زبان بر نوک را  
طی میدهد و طعام دنیا و شراب دنیا و شهرها و لذتها دنیا یک ساعت است  
که در دین و تن لذت گیرند و حساب قیامت باقی است زانکه پیغمبر علیه السلام  
کسی بهتر نیست که در دنیا خود چنان سوخته گردانید که بغیر خداوند حق  
ا کار نبود که او پیغمبر و محبت خدا **تعالی** بود و من گفتم که جهان من  
اروز محشر چه حال بود در وقت جانکندن منخی چگونه شود و دور  
و نیکو اچه گونه جواب دهم و چون در کور بخسبم چگونه خواب میشی آید  
بن و سوراها و کشتی و بنی سویی دیگر روند و کورشت و مغر و بوب  
ول قیامت جهان بیش است که پنجاه هزار سال روز باشد و پلصا  
کشد و سی هزار سال راست با یک تراز موتی و تینتر تراز شمشیر  
آتش و سیاتر از شب و بویید از غایطه و مردار و خردت بجاره

مصرف داران



مسروق در آن گذر خواهد بود و آه آن روز دیگر ای مادر که در میرزا  
ن شبی و بدین سخن گفتند کم آید و باز یاده و در بر استمال نامه که  
و دهند دست راست و یادت چپ و فطیحه ای قیامت ببارانند اما محو  
مختصر کرده ام چه پیش آید ای مادر این که من خود را سوختم شاید که جانی بایم  
اگر آن صاحب نیاز قبول کرد یا نکرد اما چاره کسی نیست ای مادر ما را  
بگذارید و نوحه از یاد کردن **حق تعالی** خالی نشوید مادر و از هیچ صحبت نباید  
که جواب بدهد آنچه باقی عمر او بود همه برین طریق گذرانید و همچنین مشقت  
و رنج روح را بجز تسلیم کرد و حکایت خود و بی زنی بگو که نماز خفشن  
بگذارید و خلق با سودی و با تن میفستی ای ای تن امشب است و آخرین  
شب است شاید فردا بمیرد زنده نخواهی ماند اکنون شب چهارم کن و چیز زیاد  
برگیر چون بمیرد تا افسوس و پشیمانی سود ندارد و در شب روز دین فکر و درین  
کار گذرانید و چون روز نشد باز گفتی ای ای تن امشب از مردن بماند اما  
درین روز خدا بفرماید کن و در طاعت او گوش شاید که آخر روز باشد  
امروز خوابی مرد چهارم کن چیز تو ششم برگیر و برین ترتیب شب روز گذرانیدی  
و در زمستان جز یک پیراهن زیادت جامه نبوشید و میاد و اسبی جامه زیاده  
و شبی خواب میبرد اگر خواب غلبه کرد در بر خواستی و کرد و دیگر خانه میکشیدی



و گفتی که ای تن در کور بسیار و چندان نجیبی که هرگز بر خنجر نیجا سال آمد  
اولی عین طریق نهادن بر وقت تن و سر بر زمین نهادن چنان حال نشسته  
چنانچه تسلیم شده حکایت رابعه صدویه نقل است که رابعه عدویه را شبها  
که بر پشت چهارصد رکعت نماز گذارد و چون صبح بیدار شد بدینجا برانگشید  
پس از شدی و می گفتی که ای تن تو چرا از عبادت کردن کاهلی و سستی تا  
نگه زنده هستی از عبادت کاهلی مکن و چون بیدار در آن وقت عبادت  
نمائند در کور با قرار نجیبی که بر خنجر نیجا و عبادت همین است و  
هر چه بتوانی تقصیر مکن جا مهمل را بگو از روی اشتغال خود بپوشد و بپوشد  
و از یک بر این زیاده بپوشد و در رابعه آورد را چهره کرده در نماز فجر مشغول شد  
بسیار گذشت که ارد و خنجر بر ماند خاطر بگذشت که من آرد خنجر کرده بپوشد  
مبارک کننده رابعه در نماز در خواب شد بر که در بهشت خانه ها بلند و فراخ اند  
اما بسنگها میزنند و طرب میکنند رابعه بر سید این خانه ها بزرگ از آن گشت  
و چرا بسنگها زده طرب میکنند فرشتگان جواب داد که این خانه ها بزرگ است  
بعمر بود و طرب بواسطه آن میکنند که رابعه در نماز خوشت کرد و دل سرور  
نهاد فلحال پیدار گشت و گفت آه هفتاد ساله من رابعه بود عبادت  
هفتاد ساله می رفتم دیدم که نان از آن آرد بچینه کرد پیش من رابعه  
داشتند



داشتند رابعه در فکر و اندیشه شد که هر دنیا کس ندارد نامها کجا بخت کرد  
 پیش هر نهاد و رابعه از اطفال حق نمونده شد و مبعوث که این طعام و نیامی  
 خورم تا آنکه طعام هشت نه پنجم و ششم رابعه هفتاد ساله بود که شوهر کرده بود  
 روزی که به تنوری پیش رابعه میآمد و دید که رابعه عبادت **خدا تعالی**  
 مشغولست اما شوهر ندارد بی تنوری رابعه را گفت که ای رابعه عبادت  
 تو در دنیا ضایع است که تو شوهر نکردی و رقیامت ترا در هشت چار نیاید  
 رابعه وین سخن متفکر و حیران گشت و گفت ای تنوری تو چگونه دانی گفت  
 اینک زاهد را ماه راه شریعت معلوم نداری رابعه گفت که تنوری حق  
 شوهر داشتن نتوانم داشتم که سخت دشواری تنوری گفت اگر چه  
 خدا برای شما حق شوهر داشتن آسان ترست رابعه گفت ای تنوری  
 هفتاد سال شد است و نزدیک ضعیفی رسیده ام مرا کدام کس قبول کند  
 تنوری گفت این سخن آسان ترست اگر رضای تو باشد من شوهر پیدا  
 کنم رابعه گفت ای تنوری تو شوهر خدمت چه گونه میکنی و حق شوهر چگونه  
 میداری تا هم شنیدیم یا به پنجم گفت بیاد در خانه من رابعه در خانه تنوری  
 می آمد و تنوری نیز میماند بود شوهر او چهل و نه ساله بود و بیاد و یک  
 آب گرم کرده بود دست بار او بشت و بنانده طعام پیش آورد چون



از طعام فارغ شد دست و پا می او شویید و راضی باینده خود بکار خویش مشغول  
 شد چون از بختن نان فارغ شد یک ساعت آسایش کرد تا وقت نماز پیشین تنویر  
 آمد شوهرش بدار گشت باز آب گرم کرد شوهر او وضو کشاید و غوهم کرد مصطفی گستراید  
 تا اهل شوهر نماز ندارد بعد از آن برسد ای نیکو گاه هم جهلان اگر فرمایند تا هم نماز گذاریم  
 فرمود بگذارید چون از نماز فریضه فارغ شد باز در کار و بار دنیا مشغول به بی رابعه  
 که هم خدمت شوهر مستخدم خالق پروردگار خود است او شب آمد تنویر یافته تا نماز  
 نمی برد و بعد از آن فارغ شد بوضو خفین مشغول گشت و شوهر ایدت خود  
 وضو داد و هر دو بنماز مشغول شدند چو از نماز فریضه فارغ بود شوهر ابرو بر پا بابر  
 کایم حسابانید و خود در نماز شریع کرد تا صد رکعت نماز بگذار و باز پیش شوهر خود در لحاظ  
 کرد اینده و آنچه در رضا شوهرش بود بجا آورد چون از وجدان غسل حیاست کرد و نماز  
 نصیحت کند او تا صبح شد شوهرش و او را از آب گرم کرده دهانید و وضو کشاید تا نماز  
 بگذارد چو را بید که شب و روز در عبادت **خدا تعالی** و در کار ضرورت کم  
 در دنیا است قوت لا یموت و حق شوهر نیکو میداشت رابعه هیران بماند برسد  
 که ای تنویری تو شب و روز درین مشقت میکذرائی ترا انواب چه باز تنویر گشت  
 که در شب هم دو رکعت نماز بگذارد و روزه بپوشد به بی فاطمه رضی الله عنها  
 بدارید شب آنحضرت به بیاراد خواب بینی هر چه بگوید بشنود رابعه همچنین



که در آن روز میگوید روز پنجمین روز داشت دو رکعت نماز هدهده بی بی فاطمه  
 رضی الله عنها بگذارد حضرت خاتون بهشت را در خواب دید که بی بی فاطمه  
 رضی الله عنها جانب بهشت روان شد چو بدو از بهشت رسید میخواستند در  
 بهشت درآید و بیان بهشت را فرمود و در باز کند که من و آیم گفتن ما و ام که  
 دوستان **خدا تعالی** نیاید هیچکس حکم نکند که درآید بی بی فاطمه  
 رضی الله عنها برسد که آن دوست خدای کدام است گفتند آن بی بی تنو  
 ری است که او یکی از دوستان حق اند که حق شوهر نگاه داشت هم  
 و این خدا تران و شریعت آن حضرت رسول الله صلیه و سلم نگاه داشت محمد  
 بن یوسف که از خواب بیدار شد گفت ای بی بی تنویر عظمت و حرمت ترا مع  
 معلوم شد اما من وقت پذیرش رسیده است و با **خدا تعالی** وعده هست  
 چنان بود که تا زنده باشیم فرج خود را خود نه بینم و نه دیگر برانگاهیم پس متو  
 فیقی خدای آن وعده بسر بریم در نیت فرج خود ندیده ایم پس دیگری  
 چگونه بند را بعد دو رکعت نماز بگذارد و در خواب شد دید که خانه تاریک بود  
 با فرشتگان رات کردند برسد که خانها لیست گفتند از آن رابعه که ام  
 زار دنیا بسوی این خانهای آید همچو آن در سجده بود در شاهده حق که جان  
 خود را **حق تعالی** نسیم کرد حکایت مهنر سلیمان علیه السلام چنین آ



## قصه حضرت کسان علیهم السلام

آورده اند که مهتر سلمان علیه السلام را هم جوانی مهم پیغمبر و هم  
پادشاهی دادند از مشرق تا مغرب باد فرمان رسید که تخت سلیمان  
را در هوا برد و چند هزار لشکر بر میان بودند و چند هزار از دوکان و چند  
هزار از برنده کان و چند هزار از آدمیان و مهتر سلیمان علیه السلام  
بهنفصه خانه داشت از شیشه در آن خانه ها بنفصه زن بود و مشرق و  
مغرب را مجال نبود که بغیر فرمان درون خانه ها بوزی و هیچ  
را مجال نبود که درین خانه ها پرواز کنند یک روز مهتر سلیمان علیه السلام درون خانه  
نهاده بود و خوشی خوری بر می نشست بود و وسط میخاند و کرد و کرد و کرد  
نشسته بودند کلام **خدا تعالی** می شنیدند و مشغول بودند و بیرون خانه ها  
هفتاد حجاب و بر هر سر چندان خوابه سرایی برای محافظت استوار  
اند تا همین وقت قضاء الهی فرمان رسید غزرائیل را که برو جان سلیمان  
بستان ملک الموت عرض نمود که الهی بار احکم نیت که درون راه  
مهتر سلیمان بوزد آفتاب مهتاب احکم نیت که درون خانه مهتر  
سلیمان بنشیند چگونه درون محل سلیمان در آیم باز فرمان رسید که الهی  
غزرائیل برو بر منبر جان سلیمان قبض کن حکم حضرت سبحان **و تعالی**  
مهتر غزرائیل علیه السلام کرد برای سرای مهتر سلیمان رسید و از و



و هفت مرتبه سلیمان علیه السلام خود را درون اختیار نکرد که اندرون  
در آید فرمان رسید که ای غزرائیل تو خود را به ملوان و زور آور میدانی  
پس سلیمان مخلوق چه می ترسید حکم خدایتی حتی جلالت غزرائیل  
علیه السلام ساخته شد بمثل بران پشت دو تاه بردست غصا گرفته

درون محلهما بیامد مقصد دربان بطاق بسته بودند و بر هر دری  
یک نیم من قلف زده بود و بر هر دری هفت هفت خواجه سرای با کزدهای  
ضربین بدست گرفته استاده اند پس حکم الهی ملک الموت درون محلهما  
درآمد دید که مرتبه سلیمان علیه السلام کتاب بزرگ بر بنفشه میخواند  
و حرمان کرد بگردن بنفشه و استاده می نشوند و مر خدا **تعالی** شکر و ثنا  
گویند نگاه نظر مرتبه سلیمان علیه السلام ملک الموت افتاد و در دل شوری  
دیده خود بمثل بار چید و مانند درخت بلورید و مرتبه سلیمان علیه السلام  
جهان خشم آمد فرمود که ای پسر فرمان دروازه ناچار باز کردی که این  
نامحرم درون آمد مرتبه سلیمان علیه السلام از دور پرسید که ای نامحرم تو از جان خو  
یش دشمن شدی درون خانه پیغمبر خدا **تعالی** بغیر از آن آمد در اینجا  
مورچه را حکم نیست که ای آید بگو کسیت و نام تو چیست ملک الموت  
پس جواب داد تاده بار مرتبه سلیمان علیه السلام از دور پرسید پس جواب داد بود



مهرت سلیمان علیه السلام از خشم و غضبیت نزد یک خود پیران و ترکش  
 بود و روان کرد تا صد و یازده صدی گذار کرد هیچ انی سیر او را نرسید و شمشیر  
 گذار کرد و خرج نکشت و مهرت سلیمان شاه مانده شد برسد که ای مرد تو کیستی  
 بگو که دیوان و پیر میان و ام جهان و ادکامیاد و فرمان من اند و تازین سخن  
 سختی و شوخی کجا بیدار شد راست بگو اینک ترا زو زو و بار باره  
 میگویم باز هیچ نکفت مهرت سلیمان در خاطر متفکر شد که چند روز جمعه از دم  
 صبح آنتر نشد حکم این حکمت خداوند عالم است باز پرسید کفایت بمان  
 گفت این برادر راست بگوئی که تو کیستی بعد ملک الموت جواب داد که  
 نبی الله آل داود علیه السلام نام من از خداوند تعالی پیرسی آمدین  
 اندیش بود که آواز رحمانی رسید که ای سلیمان این انگش است از مادر  
 و پدر فرزند را جدا کند و مادر و پدر را از فرزندان و آبادانی را ویران کند  
 و از زنان شوهر و شوهران را زنان جدا کند که نام این ملک الموت است  
 مهرت سلیمان علیه السلام پرسید که برادر برای چه آمدی گفت از جهت آنست  
 خدای بی بر تو آمدم مهرت سلیمان علیه السلام گفت این برادر من از هیبت تو تمام  
 نام در سگرات نشد است اما این برادر امروز برود فردای آنی گفت این برکنده  
 خدای ما را فرما چنان نیست امروز تا وقت ظهر فرصت دهم تا از حرمان



دوستان و عزیزان و دایم قیامت کنم گفت اینچنین فرمان نیست  
گفت جبین فرمان ده که بقیس او دایم کنم که او را بسیار دوست  
داشتی گفت فرمان نیست گفت دور کوه نماز گذاریدن فرصت است  
بر این سفر قیامت بگذارم گفت فرمان نیست اگر فرصت بماند سوره نوح  
بیشتر خوانم ختم کنم بعد جان بستانم گفت فرمان نیست گفت جان من  
استاده بتانی بانشسته گفت چنانچه فرمان رسد گفت یک ساعت بخت  
و یا وظیفه خواندن بد ملک الموت گفت ای پیغمبر خدائی **تلا** در کلام  
خدائی **تلا** بخواند اگر از اجزاء آجلتم کلا یستأخر فون سا  
خه و کلا یستأخر فون اما تو استاد و خصایت گرفته  
هر صبر کن گفت که برو نیز و شمشیر و ناسر افتم جان من چگونه بتانی بیشتر  
گفت آیته الکریسه و اذ جاء نصر الله و اخلاص و معوذتین  
بخوان که ترانجی جان کردن آسبی نرسد تا همیستاده ترا بجا  
کنم بهتر سلیک نام آه بر آورد و کربتن آغاز کرد و میفت خداوند  
مرا وقت جوانی شایخ فام می شکستی ملک الموت فریب رسید  
یک انگشت بر پیشانی متر سلیک نام داشت نوحه بر آورد و گفت ای  
ملک الموت از لطفت زمین بر سر میباشی آن سبک بود و انگشت



تو که آن تیر باشد پس مرا چهره ز بیاموز فرمودت کار کن گفت آیته الکر

میچه چهار قل و نود و نه نام بار **تعالی** بخوان و آیت اخیر که بر پیشانی

السلام فرمود آمده است اَکْمَلْتُ لَکُم دِیْنَکُمْ وَ اَتَمَمْتُ لَکُم  
عَلِیکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیْتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِیْنًا بخوان تا چنانچه

سایه بر آید مهر سلیمان غایب این بخواند و جان عزیز خود را بمرم بحق جل شلا

سید استاد بر منبر و کتاب کشاده و پیش داشته و اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ

رَاجِعُونَ حکایت فتح مصلح مصلح مرد در بود و او چنان

آراسته بر نیده حق بود که هر شب فلوس فرستاد بر و بسوس بسندی

و تر کرده بیات میبرد و همیشه روز بکش در و از خوف خداوند خندان

کر بسته بود که مدت بگذشت شب و روز و فکر در خون خدا **تعالی**

و ترس دوزخ بودی و بر خود میبفتی آمن از ما و نرا دی تا خوار و حیر

فی و پیشانی آخرت نشندی و هیچ وقتی او را در خوشی و خندان

ندیدی و از هر آفریده خدا خوار را کمتر دانستی روز بیکر خود پیش

فتح مصلح ملاقات شد و گفت السلام علیک یا فتح مصلحی گفت

علیکم السلام نامدار عقبی را آمد گفت ای فتح مصلح من میخوانم

که ارادت میرسد بر کسی بکس که او را در روز قیامت از **خدا تعالی**

**خدا تعالی**

امان دهان



امان دهانند و از دوزخ خلاصی دهانند فتح مصطفی گفت ای زاهد  
من لایق این مرتبه نیستم که ترا از دوزخ خلاص کنم اما من میرد یک نفر  
کی ام انمرد درون غار است در میان دریای بی کجاء ممکن دارد زاهد گفت  
اورا کی بایم گفت غار است یکسال راه است آن غار در قهبر ریاست  
و در دریای مایه است او بدون دریا و بر پشت ماهی غبارت میکند  
خدا عزوجل را از اهل جانب آن بزرگ وارد و دید درون غار و آمد یکسا  
ل راه برفت و نزدیک آن بزرگوار آمد با شیخ ملاقات شد که شیخ را هر  
چشم بر آسمان نهاده است در شیخ و تهلل منتظر و مستند و موجود است آه  
زاهد چون پیش شیخ آمد دست بسته منتظر فرمودن او بود و سویی و رو  
دید نظر شیخ بر او افتاد فرمود با من چه مقصود اری ای کس زاهد گفت  
تا غایت ارادت کسی ندارم اما اراده تو میکنم تا مرا روز قیامت معونت  
کنند شیخ گفت فرمودم ترا **خدا تعالی** افزیده است چه عمل کنی زاهد گفت  
غافل میکنم و روزه میدارم آنچه فرموده حق است شیخ فرمود فاما در  
فلان موضع یک سکه است و آن سکه بخور است و از تن او خون و ریم  
میرد و بدون می آید و تمام اندام او پنجه است پس برو خدمت آن سکه  
بکن و خون و ریم او بدست خود بیا کن چون آن سکه بنک و تندرست



شود بعد بیا تا ترا کلاه و شجره بد هم آن زاهد نیشانی گرفته بدان سک

رفت چون چند روز روان شد در راه موضع است که سبک بخت اندام و بدو

یما و خون و یکم روان افکار است از دهن او میر خون و یکم بیرون آید  
دانست که همین سبک است خدمت او مشغول شد تا او را هفت بار

آن سبک را غسل داد بر خون و یکم بدست خود پاک میکرد و تا پنج سال

خدمت سبک میکرد آن سبک از زخم صحت یافت و نیکو شد زاهد گنج

شیخ روان شد و سبک به نبال او روان شد هر دو بر شیخ آمدند زاهد چون نظر

شیخ افکار خاطر بغایت شد که مرد و کوفت ای زاهد مشقت و خدمت تو

بدرگاه **خدا تعالی** قبول شد و ترا خوف و ذریع بود برکت این ریخ از تو

خلاص شد و او که رضا میرید برادر میرید فتح که نام او فتح مصلی است

میرید او شو که او را از هفت آسمان و زمین خبر دارد آن زاهد باز بر فتح مصلی

آمد و کوفت السلام گفت و علیکم السلام گفت مقصود تو حاصل شد که از

دو ذریع خلاص یابی و امان یافستی زاهد گفت چه گونه دانی که من از دو ذریع

خلاص و اما یافتم از آنکه تو ریخ و محنت کشید بر خدمت سبک پنج سال

آن کردیم **خدا تعالی** قبول کرد ترا بر کوفتن چه حاجت زاهد گفت

که من بکفتم بر تو آمدیم که او گفت برو تو فتح مصلی را بر کوفت و بدست او میرید

موفق شد



شون فتح مصطفیٰ او را دست گرفت و مریدی او قبول کرد تلقین بنزد خود  
تعالیٰ او را منقول کرد و بعد ازین وقت زاهد مدعی شش گشت و در جواب بنده خود  
را دید که زیر ترشی استلا و کشت را مشاهده کرد خانها و کیست و بدین ترتیب  
نعمتها و دید چو حوران و قسوان زاهد پرسید این خانها و کیست گفته  
این خانها و میرد فتح مصطفیٰ که امروز بدست او میرد شد زاهد از خواب بیدار شد  
و بدید که فتح مصطفیٰ ازین جهان بآنها آید رسید در شب خواب نمود دید که در  
هشت طوام قسمت میکنند بر سید که این بیمرغ در دنیا بپیر فرستم که در خاطر  
چنین بود که چند ده پیش پیر خانم در خدمت جانی گنم و در میان  
پیش بگذریم اقا و از و دارم که در و اینجا میرائی فتح مصطفیٰ جواب که  
خدمت تو در حق بیستمان بود که بگفته بیمرغ خدمت منک که در خدمت  
تو قبول کردند ای زاهد چهل سالست که کرامت کائناتین گناه من بخدمت  
بیمرغ نه نبشته اند حکایت بر روی بدین نصیحت گفتند بر می آرند که روز  
بر من نبشته بود و کرد او را که در آن بودند و بند و نصیحت میکرد و گفت ای  
بر خور داران من امروز خاطر اندیشه میکنم که عمر من بشتت سال رسیده  
یعنی بیست یک هزار ماه میگذرد و زمرغ گذشته است اگر هر روز بکنایه  
کردم شمار کنید چند هزار گناه واقع شده و پیش **خدا تعالی** چه جواب  
بیم و حال من چگونه باشد دست بپرست سینه زد و ببالید و میگفت آه  
نصیحت که جان بحق تسلیم بپر دگویی که در اندام او جان نبود و قرآن بلند



آواز بیرون می آید چون مردمان و مسلمانان که تا کورستان رسیده آواز  
قرآن می آید چون در کونته ها و ندها هم آواز قرآن خواندن می آید چون مردمان  
و دوع از کور او کردند ختم تمام کرد آواز بلند می آید که بیا از دست خوش آید  
قسمت بهشت بعیر نونشند است زود بیا آواز دیگری آید که بیا و بدین  
نصیحت از او کردند الهی بجزمتان چنان نیکیست مردان همه را توفیق رفیق  
در کارانیک به می آید در باب تعلیم حکایت شیخ عطاء الله خراسانی  
فی رحمة الله علیه چهل سالی طرف آسمان نه نکرسته بود و هر وقت که گریستن  
آغاز کردی نه شبانه روز گریستی و یک ساعت بناسود و وقتی بر خاستی  
و وقتی بچستی دل او را بر عایشی او نشد بر طریق رعد و برق میر خشتید  
و هر اندام او لرزیدی چون برکت درخت و بر خود میگفتی که این سخنی  
و عا جبر بر سر او میان می آید این همه از شومست منست اگر من پیمیر  
هر همه سلامت بماند و بر هیچکس سلامت نه افتد و هر شب نوحه میکرد و  
میگفت ای تن پیدایش اینک مرگ آمد و در دوزخ خواهد افتاد  
و همان نزدیکی آمد و مرا میکشند و قاضی **خدا تعالی** باشد و دوزخ  
موجود باشد قاضی دنیا بخت را نکند و پیش قاضی حقیقت حجت نباشد  
شد مگر نیک کردار باشد و چهل سال او در دین خود سنگ پیره انداخته بود  
جدید این چنان بر کرد در که سخن بیرون نیاید و معصیت بدیه حاصل نباشد  
بد و کفیه نویسد و چون وقت خوردن و آشامیدن و قرآن خواندن حجت



شد بر سنگ نیر از دهن بیرون آورد چون فارغ شد باز انداختی  
الغرض از اینجا بجهان ابد رسید بعد او را در خواب دیدند که در منت  
و مقام عالی نشسته گفتند این شیخ شمار کند آن عمل بدین مرتبه رسید گفت بهر  
خاموشی بان که در دنیا بجا است سخن نکردم حکایت خواهم نمود در حقه الهیه  
که او جهان نامدار بود باقی عمر بخدمت **حق تعالی** و دیگر کار نمیکرد و آخر چون  
روز رها او آخر رسید بچاره شد در حال بیمار بسیار بگریست چندان بگریست  
که بچوش گشت بعضی گفتند این بزرگوار تو چرا چندان میگری تو مرد را مهدی  
و ترا در دنیا مال و منال نیست که روز قیامت با تو حساب شود و تو لوط  
هشاد سال خدائی را بعبادت کردی این جای گریستن است خواهم منهدم  
گفت این برادران می نرسد مبالا **خدا تعالی** نظر نماطه آن من کند و  
سبب رحمت خویش از من بگریزد و وقت فرصت است در عبادت  
و بنده کی تقصیر کنم بتوفیق **الله تعالی** اما مقصیرم و چون بمیرم ندانم  
که **خدا تعالی** با من چه کند بعد مردن عبادت نباشد حاصل اعمال در دنیا  
است این بگفت و از رزار بگریست و دختر او پسران بسوز و روی وی  
بدیدند و گفتند این پسر همان مشفق از دنیا و دایع میکنم و میترسم  
و پسران را نزدیک خود طلبید و گفت این فرزند من از دنیا و دایع میکنم  
و میترسم که من با ایمان میرویم با بی ایمان نعوذ بالله منها این نصیحت  
من بکوش کن که روزی سوز قلم کن و پیش روی من بنشین و کلیم



شمارت و کلمه طبعه در خوشی و خویشتن تا توفیق یابم و از زبان بشنوم و مرام  
یاد آید تا فرم در دل بگویم تا بدد کلمه شهادت و طبعه با ایمان رویم و دیگرای  
فرزند مرا کفن نه طبعی بدین جامها دفن کنی هر چه مردگان بگویند تو سرور و برکوت  
ساعتی بنشینم با او از بلند بگوئی ای فرشتگان منگو و نگو این بنده خدا گناه  
بسیار کرده است بواسطه از فرم سوال و جواب آهستایی پسر رسید و دیگرای فرزند چون  
بجانب خانه رو بر سر برونه کرده بگوئی ای بار خدا یا این بنده آفریده تو است و بنده  
است و جواب تو شد است مکرر و لطف خویش بخشاید و سوره المکس کورس  
خجانی ای سر اگر تو بتوانی یکم نب بر کورس بجایی من تنهاد در کور چگونه بمانم  
شاید که مثل قرار میکنند پسر بگوشه است چون باز رو **خدا تعالی**  
سپار العرض بود و صیته و وفات یافت و صیتهها بدرجائی آورد بعد از آن  
پسر در خواب دید پدر خود را و پرسید که ای مشفق مهربان **خدا تعالی** با تو چه کرد  
که تو در دنیا بسیار میترسی گفت ای پسر چون شما مرا دفن کرده بگردیدید و آوازی  
شنیدیم سمنان کو یا که اسمائش است بر زمین افتاد از کور آوازی آید که بیای بنده  
از دنیا چه آوردی گفتم خداوند اصدوح گذاریده هم ندانم آید که یکی از آن قبول نیست  
و دیگر آواز براید بگو آری بنده از دنیا چه آوردی گفتم یک یک دنیا صدقه داده ام بر ضا  
تو ندانم آید که این قبول نیست دیگر آواز براید بگو آری بنده از دنیا چه آوردی گفتم نماز  
گذاریدم و روزه داشتم و زکوة مالی را دم فرمان رسانیدم این هم قبول نیست  
ای فرزند من رسیدم و لرزیدم آه آه گفتم و دل بدوزخ نهادم باز فرمان

آدم آری بنده



آمد اینست یار فلان روز در راه رفتی و خاریک در راه افتاده بود او را برداشته  
بر کوشه افکند پس در آن یک بنده کامل از حضرت فاران خلاص یافت و دعا  
کرد خداوند ابیا مرزا آید را که درین راه خاریک داشت گفته او در حضرت ماقبر  
ل افتد و آن عمل قبول شد و لایق رحمت منم زند و ترا جبار هست دایم  
بملطف و کرم خویش ترا بخشیدیم حکایت مالک دینار رحمت الله علیه  
آورده اند در ریاضت جوان بود که سی ساله بود و در کوششی که هیچ ترشی و  
شیرین نه خورد و هیچ نان خورش و میوه نبرد و خشک در دهان نه انداختی  
یک در بخورند و ده روز گذشت که به نزد دل او ترف کشت و دوید در  
دوکان آمد یک عقیل داد و گوه سیده در آستین کرده در خانه آورد و وقت  
روز افطار یکباره در دهن انداخت همچنان بوئی کشت در منام او  
او رسید یک رویش بر دروغه کرد که ده چیز بر ضایر **خدا تعالی** ملک  
دینار تمام کوشش بدویش داد و خود را چنان گفت که اگر در پیلید تو رخ بر  
کوشش دینار نهی که ازین کوشش دنیا لذت دهن آید و خوردن در حساب  
بر همین لازم آید و کوشش از زوال است تو کوشش بهشت از **خدا تعالی**  
طلب کنی که لذت آن کوشش در تمام اندام سر تا پا بر لذت یابی و آنرا  
ابدال بد زوال بنمیزد پس درین در دنیا ترا میسوزم تا البته ترا  
نعمتها بهشت برسانند پس تو کوشش صبر کن امید ببرنده کلان بهشت کن  
که بر هر کوشش برنده بهشت لذت و هفتاد هزار و هفتاد و یک خوش مراد



البرحمتان بزرگان همه را توفیق طاعت بپایان بخشید دیگر مرد بود آورده  
اند که خواجه در دل کند که عمارت کنیم برفت که مزدوران بیمارم بچار سوی  
رفت که هیچ مزدور نیافت اما یک جوان در کوته نشسته است نزدیک او آمد  
و گفت ای جوان کار کل کنی گفت آری میکنم اما سه شرط مزدوری میکنم اول آنکه چون  
رفت نماز در اید بگذار تا نماز گذاریم و دوم آنکه چون کسی کوید کار برهه **خدا**  
بکن آنهم تا کار بکنم سوم آنکه مزدوری تمام بده خواجه عرسه شرط قبول کرد چون آن  
در کار مزدوری کند چنان مشقت و مزدوری کند که دیگر هم نکند آن مزدور  
شده برفت دوم روز خواجه عمارت آغاز کرد باز سوی آن جوان رفت آمد که  
آن جوان در آن مقام نیست از بعضی پرسید که چنین جوان این مقام باشد  
چرا گفتند که آن جوان در غار صومعه در بند **خدا** مشغول است هفت  
روز در صومعه بنزد می کند و یکروز بیرون می آید چیزی مزدوری میکند و خرج  
باز در صومعه میرود کسی بیند و کسی نم بیند او پوشیده میرود و خواجه حکایت او  
شنید و اشتیاق او شد و از ایشان پرسید که آن نیکبخت کجا بستم نشانی  
دادند او بر نشانی ایشان دوید بسیار راه کشید در غار صومعه تفتحص کرد دنیا  
پشت رفت دید که بیچاره جوان رنجور افتاده رست و بالین کلنج میدارد  
و عود چشم سومی آسمان نهاده است و از رنجوری سخت در مانده است  
خواجه پرسید ای جوان بزرگ چرا ترا شناسم من کیستم گفت من خوراه  
**خدا** باد بگردان چه شناسم گفت ای جوان تو در اینجا تنها و غریب چگونه است  
که نزدیک تو کسی نبینم که ترا غنی آری کند جوان گفت که حافظم خدای است  
و موجود او چگونه تنها است خواجه گفت یا بر کزیده حق چه باشد که حرا جاز



کنے تاثر در خانہ بریم و حصی نہ کنم گفت بغیر حصم دیگر کدام حصی نہ اما از خاطر تو میگویم تو  
میگویم در خانہ می آیم خواجہ گفت خوب باشد اول من از تو چیز میخواهم تو ندی دوم  
مرا با جامہای کہ باتن باشند ہم بدان دفن کنی سیوم غسل طبع از بے طبع بدعایہ کہ  
مبادا غسل دهد و دعوی اجرت غسل دهد و جامہاتن بستانند و چهارم ہر دوست  
و دو پائیں بہ بندی و کشا کہ کنان برون آری تا البتہ **خدا آیتہا** بر من نظر رحمت کند  
پنجم انگشتی و مصحف من بہارون رشید خلیفہ بعد لہ است روز ابرستہ و سلا  
قیامت من رسید و بگوئی ابو شکور سکن وفات یافت و در اسلام مردہ است آن خوین  
امید وارم کہ **خدا آیتہا** با من چکند الغرض آن جوان وفات یافتہ است روز خانہ او زندہ مان  
و نہ طعام و نہ آب خورد چون وفات یافت تمام وصیتہا خواجہ بجا آورد ہر دوست و پائے  
ادبستہ خواست تا کشا کہ کنان کشم آواز از چہار گوشہ برآید کہ ای مادر ایندوست  
را **خدا آیتہا** اینکار لایق است آنخواجہ بلرزید و بیہوش شد و باز ہوش آمد دست و پائی او  
را کش دو بامشک و کافور و زعفران او را غسل دادند و دفن کردند آن انگشتی و مصحف  
پیش ہارون رشید بردند ہارون رشید انگشتی و مصحف بہر خود را شاختند  
وہ واقفان برادر و ایفرزند ابو شکور دوازده سال شد کہ تو از من جدا شدی گفت  
ای برادران آنغریب کی است خواجہ گفت سیوم روز شدہ کہ او وفات یافتہ  
است ہارون رشید نعرہ برآورد و زار زار بگریست و سوار شد کہ اورا از ان کور  
کشیدہ بیارم تا بوتا سندل و استبرق راست کنانید ہارون رشید بر کوران حاکم کو  
شدند کور او را کشیدند بسیار تفحص کردند نیافتند و از کو آواز برآمد کہ ای نادان  
دوستان **خدا آیتہا** در کور نگذارند و او را در مقام صدرۃ المنتہی طلب کنید کہ آنجا باشد **خدا**  
**آیتہا** سرگوی نماز میکند ارد در کرمای سخت تمام اتدایم میسوزد **خدا آیتہا** نزدیک  
دید کہ میری



آن برآمد و گفت ای پیر چرا تو در سایه نماز نمیکنی گفت **عنه** من هفتاد  
سال شده است که تمام سال اینجا گذارسته ام ایچیه که بعمارت مومنه مشغول باشم  
عمارت و سایه دنیا از زوال نباشد و دیگر من در توبیت بنشینم دیده ام که در آخر  
زمان **بنمبر باشد** که ایشان عمارت کنند که نام پاک **حق** باشد و عمر امت او شصت  
سال یا هفتاد سال باشد و ایشان عمارتها و بلندخانها و باغها و جامهای فاضل  
و معشوق خود سازند و گفت **عنه** اگر من در آن زمان بشم **حضرت محمد**  
یکسره کنم تا هفتاد سال گذرانیدیم اما پیشتر بروید **حضرت عیسی** درون غار رفت  
تا چندان راه بگذشت درون غار تخت دید شکلی و در میان تخت کور دید و بر سر آن کور  
تخته نهاده است بر آن تخته بنشیند اندک منم فلان سوداگر از بنی اسرائیل هزار سال  
عمر من بود هزار شهر در احرم بود و هزار قصر بنا کرده بودم و هزار دو دختر گریزی خواستم  
و هزار لشکر اهر میت کردم و هزار بغل را گردن بردم اینچنین مردم بودم بیگانه  
**حضرت عزرائیل** در زمین افتادم امروز من اینهم که میبیدر خاک افتادیم و بیشتر  
چه دانم که **حضرت مدیت** بمن چه خواهد کرد فاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ حَلَاكُكُمْ  
این عبدالله گفت شخص ادیدم که بسیار متکبر بود مکدر داشتم که شیطان است  
من گفتم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم من ویرا گفتم املعون تو چو آدم سجده  
نکردی چون این گفتم بشنید و او گفت که اسبیل اگر خاک از کور آدم بیایم سحر  
چشم کنیم و هزار بار سجده کنیم چون سخن میگفتم داشتم که این بزرگوار است  
بس من پرسیدم که ای بزرگوار نام چه داری تو کیست گفت همان نام دارم  
که پنج سال است که من در زیر زمین بودم و مرا امروز بالو ملاقات شده است و نقد  
برد و با سبیل نموداری میکنم که سبیل چگونه است گفت ای نامدار جهانیاں دوی کن



تا هم با ایمان بروم مرا یک استخوان است و بران استخوان نبشته دیدم که نکشت  
اخطات من بخواندن مشغول شدم چون سر بالا کردم ناپیدا شد لغز من  
تَشَوُّوْثُ لُزْ لُزْ لُزْ حَکَايَتِ مَیْرَسِی **ع**م برکناره دریان نشسته بود مورچه  
برکناره دریادید برک سبز در دهان کرده می آید **سینا ع**م آن مورچه را پرسید که ای محمد ص  
کی بروی گفت سومی دریا میردیم **متر سینا ع**م دنبال او رفت و برکناره دریای آ  
ده ماند یکی نور از دریا بیرون آمد در دهان مورچه سبز برک لعل داد خورده بدریا  
عطر زد و مورچه باز کردید و باز آمد **متر سینا ع**م مراود و فرشته را عود در آغوش کرد  
کرد اینده است جانور که در دیاست رزق او را برسانیم مراود فرشته رو سبب  
پیدا کرده است بیست سال شده است که برای این طریقی او را رزق میرسانم **متر سینا ع**  
شکر محمد **ربود کار خود را** بگرد و گفت **سینا ع**م اینچنین **خدا است** که جانوران را در قبر  
دریافتن اموش نمکینه حکایت زنی بود پیش **پیغمبر ع**م بیامد و عرض نمود **یا رسول الله** مرا  
دختران و شش ساله است و شوهر من وفات یافته است و بچه های من خورد و تمیم اند  
و فقیر اند اکنون من امشب خواب دیده ام که من هم وفات یافته ام پس بیدار شدم و اند  
یشه حرار و نیمه و حیران مانده ام که من بمیرم دختران و فرزندان را احضار که کنند  
**یا رسول الله** بفرزند شیر خواره رست اندیشه آن فرزندان بسیار رست محمد رین وقت **پیغمبر ع**  
بیامد و گفت **یا رسول الله** این عورت را بگو که بر فلان حوض بی تاثر اجواب هم عورت در آن حوض  
برفت غسل کرد چون از آن غسل فارغ شد بیرون آمد دید که یکی عمر خود را از حوض بیرون  
انداخت و عورت بدوید آن عورت را فی الحال بگرفت در خانه آمد **شکر خدا را** که رو  
زی میرساند و ما بمقدرت **یا رب** فریب و کلان شد پس ما را شکم باره کرد و دید که در  
شکم ما عورت حاکمه شده است در تفکرش چون دست به شکم عورت مرده نهاد و فرزند در شکم او



نمایند و شکم آن عورت نیز پاره کرد و فرزند زنده بیرون می آید و انگشت در دهان کرده میخورد  
بقدرت **الله تعالی** از آن انگشت قوت او را رسد آن عورت فرزند را پیچیده پیش  
**رسول الله** آورد و قهقهه باز نمود باز **مترجم بر میل علم** پیش **پیغمبر اسلام** آمد و گفت یا **رسول الله** این  
عورت را جوابی که این زن تو متعهد قدرت **خدا** است یعنی که در دریای تاریک  
و شکم مادر مرا یک شکم مادر هم تاریک است بنی که **حق سبحان و تعالی** در میان سه تاریکی  
فرزند را زنده داشته و زرق میرساند پس فرزندان و دختران ترا چگونه به زرق دارد  
**حق تعالی** میفرماید که بنده کائنات را من پیدا کرده ام و زرق او هم خواهم رسانم چون آن عورت  
اینچنین بیدار شنید خاطر او قرار گیرد و دلش داشتند حکایت مرد پارتی بود چنان بار  
سکونیک بخت که نام او حفظ دان بن سلیمان بود که هشتاد و دو سال عمر داشت عهد  
کرده بود با **خداوند تعالی** تا زنده باشد پهلوی خود بر زمین نهد و چون بمیرم نشسته جان  
بد هم آخوین او به آخر رسد سخت بخورشید بخد که نشستن نتوانست دختر او بود  
او را طلبید گفت ای جان پدر شتاد و دود سال عمر من بود درین مدت خواب نکرده ام  
و من با **خداوند** خویش عهد دارم تا زنده باشم بر زمین نخسبم پس امروز خود را بیایلی  
بنیم مبادا که در وقت سکرات بر زمین افتم و از عهد **خداوند** خلاف شوم اما اینور دید  
عزیز تکیه دیوار نشان تا بر تکیه دیوار نشسته جان بد هم دختر همچنان کرد چند دم که  
حیات او بود دم بر آورد هم بدان تکیه دیوار روح را تسلیم کرد این دختر او در ترور  
کور شد که پدر را در کور دفن کنم چون کور او بکنند و ندانند و خواستند که آن میت را بیاریم  
تا در خانه آمدن نیافتند هم دختر و هم مردمان صیران شدند که شیخ حفظ دان چه شد  
فرمان از **حضرت حق** بیاید که ای کائنات این بنده را با من عهد بود تا زنده باشم پهلوی خود  
را بر زمین نه نیم پس عهد خود او با من موافقت رسانید تا وقت بر من نیفتاد پس  
من که **خداوند** جهانیان ایمن باینده خود بر عهد وفا نکنم تا بمردن او را در بیت المعمور



رسانیم که هر روز یکصد و پانصد فرشته کمان جدید در آن خانه می آیند پس بفرستند او  
دیگر هم بگردم حکایت **مالک دینار** روز یکم درستان میگذشت و قومی را دید که حج  
شده است و مرده را دفن میکردند **مالک دینار** بیاید و نظاره میکرد و میگفت  
چندان بگریست که بهوش گشت و میگفت که ای **مالک دینار** فردا تو هم میری  
و حال بر تو همچنان افتاد و آه در کورتا یک **مالک** چگونه بانی و آه چون میگفت  
بدینا باری آید اما کورتا یک است که خانه ماران و کثر دمان است که سوغ  
سرسوزن سوی دنیا بالا نباشد ای **مالک** خانه تو قدیم است تا قیامت بخیر آن خانه  
دیگر نباشد و در آنجا بجز همسایگی ماران و کثر دمان دیگر نباشد ای **مالک** در آنجول  
مارا چه شاد است پس از آن ترازو میزنان و بی صراط بر دوزخ کشیده من چگونه  
امان یابم چندین سال در فکر و خوف گذرانیده ام آخر بخورش شدت کردن  
بسیار داشت آتشار اطلبید و صیت کرد که ای شکر دمان جو بهرم دست و پای  
من بنیدید و کثرت کنان مراد کوراند از پند تا البته **خداوند تعالی** بر من بیخشد و نظر  
رحمت و لطف بر بنده خود بگرداند الغرض **مالک** بپایان وفات یافت چون او را در کور  
در آوردن آواز کلیمه شهادت برآمد و دفن کردند و در کور آواز دیگر برآمد  
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمد عبده و رسوله و ای بر  
مردان حق **مالک** دینار با ایمان رفت و از عذاب دوزخ خلاصی یافت از آنکه در  
دینا خوف از عذاب دوزخ و بطراط و ترازو حساب بسیار کشیده اند حکایت  
**شیخ جریجی** آورده اند که چنان راسته و بر کذیده **حق** بود که چهل سال سوی  
آسمان نذیده بود شب و روز بگریست و هفت اندام او در لرزه بود و طرفی بگریست  
در حست میگریزد که با خوشیست میگفت ای حبیب در میان تو بد بخت پیدا شده ای  
در دنیا بدی و شرمست پیدا همه از شرمست من است اگر از مادر نژادی تمام



دنیا ستانندی هر چه دشواری در دنیا می آید بواسطه همین می آید همه شب خود میگرد  
 و میگفت که **الحبیب** چون ترا در عرصه حاضر گرداند و خصمان گرد می آیند **و قاتی**  
**خداوند تعالی** باشد که آنقاصی حقیقت در آن باشد و در فرخ میفریند و جای گریز نباشد  
 چه محبت پیش آرم که خلاصی مانباشد و دیگر از هفتاد سال گوشت بخورده بود و یک  
 روز دل بر گوشت نهاد که باید بخورد در بازار آمد و جلیل داده گوشت خورده در خانه  
 می آمد و یک طفل در راه استاده گفت ای پسر پدر تو در کجاست و چرا استاده  
 یکفست پدر من وفات یافته و من یتیم مانده و شیخ گفت من میدانم که تو پسر فلانی  
 آن یکفست ای پسر کوار هفت روز است که پدر ما وفات یافته و هفت روز است  
 بغیر آب در حلق من چیزی نرفته است ای سخن شنید **شیخ حبیب** رحم آمد که آه بر من چهر  
 نباشد که این طفلک را بد هم اما همین گوشت پاره دارم و گوشت ابد است اوداد  
 بخوردن مشغول شد و خود کربس گرفت و گفت این نفس علیدا این گوشت در نیابم  
 نیست باید که گوشت آخوت را طلب کنم که آن گوشت را بر کز زوال نیاید پس تم  
 درین اندیشه بود که وفات یافت و در کور آوردند و دفن کردند شب آئینه  
 در خواب دیدند گفتند **الحبیب** تو مرد زاهدی **خداوند تعالی** بالتوجه کرد گفت چنانچه **خداوند**  
 در کلام خود فرموده است **إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيقُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ** مشقت محکس  
 ضایع نکند **خداوند تعالی** بطرف خویش و بکرم خود را بیا مرید و طاعت کردن بهتر است  
 اما تکیه بر عمل خود نباید کرد و جز بخشش **الحکایت** زین بود در مصیف که نام او شبانه  
 بود و صاحب جمال و خوش آواز بود و چون شعرها آغاز میکردی هر همه آواز  
 او اشتیاق داشته و جامهای قیمتی نوشیدی چون آمدی صد کنیز که بر ابر  
 برفته و بر هر خانه که شادی و ماتم شدی او را خواندی و تمام کار او آلوده و **ملید**  
 بود و در محله مسجد بود که مرد صالح و پارسا از علمای بصره او عالم و زاهد بود و در



و عظمی گفت و خلق بسیار جمع شد بود جای نشستن نبود و گفته آمد و صلح کلام **ربا**  
پیشیندند و در گریه شدند هر همه از خوف **خدا** مترسیدند شبانه غوغا شنید  
یک کثیر از فرستاد که برو خبر بیا که آنچه شور است کثیر رفت از خویش  
آوازی و اعطای شوق شد استاده ماند در گریه شبانه دیگر کثیر را  
فرستاد آنهم شوق شد بها ماند تاده کثیر را فرمود از هر ده کثیر که هست  
باز خبر بیا و در ناچندان دیگر بر قند باز گشت پیامد شبانه خود مستعد شد پیش  
آن زاهد آمد چون و اعطای در گوش شبانه افتاد در مشام شبانه رسید دل نرم  
شد پیش زاهد عرض نمود که ای زاهد مرا چیزی بیا موز تا من هم از آنچه زاهد بر کرم  
گفت ای زاهد گشت بسیار کنایه دارد و او را هم در **خدا** عذر است زاهد  
اگر مثل شبانه کنایه دارد هر همه **خدا** بیا موزد به برکت توبه کردن گشت که از  
کنایان توبه کند **الله** و او را عفو کرد اند شبانه را چنان محبت **خدا** در دل  
آمد که همون وقت تائب شد و لباس قمیص دو کرد و چرم و پلاس پوشید و در موعده  
در آمد و در عبادت **مولى** مشغول شد و کثیر کانرا از او کرد ایند و ما لها که جمع  
کرده بود آنحال در فقران غارت کنایند و خانه را هم بخشید مادام که زنده  
ماند چهل سال سوری آنگاه ندید و باقی عمر او از گریه کردن چشمان او خشک نشد  
و یکی از زاهدان گشت و از برکت صلا حبت و محبت مجلس آن عالم که او را  
اثر **الله** شد اما بعد آن مشغول جان بحق تسلیم کرد بعد از مردن گشت او را در  
خواب دید که در بهشت **حضرت عیسی** را با دبا می کند و در محبت آن  
پاک دامن دیدند بر ستیدند که ایشبانه نو در دنیا بسیار کنایان کردی این **عبد**  
اعلی از کجایانی شبانه گفت **عز و طاعت** **خدا** چندین سال از **خدا**



بیگانه بود و چون خواست و رضای **خدا** میسر بود که **عمر** را خطای داد که دل  
دو جهانی گردانید پس به بیانی که مرتبه عمر را که رسایند پس من هم آفریده او  
بودم چند مدت من در کنایان الوده بودم که هر روز چند بار با مردمان بیگانه  
بدکاری میکنم و نماز و روزه و حج و زکوة را و دیگر عبادت که باشد پیش من تلخ  
بودی آخوین چون کار من خست چند سال کنایان من جهان رفت ابرمت  
از آشی بسیار دهر جا که چو کشته باشد یکباره روی را پاک گرداند چنان معصیت  
و بدکاری و غفلت را بلطف و کرم خویش یکبار عفو گردانید **الله** محمد مومنان  
را توبه نصوحا روزی کرد آن حکایت مردی پارس لغایت درویش بود و  
بود هر روز زن او از جهت تنق خصوصت نکردی و کفنی تو از وجه کفاف  
چیز نیافریدی که افطار را رسد الغرض روزی در میان مزدوران از جهت  
مزدوری برفت و بر دروازه شهر جمع شدند او هم در میان مزدوران درآمد  
که آمده برای مزدوری مزدوران را میبردند و آن درویش استاده ماند  
همچو پس او را نگرفت خالی آمد گرسنه و تشنه و اندیشه مند در دکان بفال ماند و از  
کرده خصوصت زن در خانه نیامد فردا باز مزدوری روان شد همه کسی را میبردند  
و او را کسی نطلبید سه روز شد در خانه نیامد از ترس زن الغرض درویش  
در خاطر اندیشید که من چند روز مزدوری بر در <sup>مخونه</sup> حلق رفتم امید من حاصل شد  
اما امروز مزدور خالق کنیم تا البته مزدوری میدهد در صورتی که در کناره حوض  
غسل کرد و رکعت نماز بگذارد و تسبیح و تحویل مشغول گشت و آنحوض را که  
بر آورده بود و کافر نظر کرده بود وقتی که مراد در خانه فرزند پیدا شود پانصد تنگه  
نقد شکرانه **خدا** برین حوض بدیم و خیرات مسلمانان دادم الغرض **خدا**



اورا فرزند نرسیده روزی گردانید و پانصد تنگه برای او آورد دید که یک سال  
بعبادت **خدا است** مشغول است آن پانصد تنگه او را داد و در پیشش شمر منده از <sup>لطف</sup>  
**خدا است** شد و در خاطر کرد که ای نفس سه روز بر در خلق برای مزدوری رفتم <sup>بچسب</sup>  
باران گرفت و سه روز گریسته میماند ام پس به بینی که مشقت یک ساعت کوهت  
نماز برای **خدا است** میکنم آن خالق چندان مزدوری داد که مرا و فرزندان مرا بس  
باشد الغرض آن درویش همیشه در کمر بستہ در خانه می آمد زن او را بر این نحو  
استاده شد و جنک میکرد و میگفت که ای ناکس سه روز شده است که ما و فر  
زندان تو در کمر شکستگی هلاک شدند تو هرگز چیزی نیافتی درویش گفت من سه روز برای  
مزدوری بدروازه خلق رفتم مرا بچسب مزدور زنکینند و غرض من حاصل نشد سبب  
شمر منده کی در خانه نیامدم در دکان بقال گریسته و تشنه مانده ام در دل فکر کردم  
که مرا بچسب نخواهد بعد از سه روز نا امید شده بر در **خانی** رفتم امید دارم البته  
بکرم خود چیزی بدهد بیرون رفتم بر چشمه حوض غسل کردم و در گفت نماز گذار  
دم و بعد از نماز در سجده افتادم و مناجات کردم و حاجت خواستم که **اگر** تو دانا  
تری که من سه روز امید محقق کرده ام هیچ نیافتم اکنون امروز بدروازه تو آمدم  
که تو **خالف و رازنی** که جز تو دیگر نیست مرا چیز از خوانه غیب بربا تا شمر منده  
که از زن و فرزندان سرخ روی شومیم هنوز تمام مناجات نکرده ام که یک آفریده  
**خدا**ی پانصد تنگه شکرانه **خدا است** بمس داد به بین که در میان چه باشد عورات آن بهیمان  
باز کرد دید آنچه آورده است چون آن زن لطف **راوند** خود دید که رستن آغاز  
کرد میگفت ای شوهر او اینچنین **خانی** است پس من و تو و فرزندان در عبادت **خدا**  
چست میکنم سست کنیم اگر اینچنین ترا بینوا کرد در اینجهان امید داریم زن و شوهر و فرزند



ان همه را بشناختند بعد از آنکه گفت که ستم میانیان چگونگی زن گفت برهنه **خدا ایستاد** فقیر  
نرا به ناله و آواز و فغان میامد باشد پس همچنان تمام ستم بر فقیران دادند و خود همچنان  
مفلس و بیچاره بودند و ستم زن و شوهر و فرزندان بعبادت **خدا ایستاد** مشغول شدند و عمر را  
به نهایت رسانند و در عبادت **خدا ایستاد** روح را تسلیم کردند و حاکمیت در بن **اسرار**  
برادران بودند مادر و پدر این پیر شدند و یک برادر از ایشان عالم بود و آن دو  
برادران را گفت که آن زمان مادر و پدر چنان باشد خدمت من کنم و چون بمیرد میر  
شما بستانید یا شمی خدمت کنید چون بمیرد میرات من بستانم آن دو برادران  
خدمت قبول نکردند الغرض مادر و پدر وفات یافتند و میرات هر دو برادران گرفتند  
و آن برادر که خدمت کرده بود هیچ نگفت الغرض چند مدت در فقری و تنگی گذرانید  
یک شب مادر و پدر را در خواب دید و ایدان او را گفتند ای فرزندی بر خور دار فلان جای صد  
دینار زر داشته ام آن برادر بیدار شد و بگفت مادر و پدر آنجا رفته کندید صد دینار  
زربافت شبی هم باز خواب دید مادر و پدر او را گفتند که اینم شفت در دنیا است و آنچه  
بهر در آخرت نهاده اند آنخیر را بخور **خدا ایستاد** کس ندانند حاکمیت آورده اند در بن **اسرار**  
مرد بود و پسران داشت آن مرد از دنیا برفت و میرات او در قصر مانده بود بعد از وفات  
او دو پسران بجهت قسمت خصومت شدند ناگاه از درون قصر آواز برآمد که شما  
برای آنچه خرخرش کردید و دعوی کردید که من مرد بودم ششصد سال عمر من بود و ستم  
سال در کور بماندم پس از آن کلال بیامد از کل من خستهباشخت و در براده کرده  
آتش زد چون خستهباشخت شد دیوار در رست گناخند و دو سیست سال در دیوار ماند  
آنکام دیوار افتاد چند سال همچنان در خواب افتادم بعد از شش ماه آمده از خاک  
باز خستهباشخت بر دیوار این قصر چنانچه امروزی صد سال است که بر دیوار این قصر



هنوز نمی جان کند از خلق من نرفته است اکنون شی از جهت مقام فانی چه خصوصیت  
و عبرت بگیرد هر دو برادران چون این آواز شنیدند از دعوی هر دو ترک کردند  
و عبادت **خداست** مشغول شدند **باب نهم در بیان قصه امیر المومنین ابو شکر**  
**المومنین عمر خطیب** چنین آورده اند هر که در دنیا زنا کند سصد دره آتش و دوزخ او را  
برزند و صد دره در دنیا زنا کند را ناپاک پاکیزه کرد و از عذاب امان یابد چنانچه  
**ابو شکر** هرگز پادشاه و صاحب مال و نامدار و بزرگوار بود که بشنیدن آواز او پیر  
در هوا بماندی هر که شنیدی آواز نغمه هر طرف برآمدی و در عقوبت زنا کردن زن  
مسلمانان و یا غیر مسلمانان آزاد باشد یا بنده چون زنا کند از دنیا بیرون رود و سصد  
هزار سال در دوزخ بماند و ماران و کتر دمان ویران کنند و او در فریاد آید خلق عرصه  
از شنیدن آن در رخ بپوشند هر که در دنیا زنا کند بزرگ که شوهر داشته باشد و مرد را  
ز خود در خانه باشد بخل و صیحه ایشانرا حکم شریعت آنست که هر دو را سنگار کنند  
تا پاک شوند الغرض **سوم** فرمود هر که را شنیدن قرآن از زودی شود و بعد از  
وفات من از **ابو شکر** بشنودی که او صیحه و خوش آواز میخواند روزی شنیدن قرآن  
جمع اصحاب را از زودی شد چنانچه **عثمان و علی** و اصحاب دیگر و چندان که مسلمانی  
جمع شد در خانه **امیر المومنین عمر** بیامدند و دیدند که **ابو شکر** بخور بود و چند روز شده بود  
که مادر **ابو شکر** و پدرش از اندیشه آن طعام نخورده بودند و بر **خدای** نسبت کرده بودند  
که چون **ابو شکر** راحت شود یکی روزه بداریم الغرض هر یک اصحاب را **امیر المومنین عمر** جواب  
داد که **ابو شکر** سخت اندام است و بسیار بیماری کشیده است ای برادران هر چه پیش **پادشاه**  
دعا کنید که **ابو شکر** را **خداست** صحت کامل بخشد هر چه بدل و بجا بدعا یصحت دست را  
بر آورند و دعا کردند که **آنرا** آن نور دیده **حضرت عمر** را صحت کامل بخش **پادشاه**  
از چند روز **خداست** **ابو شکر** را صحت و تندرستی داد و مادر و پدر هر دو روزه شروع کردند



و امیرزاده پنهان ضعیف و لاغر بود تا یکی از اصحاب فرستاد بسوی جماعت و گفت  
بهدانم که شمار آرزوی شنیدن قرآن بود اکنون بروم **حضرت مصطفی** حاضر  
شوید تا من نیز می آیم حضرت قرآن میخوانم چون بآمدند شد جمله اصحاب بروم  
مقدس و معطر و منبر حاضر شدند و **آیه** نیز در آنجا حاضر شد و قرآن آغاز کرد  
و بخواندن مشغول شد چون جمع اصحابان بشنیدند و زار زار میگریستند در میان  
اصحاب غوغا و زاری و گریه برآمد چون ختم تمام کرد و برخواستند بعد از درود آن  
سرور عالم هدیه فرستادند و هر همه بسوی خانها و خویش روان شدند و بعضی  
چنان گفته اند که چون **آیه** خواندن قرآن آغاز کرد چنان شوق و محبت قرآن  
میخواند که خلایق در مدینه که حاضر بودند تمام زار زار میگریستند و نعره ها و فریاد  
برآوردند پرنده کان هوا بشنیدند بر هوا میماندند و از روضه منور آواز برآمد که ایفر  
زند **قرآن** صبح و خوش آواز خوانی و جمله فرشتگان هفت آسمان و هفت زمین مشتاق  
شدند صد رحمت بر تو باد باز آواز برآمد که **ای عمر رحمت خدای** بر تو باد که از تو دل و  
پشت تو چنان بر کزیده پیدا شد من خود شنیدم از زبان یکفرشته که ببینید  
ایفرشتگان که امت چنان بر کزیده کان اند هر همه بسوی خانها روان شدند **آیه**  
نیز روان شدند و هفتاد و هشتاد طرف خانه خود می آمدند تا که جهود و طبیب شایع  
**آیه** را گفت ای جوان من ترا سخت ضعیف و لاغر و زرد رنگ دیدم اگر خواهی  
ترا یکدار و خورانم که ترا صحت شود **آیه** گفت که ای طبیب چه میفرمائی گفت در  
خانه من بیات ترا بدهم و نوش نم تا ترا رنگ سرخ شود گفت چه نوش یا گفت شراب  
**آیه** گفت **لَا تَخُذْ بِاللَّهِ مِنْهَا** من پسر امیر المومنین **عمر** این نتوانم کرد تا فرموده **خدا**  
**رسول خدای** است اگر این بسمع پدر رسد ترا و مرا بد زنده جهود و گفت ای پسر ترا رفع  
میگویم که من طبیب ترا هیچ نبره کاری نباشد برای دارو هست جهود **آیه** افسون



خواند بید و شیکان نیر در آن یار شد تا بیره خشت و در خانه خود بر د شراب خور ایند با پیش  
شد بعده او را از خانه خود بیرون کرد ابله پس در راهش گرفت گفت ای جوان  
بدین حال پیش پر خاچی رفت او ترا بنید در نمازند فریفته کرده او را بهیچای مدینه بیرون  
آورد آنجا باغی بود بنی تجار میگفتند **ابو محمد** را در آن باغ برد انداخت آنجا زن بود  
صاحب جمال که خواهر نکاه داشته ابله پس ویرا دوسوسه کرد و از مستی خمر ندانست و نتوانست  
تاب آورده تا بزوزنا شب کنا پند چون سعتی گذشت بهوش باز آمد آتش حسرت  
و ندانست در وی افتاد و گفت آه من چکر دم و آن زن را گفت که این من مرا رسوا مکن  
و جایم که من توبه کردم زن گفت چون تو قصد من کردی من ترا منع کردم و دفع  
کرده نتوانستم مرا اندرین هیچ گناه نیست **ابو محمد** غنا کشید و آتش خانه خود دنیا را  
آتش پیوسته میگریست و توبه و زاری میکرد و از **وقت** آخرش میخواست و او را حمل نهادند  
چون نه ماند پس برادرش فکر شد بهتر سید از بدنامی خلق کو دک را گرفته برادر سجده آمد  
پیش **امیر المومنین** **ع** بیاورد و **امیر المومنین** **ع** با جمله اصحاب میان ایشان حکم کرد و  
در محکمه عدل نشستند بود آن غورت در مسجد درآمد و بچه را پیش **امیر عادل** نهاد و گفت  
یا **امیر المومنین** عادل بدانکه این پسر فرزند تو هست که نام او **ابو محمد** است **امیر المومنین**  
گفت از حلال یا از حرام گفت از حرام اما درین هیچ گناه نیست آنکار نک **امیر المومنین**  
متغیر شد و گفت ای زن سوگند توانی خورد و گفت آری بخورم بعده **امیر المومنین**  
بغضب خواسته خانه آمد **ابو محمد** گفت یا **امیر المومنین** خبر است که ترا چنین صورتیست  
که رنگ تو متغیر شده است گفت زن بهار طعام بخورد که ترس فقریاست پیش آمده است  
**ابو محمد** گفت ای پد چه گناه دارم گفت فلان روز **رسول** ختم قرآن کردی و  
از روضه متبرک بیرون می آئی شب کجا ماندی گفت یا **امیر المومنین** راست میگوئی  
چون بسوی خانه شدم در آشنای راه چو پیش من آمد و مرا گمراه کرد خانه خود برد



و حرا شراب خورایند و در باغ بردارنج عورت بودارستند استم که با وی مباشرت افتاد  
و مرا جو بهوش خبر نبود و چون باز بهوش آمدم توبه وزاری کردم چون **امیر المومنین** **ع**  
این سخن بشنید از موی سر و سیرا گرفت و بمثل خونبان از خانه خود بیرون آورد و گفت  
فرمان چو دوا بپس کردی فرمان **خدای و رسول خدای** نگر خیا نچه **خدا بشارت** در **کلام** **محمد**  
خود خبر میدهد **الْثَّانِيَةُ وَالْثَّانِي فَاَجْلِدُوْ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مِائَةً جَلْدَةً الْوَحْدَةَ**  
گفت ای پدر فرمان بردارم اکنون هر چه میخواهی بکن و آنچه فرموده **خدای و رسول خدا**  
است بجای آری **امیر المومنین** **وَمَا اَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ اَمَّا اِيْ**  
**ع** **ع** عرض است **ع** گفت که چون نمیکونی گفت ای پدر اوصاف من در میان اصحاب و خلق مدینه نگوید  
چون این سخن غیر شرع من شنوند مرا چو بنید **امیر المومنین** **ع** گفت الفیروزند رسوایی  
دنیا و خواری خلقی شرم میکند و شرم **خداوند تعالی و رسول خدا** نمیکند که روز قیامت شود و بر  
عدل نشسته حکم کند و از یک یک و بیست و چهار هزار پیغمبر **ع** شرم نداری و از **ع** **ع**  
**و میگوید عزرا بن علی** **ع** شرم نمیکند و شرم از **ع** **ع** **ع** نداری و از هر ده هزار  
عالم تری و هر ده هزار عالم خشک جمیع فاحند شد شیراز ایشان شرم نداری اما الفیروز  
تو شرم آن روز کن که پنجاه هزار سال بکروز باشد و شرم دنیا است است باید که خسته شود  
و فرموده **خدا بشارت** قبول کن **ع** گفت مرا است زنی گفت در ره گفت با پدر در ره تو  
ده آثار است چگونگی زنی گفت خیا نچه حکم **خدا بشارت** گفت ای پدر مرا متنب بکش  
نایک است روح تسلیم کنم **ع** گفت ای پسر حکم **خدا بشارت** چنین نیست گفت ای **امیر**  
فرصت ده تا مادر من بریارت **ع** **ع** **ع** رفته است چون مادر و دایه قیامت  
کنیم بعد از آن آنچه فرموده است بکن **امیر المومنین** **ع** گفت ای پسر چون ترا بچنین  
حال دشواری بیند بگرد پس از آن گریستن شرمند **خدا بشارت** کرد **ع** **ع** گفت  
ای پدر امروز فرصت بده تا دو ختم قرآن کنم یکی با روح **ع** **ع** **ع** و دوم



بارواح خواست خود **عمر** گفت ای فرزند تو قرآن در پیش بخوانی در دنیا قرآن خوان  
ملاکت خواهد شد هر همه گویند که این **ابو** شراب نوشیده است و کارنا شایسته کرده است  
این زمان قرآن بخواند ای فرزند تو حجت دنیا بگذارد فرمان **رب العزت** خسته شود **ابو** گفت  
ای پدر پیش تو چه حجت آرم آنچه حکم است بکن اما یک قلم و دیوات بیا رید که یک کتاب است  
بسوی مادر من بنویسم که ای مادر فرزند تو بودم و از شکم زاده ام تو در دنیا بسیار  
مشفقت بر من کشیدی و من در دنیا از خدمت تو محروم ماندم از سبب غفلت حوائج  
ایمادر فرقت پیش آمد تو حاضر نبودی دیدار تو بجا یا بم پدرم فرمان بردار **عمر**  
**و رسول خدای** است ایمادر بر من خوشنودیشی و آنچه از من خطائی رفته عفو کنی تمام  
کیفیت بما در بنوشت و پیش پدر استاد گفت ای پدر آنچه فرموده اند بکن که فرمان  
بردارم **امیر المومنان** **عمر** افلح محبت را طلبید افلح بیا و دره عدل بدست افلح بد افلح  
دره بدست گرفت **عمر** عنه فرمود که جامها فرزند و بنده و نوردیده دور کنید و جامها  
دور کردند و هر دو سجد مدینه استاده کرد آواز در مدینه افتاد که **امیر المومنان** **عمر** سر  
خود را حد زندقه مدینه سر برهنه کرده جمع شدند چون جامها کشیدند برهنه کردند فرمود  
هر دو دست ببندید تا دست و پای نزنند **حضرت امیر المومنان** **عمر** فرمود افلح را ای افلح  
بزن بر **ابو** **دره** چنان چون آشکر بر آهین بتک زنی افلح فرمان **امیر المومنان**  
خسته شد و دره استاده کرد حکم کرد بزن ای افلح بزن افلح نظر سوی آسمان کرد  
و هر دو دست خود بر سینه زد و سر برهنه کرد و لغزه جدری بگرفت **عمر** فرمود که  
افلح رحم کن و اگر نه نزد **خدای و رسول خدای** شوی چون افلح بزدن استاده آوا  
زه دای **ابو** جوان پانزده ساله صورت جمال و خوش الحان و فصیح زبان و آراسته  
حق و آه مادر تو حاضر است و شکرداں تو حاضر اند چنان غوغا و شور در مدینه



پیدا شد و خلق از مرد و عورات از خانه بیرون می آمدند و زار زار میگریستند و میبید  
 ستوی **ابوشیخ** ۱۲ نوحه میکرد و گفتند ای **امیر** چه خطائی است که برین حال کرده  
**امیر المومنین** عرض گفت ای اصحاب **رسول** **ابوشیخ** شراب خورده و کار ناشایسته کرده  
 است هر چه از مردان و زنان جامها بر کلو انداخته و سر برهنه کرده در پای **امیر المومنین**  
 افتادند و زاری و منت نمودند و الحیج کردند که این کناه بر ما نبخش و از کرده کن  
**ابوشیخ** بر هر یک بزن چنانچه شکر داند و اصحابا ما از مردان و زنان پیش **امیر المومنین**  
 فرمود که ای اصحابا دای شکر داند و ای مردان و زنان اگر انجین رو بودی زان  
 پدرم صد دره بجان خود اختیار کنم بزرگوار است مشفق و مهربان نباشد اگر این را غنیم  
 پیش **خدای** و **رسول** **خدای** چه جواب گویم و بعضی پهلوانان دوستدار **ابوشیخ** بودند با خود  
 بگریه و خشم شدند و با خود مصیبت کردند که **ابوشیخ** را بزرگوار کنیم الغرض هم برین مصیبت  
 بود که در گوش **امیر المومنین** **عمر** ندادند که روح پاک **محمد مصطفی** **ع** با **عمر** ملاقات نکرد  
 گفت السلام علیکم ما عمر که **خدا** **بنیاد** **جل** **جل** **جل** خود عدل تو معاینه میکند اما **ابوشیخ**  
 بهل کن که او یادگار من است و بجای خویش در دنیا و ادا شده ام و ملکه **عمر**  
 قیامت او را شفاعت کنم پیش از همه فرزندان **امیر المومنین** **عمر** التماس نمود  
 که **بار** **رسول** **الله** بارنا حضرت فرموده است که روز قیامت آن روز است که کسی را یاد  
 بکشد ببت چهار برادر **پیغمبر** از فرزندان **پیغمبر** شوند تا ایم که **خدا** **بنیاد** **جل** **جل** **جل**  
 نظر کند باینه نظر کند اما **بار** **رسول** **الله** فرموده **خدا** **بنیاد** **جل** **جل** **جل** و فرموده تو خواهم کرد **رسول** **ع**  
 فرمود که منتر **خبر** **پیغمبر** **ع** و **پیغمبر** **ع** و **پیغمبر** **ع** در دنیا و کنان اند **عمر**  
 استاده دیدند که **عمر** چگونه عدل کند و فرمان حق بجا آورد الغرض **امیر المومنین** **عمر**  
 از غصه فلع را طیالجه زد که چوادر کار **خدا** **بنیاد** **جل** **جل** **جل** مصل کنی افلع گفت چگونه بزنم برین



نازک اندام گفت غدر پدید نبرد چندان که زور داری آنکه بفرورت افیلش نه  
**ابو حمزه** نم بزد بزد هر دو شانه چون نه دژ زدنش نه بشکافت فریاد بر آورد ای پدر  
بششیر کار بکن که رود کار با خوب رسد و خلق تمام زاری و توبه بگردند و نایبده تازیانه  
**ابو حمزه** در سکرات شد شیطان و دیده مر مادر **ابو حمزه** را خبر داد که ای مادر **ابو حمزه** را خبر  
نداری که از دار ابقا بد از دنیا و داع کرد مادر گفت بسم الله الرحمن الرحیم  
ای سخن شنید و بر مشا بده **ابو حمزه** رفت و روح حضرت **بی بی فاطمه** هم مشا بده  
**ابو حمزه** نظر هر کنان می آید مادر **ابو حمزه** را گفت ای مادر **ابو حمزه** برو **ابو حمزه** در سکرات است  
سلام من بر سینه مادر و دیده آمد دید که **ابو حمزه** بر دو چشم کرد دیده و جان بر خلق رسیده  
چون مادر فرزند را چنان حال بدید بوسه برد پس او چشمش بر سینه خود مالید **ابو حمزه**  
را در بغل گرفت و گفت ای فرزند مرا می شناسی گفت آری تو مادر من هستی  
گفت ای مادر بر من بخشش و خوشنود شو اما تشنه ام آب بده **امیر المومنین**  
**عادل رحمانی** فرمود ای فرزند آب دنیا بر تو حواست و آب بهشت زود بخور  
اما مادر نکنداشت بزور او را دور کردند **ابو حمزه** را ها بر شد و دل از نیجهان  
بر نیجهان داشت گفت بکن آنچه فرموده خدای و رسول خدای است صبر کردم  
چنانچه **عمر بن الخطاب** را بر کار صبر کرد چنانچه **حیدر علی** بر ششیر چنانچه **منیر ابراهیم**  
بر منجیق در آتش چنانچه **یوسف** در چاه چنانچه **نوح** در طوفان چنانچه  
**سلمان** در مزدوری صیاد چنانچه **عس** در مصیبت مادر چنانچه **موسا**  
در قبر چنانچه **ابوبکر** در بلای کرمان ای پدرم صابرم اینها بگفت و در آید  
سینه بزدند چون ده بر سینه زدند سینه عم بشکافت و سینه بر شانه تابش داد



برودند جان **حق** تسلیم کرد **ابو حمزه** رضی الله عنه از دار الفناء به دار البقا رحلت فرمود و قالوا ان الله و  
 انا اليه راجعون **امیر المومنین** عمر رضی الله عنه را خبر رسید که **ابو حمزه** رضی الله عنه جان **حق** تسلیم کرد گفت  
 بچند دره کفنه هشتاد دره گفت بیست بر مرده بنهند تا بیست بر مرده زودند  
 و از درگاه **رب العالمین** در رسید که احسننت احسننت **امیر** رضی الله عنه **عمر** رضی الله عنه  
 که بر فرزند خدو چون **ابو حمزه** رضی الله عنه وفات یافت غسّ دادند و نماز گذاردند و بگو  
 رستان بقیه دفن کردند چون شب **امیر المومنین** رضی الله عنه و برادر خدای دید که در دره  
 بهشت میخامد و تاج بر سر نهاده و حلهای بهشت پوشیده است و گفت ای  
 پدر رحمت **حق** **تک** بر تو باد که مرا از عذاب دوزخ بر مانی ای اکنون عمنشین  
**محمد** و هم مادر فاطمه طهر و ابابکر صدیق رضی الله عنهما شده ام و از شرمنده کی قیامت  
 و از هول دوزخ امان یافتم و عدل تو در تمام روحانیان و یکک بیست و چهار  
 هزار پیغمبران و اولیای آن مشهور گشت و در میان وحوشان و طیوران و  
 درنده گان بعد از تو خبر شده بودند اکنون ای **امیر المومنین** سلام من بمادر  
 رسید و بگوئی که فرزند تو از عذاب دوزخ خلاصی یافت و به بهشت رسید  
**الحمد لله رب العالمین** ای فرزندان و دوستان بدانند که عذاب خدا تعالی  
 در سبب فاسقان سخت تر باشد و ای برادران کوشید که در قیامت ترا کاف  
 آید و آن کار نکنید که شمار عتاب و عذاب شود و هر که عمل نیک کند جزای  
 نیک و چند از آن یابد و هر که بد کند در عذاب گرفتار آید در عذاب دنیاها  
 نیارد و عذاب آخرت کی تواند که آنروز پنجاه هزار ساله روز است و در آنروز  
 کناه کاران را چپ کسیاری نکند مگر رحمت و لطف و کرم خدا **تبارک و تعالی**



در بیا عقوبت نوحه کردن در جنت الفردوس آورده است دارا مصیبت که نوحه میکنند  
طعام فرستادن نشاید زیرا آنکه فرستادن ایش نریاری کردن گناه است و در مصیبت  
گریه کردن با گشتنیت زیرا آنکه **محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم** در نقل ابراهیم فرزند خود گریه  
کرده است در خبر است روز **رسول ۱۴** به کورستان میگذشت که اهل آن کور نوحه  
کننده و شتونه و طعام دهند و شراب دهند در عذاب لعنت **خدا است** اندر که در  
مصیبت بانگ و نوحه کند **حق تعالی** بران بند نظر رحمت نکند و در روز قیامت سخت  
تر عذاب کنند در روایت آمده است که نوحه کننده گان نوسید است از رحمت **خدا است**  
و در کور ویرا روی از قبله بگردانند **محمد ۴۴** فرمود چون بند بمیرد و اهل آن نوحه کنند  
ملک الموت گوید آئید ماں برای چه نوحه کنید اگر خشم شمارا بر **خدا است** کافرید و اگر شام  
شما بر من است پس من بغیر فرمان **خدا است** نیامده ام بحق **آن خدا است** که مرا افریده است  
مادام که یک از شما زنده میماند من از آمدن باز نخواهم ماند فرمود **پیغمبر ۱۴** هر که در مصیبت  
نوحه کند و یا جامه پاره کند صد سال بروی کتا بنویسند و اگر درین حال بمیرد پوسه  
با ابیس باشد و اگر با مصیبت صبر کند صد ساله عبادت در نامه او بنویسند و روز  
نوحه کننده روز قیامت بمثل سک باشد **پیغمبر ۱۴** فرمود هر که در مصیبت وی خواست  
و یا موی بکند و گوشت از اندام خود پاره کند **خدا است** از ان بند خوشنود نشود و در  
کور و هفتاد و یک دوزخ کشت پند تا توبه نکند هیچ عبادت او قبول نشود و هر که  
وقت مصیبت صبر کند **حق تعالی** گناهای او را بیا غرز و دهم فرشتگان بروی رحمت کند  
و ثواب **پیغمبر ۱۴** فرمود چون میت را در کور دفن کنند بعد از چند روز در  
اندام او کرمها افتد و آن میت را خوردن گیرند چون تمام گوشت و پوست او بخورند  
بعد از ان کرمها بر میا خود خوردن گیرند چون هم در میا خورند پس از ان سکه کرم ماند



و این سه جنک کند و یکبار بخورد و بعد دو ماند و یکی بنور یکبار بخورد و بعد یکی کند  
و آن یک بغدادی که سکه بمیرد پس ای بنده کمال چون آخر تو خیز است

شکری و خود نمائی تو کاست **والله اعلم بالصواب**

**کتاب العبد** فقر الحقیق را بر تقصیر حاکم یا اعلیٰ محمد حسین غفر الله و لواله  
لدهی و الاستاذیه و غفر الله لجمع المؤمنین و المؤمنات

و المؤمنین و المؤمنات **والله اعلم بالصواب** بر محتک بالرحم  
الرحمین هر که خواند یا ببیند بر سر استخوان کاتب فالتح مدو نماید و اگر سه روز

رفته باشد عیب نفس مانده تمت تمام شد من نظام شد شیطان  
قاریا بر ما کن مهر و عتاب

از خطا رفته را تصحیح  
از کرم و الله اعلم بالصواب

هر که خواند و عاظم دارم  
ز آنکه من بنده کناه کارم

خط خوب از من کجی طمیدار  
خاطر جمع ندادم که نویسم خط خوب

کتاب جفائی و تمیث تمام و اسلام فقط  
من بنده پرکنم تو رحمت کن رجا

شرمند در یزددم جرم عظیم کردم  
بافشوق پشتم تو رحمت کن رجا

عزت و دروغ کفتم و غفلت بی خفتم  
خو شو بجز بپر دم تو رحمت کن رجا

عزم گذشت باطل کردم نتایج حاصل  
بر این فقر عاقل تو رحمت کن رجا

زشت رود چون جانم بخت خود زبانه  
بچاره من بمانم تو رحمت کن رجا

در کور چو بمانم تنها چو پاکش  
آن دم تو را بخوانم تو رحمت کن رجا

باز دیدم آن بانی تو رحمت کن رجا















